

جلد دوم

کرده آوری: محمد قرائی

خوانشی نو

از انقلاب مشروطیت ایران

جلد دوم

سال ۱۳۸۴
گردآوری: محمد قرایی

فدایی ملت نمره ۴۱



تحصن مرتجعان مشروعه، عليه مشروطه

المنتُ لله که نمردیم و بدیدیم

شد سبز هر آن تخم که پارینه بکشتیم

شعری از روزنامه انجمن تبریز.

انگیزه مشروعه خواهی

شیخ ملاعباس نوری مازندرانی ملقب به فضل الله نوری یا شیخ نوری یک آخوند بسیار متمول و زمیندار مقیم تهران بود که از ابتدای وقایع مشروطیت، دست در دست دربار داشت. از ابتدا تنها دلیل و انگیزه او در هر موضعی که می گرفت، وجوهات و ملک و مال و خلاصه پول بود. از روز اول هم وقتی با اتابک امین السلطان در دوره صدراعظم اتابک، مخالفت کرد به این خاطر بود که پولی از اتابک می خواست ولی او چیزی نداد.

تاریخ بیداری ایرانیان ص ۲۱۰: «شیخ فضل الله نوری از سفر مکه معظمه معاودت به طهران نمود. چون در این سفر مکه تغییر مسلک داده و به طریق اعیانیت سلوک کرده بود با قرض گزافی وارد شده مبلغ دوازده هزار تومان برای ادای دیونش از امین السلطان درخواست نمود. او هم از دادن این مبلغ امتناع نمود. ... (اتابک) در مجلس خود هم گفت به یک نفر آخوند مازندرانی دوازده هزار تومان دادن از طریق اقتصاد خارج است. حاج شیخ فضل الله که این سلوک صدراعظم را با خود تازه دید... لذا با آقای طباطبایی متحد گشت.»

در زمان عین الدوله هم که شیخ فضل الله با عین الدوله همدست شده بود باز بخاطر پول و درآمدهایی بود که از عین الدوله به او می رسید.



میرزا علی اصغرخان امین السلطان نخست وزیر

تاریخ بیداری ایرانیان ص ۲۱۱:»
عین الدوله ... با حاج شیخ فضل الله
متحد گردیده امورات شرعی و
عرفی بلکه مملکتی را، راجع به
محکمۀ شیخ نوری کرد. تا آن که
کار شیخ بالا گرفت و کارهای
عمده را صورت و انجام می داد.
حکومت بعضی از ولایات عمده
بر حسب مشورت و تصویب شیخ

نوری معین و برقرار می شد. مانند شوکت الملک، حاکم قاینات که شیخ
نوری سی هزار تومان از او تعارف گرفت و از عین الدوله خواهش نمود
که حکومت قاینات و ارثیۀ برادر مرحوم شوکت الملک را به او واگذار
و تفویض نماید. فوراً تمنای او به اجابت مقرون شد. شیخ نوری
شوکت الملک جدید را به خانۀ خود برده و او را سروکیسه کرده و حنایی
به دستش مالید. او هم حوالۀ سی هزار تومان در مسلخ حمام تقدیم شیخ
نمود. چه بابت فروش قاینات و چه بابت ارثیۀ برادرش و چه بابت حق
الحکومه.»

کارنامه مرتجعین

پیش از این هم در شرح وقایع مشروطه نمونه‌هایی از مواضع شیخ فضل‌الله نوری را گفتیم. برای یادآوری به فهرستی از برخی اعمال این آخوند درباری نگاه کنید:

برخی اعمال شیخ فضل‌الله نوری:

- تحریم کتابهای بیدارگران مشروطه، مثل کتاب مسالك المحسنين طالبوف،
- همدستی با عین‌الدوله در ماجرای افتتاح بانک استقراضی روس در تهران، از طریق فروش مدرسه و گورستان به نماینده روسها.
- همدستی با عین‌الدوله در طراحی توطئه‌ای علیه جنبش بازرگانان در اولین اعتراض پس از فلک شدن توسط حاکم تهران.
- صدور حکم شرعی برای طلاق همسر موقر السلطنه مشروطه‌طلب به زور، و عقد او برای امام جمعه
- اصرار برای اجازه ورود و بازگشت اتابک به ایران، در هنگامی که مجاهدان گیلان، راه بر ورود او بسته بودند.
- برپا کردن چادر مشروعه خواهی در مسجد جمعه تهران و سخنرانی‌هایی علیه مشروطه و مجلس



در اوایل اعتراضات
بازرگانان هنگامی که
عین‌الدوله یکی از ملایان
را به چوب و فلک بسته
بود شیخ فضل‌الله نوری به

دفاع از شاه و سیاست سرکوبگرانه حکومت استبدادی برخاست و به
روشنی ضدیت خود را با آزادی و ترقی کشور بیان کرد.

توجیه استبداد و نفی آزادی و آگاهی

تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی ص ۳۲۲: «شیخ (فضل‌الله نوری) رو کرد به مجدالاسلام و گفت ما اهالی ایران شاه لازم داریم، عین‌الدوله لازم داریم. چوب و فلک و میرغضب لازم داریم ملا و غیر ملا، سید و غیر سید، باید در اطاعت حاکم و شاه باشند. برای یک نفر آخوند که چوب خورده است نمی‌توان مملکتی را به هم انداخت. این اقدام تو مثل آن مهملاتی است که در روزنامه می‌نویسی، مشروطه و جمهوری را در روزنامه اسم بردن و منشأ فساد شدن مشروع نیست.

در این اثناء به طرف نگارنده رو آورد و گفت ناظم‌الاسلام تو را به حقیقت اسلام قسم می‌دهم آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟ آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس

زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمی‌کند؟ مدارس را افتتاح کردید، حالا شروع به مشروطه و جمهوری کردید؟ نمی‌دانید در دولت مشروطه اگر من بخوام روزنه و سوراخ این اتاق را متعدد نمایم باید مالیات بدهم...»

وقتی هم که اتابک به قدرت برگشت، اصلی‌ترین وظیفه‌ی شیخ فضل‌الله ایجاد فتنه‌ی مشروطه خواهی شده بود؛ پیشبرد مقاصد محمدعلیشاه و اتابک، از طریق اصرار بر تصویب قوانین مجلس شورای ملی توسط ترکیبی از ملایان. اقدامی که هدفش بی‌اثر کردن مجلس و رأی مردم بود. و به همین دلیل ملایان مرتجع را بسیج کرد و در عبدالعظیم بست نشستند.

اما مجلس، در افشای این ملای مرتجع، بر اغراض اصلی شیخ فضل‌الله دست گذاشت. چیزی که تمامی ادعاهای اسلام‌پناهانۀ او را باطل می‌کرد.

تلگراف مجلس در مورد تحسن شیخ فضل‌الله

«... شیخ فضل‌الله نوری از اول امر... استحکام اساس مشروطه را مخل منافع شخصی خود دیده،... جناب شیخ... چندی قبل به گرفتن وجه معتدّ بهی، (فراوانی) سعی بلیغ بعمل آورده که حکومت سیستان و قاین را در حق حشمت‌الملک برقرار نماید. چون مجلس به ملاحظات عدیده، حکومت مشارالیه را تصویب نکرد... معاندت با مجلس... را علنی نمود.»

به این ترتیب برای مردم مشخص شد که شیخ فضل‌الله برای ادامهٔ باج‌گیری‌های خودش از شاهزاده‌ها، و انباشتن جیبش از این رشوه‌ها، با مشروطه مخالفت می‌کند و این خواسته را در زیر پوشش درد دین و اسلام‌خواهی پنهان می‌کند.



آیت‌الله سید کاظم یزدی

وقتی از بست نشینی در عبدالعظیم نتیجه‌ای بدست نیامد و مردم شهرها اعتنایی به تلگراف‌های شیخ فضل‌الله از عبدالعظیم نکردند، مشروعه چیان، آشوب در نجف برآوردند. برپا کنندهٔ آشوب نجف، آخوند همدست شیخ فضل‌الله یعنی سید کاظم یزدی بود.

مشروعه و آشوبگری

مشروطه کسروی ص ۳۸۱: «این سید کاظم با آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی در یک شمار ولی از آنان پس تر می‌بود. این زمان ... دشمنی با مشروطه را یک راهی برای پیش افتادن خود (از آنان) می‌شناخت.»

سید کاظم یزدی که در فریفتن مردم و شورانیدان عامیان استاد بود توانست ایل‌های عرب پیرامون نجف و کربلا را با تفنگ و فشنگ به نجف بکشاند

و بجان مشروطه خواهان آن دیار بیندازد. البته در این جریان دست دولت عثمانی هم در میان بود.

مشروطه کسروی ۳۸۳: دولت عثمانی با مشروطه ایران دشمنی نشان می داد و از رسیدن آن به خاک عثمانی سخت بیم داشت.»

آشوبگری های مشروطه چیان مرتجع در عبدالعظیم و نجف، مردم تهران را به شور و غلیان آورد.

مشروطه کسروی ص ۳۷۸: «روز سه شنبه دهم تیر ۱۲۸۶، در مجلس بار دیگر سخن از ملایان بست نشین به میان آمد... نمایندگان گله داشتند که چرا دولت جلوگیری از آنان نمی کند؟... انجمنها دست به هم دادند که روز آدینه بازارها باز نشود و همگی آزادیخواهان با هرگونه افزار جنگ در مسجد شاه گرد آیند که از آنجا روانه عبدالعظیم گردیده ملایان را بیرون گردانند.»

شیخ فضل الله و آخوندهای همدستش به بهانه شریعت خواهی، در ایرادهایی که به قانون اساسی می گرفتند به صراحت با برابری و ترقی مخالفت می کردند. مثلاً به اصل هشتم قانون اساسی ایراد می گرفتند که چرا در آن آمده که «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود!؟» آنها استدلال می کردند که مسلم و کافر در دیه و حدود، متساوی نتواند بود و اگر مسلمانی یک یهودی یا یک زردشتی یا یک کافر دیگری را کشت، او را به کیفر نتوان کشتن. و باید دیه گرفت.

خواسته‌های بغایت ارتجاعی دیگری هم داشتند مثل مخالفت با تحصیل اجباری!

مخالفت با تحصیل و دفاع از سانسور

مشروطه کسروی ص ۳۱۵: «(مشروعہ چیان) خرده می گرفتند که تحصیل اجباری مخالف شریعت است! سوم دربارهٔ اصل بیستم که می گوید، «عامهٔ مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و ممیزی در آنان ممنوع است.» به ایراد برخاسته می گفتند باید تحت نظر علما باشد.

نویسنده‌ای در روزنامهٔ جبل‌المتین از زردشتیان دفاع کرد و نوشت: «اگر بخواهیم حقوق مساوات را جاری نکنیم به محذورات بزرگ دچار می شویم. یکی آن که «مجوس و یهود و ارمنی وقتی قیمت خون خود را معادل بیست و پنج تومان، ... در قانون ملاحظه نماید گمان نمی کنم تابعیت این ملت و این سلطنت و این قانون را بعهده بگیرد و دست تظلم به نمایندگان دول دیگر بلند نماید که چه تقصیر کرده‌ام خون من انسان بقدر یک حیوان پستتر شده... آیا این انصاف است.»

مجلس و انجمن های تهران تلگراف هایی به همه ملایان شهرها و از جمله



آخوند کاظم خراسانی

به نجف فرستاده و از بدخواهی های مشروعه چیان و دربار شکایت نموده و از علمای نجف خواسته بودند که شیخ فضل الله و همدستانش را به نجف بخوانند. آخوند کاظم خراسانی در پاسخ این تلگراف از مجلس و مشروطه حمایت کرد.

رسوایی مشروعه

مشروطه کسروی ص ۳۸۲: «تلگراف روحانیان نجف به مجلس:



ملا عبدالله مازندرانی

«مجلس محترم شورای ملی رفع الله قواعد، ... تلگراف موحش انجمن شریف واصل، و از مخالفت مخالفین با مجلس محترم ملی اسلامی، خاطر قاطبه اهل اسلام ملول گشته... مجلسی که تاسیس آن برای رفع ظلم و اغائۀ مظلوم... و تقویت ملت و دولت و ترفیه حال رعیت...

است، قطعاً عقلا و شرعاً و عرفاً راجح بلکه واجب است و مخالف و معاند او مخالف شرع انور و مجادل با صاحب شریعت است... حاجی میرزا خلیل، الاحقر محمد کاظم خراسانی، الاحقر عبدالله مازندرانی»

بخاطر اعمال ارتجاعی شیخ فضل‌الله و مشروعه چیان مردم به شدت از آنان متنفر گشته و هیچ مساعدتی به آنان نمی‌کردند.

مشروطه کسروی: «در آن میان (مشروعه چیان) چنین خواستند که نوشته‌هایی میان مردم پراکنند. لیکن چاپخانه‌های تهران هیچ یکی نخواست نوشته‌هایی آنان را به چاپ رساند. ... ناگزیر گردیدند خود چاپخانه‌ای برپا کنند.»

نگرانی از بازگشت استبداد

اگرچه مجلس در برابر این اقدامات مشروعه‌چیان، سست برخورد می‌کرد، اما مردم بخوبی می‌دانستند که تمامی توطئه‌هایی که بنام مشروعه خواهی بر پا می‌شود، زیر سر اتابک امین‌السلطان است. از این رو احساس بیم و خطر از پیشرفت این توطئه‌ها، و برگشتن استبداد، مردم را به شورش آورد.

مشروطه کسروی ص ۴۳۷: «در حیاط بهارستان، انبوهی از تماشاچیان گرد آمده از نایمنی‌های کشور و از بی‌پروایی دولت و از سست کاری مجلس سخن‌ها می‌گفتند. هر کس چیزی می‌سرود. از جمله یحیی میرزا که یکی از آزادیخواهان به شمار می‌رفت، به گفتار پرداخته بدگویی آشکار و بسیار از مجلسیان کرد.»

این آگاهی و احساس خطر از برگشت استبداد را آگاهان و فرزندان واقعی انقلاب مشروطه به مردم می‌دادند. چرا که برخلاف نمایندگان بازرگانان و روحانیان وابسته به آنان که به مشروطه‌شان رسیده بودند، آزادیخواهانی

مصمم و جدی بودند که می‌دانستند که صدور فرمان مشروطه تنها یک عقب‌نشینی استبداد بوده و استبداد، منتظر فرصت است که دوباره تهاجم کند. از اینرو، در هر مرحله آگاهی‌های لازم را نسبت به تهدیدهای جنبش به مردم می‌رساندند و وظیفه آنها را تعیین می‌کردند.

در همین روزها که کشاکشهای مرزی بین ایران و عثمانی جریان داشت، از ولایات مختلف خبرهای ناامنی می‌رسید. از یکسو ملایان مشروعه‌چی، آشکارا به بدگویی از مجلس و مشروطه می‌پرداختند، و از سوی دیگر شاهزادگانی که در ولایات به حکمرانی مشغول بودند، با حمایت اتابک، به قتل و غارت و ظلم به مردم دست می‌زدند.

اتحاد مرتجعین

مشروطه کسروی ص ۳۶۴: «از یکسو سه مجتهد (شیخ فضل‌الله نوری،



حاجی خمایی

میرزا حسن مجتهد تبریزی، و حاجی خمایی) همدست گردیده و به دسته بندی می‌کوشیدند و ملا محمد آملی آشکاره در منبر بدگویی از مجلس و نمایندگان می‌کرد، ... از یکسو آشوب در شهرها فزونی یافته، قوام‌الملک در شیراز، حاجی آقا محسن در

عراق (اراک)... مظفرالدوله در زنجان، و عمیدالسلطنه در تالش، پیروی از ایشان می نمودند.»

یک نمونه از این قتل و غارتها، داستان اقبال السلطنه حاکم ماکو است که مردم با جنبش مشروطه او را به قفقاز رانده بودند ولی با برگشتن اتابک، نیرو گرفته به ایران برگشته و به قتل های وحشتناکی دست زد.

مشروطه کسروی ۳۶۳: «اقبال السلطنه) از کردان جلالی چند صدتن سوار همراه برداشته، شبانه در برابر مشروطه خواهان سنگر پدید آوردند و... به شهر دست یافته نمایندگان انجمن و پیشروان آزادی را دستگیر گردانیدند و به مشروطه خواهان آزار و گزند بسیار رسانیدند... مردان را دو نیم کرده اند، زنان را پستان بریده اند، کودکان را به رودخانه زنگبار انداخته اند، هر کس نام انجمن به زبان می راند زبان او را می برند»

پس از چندی تلگرافی از اتابک به اقبال السلطنه فاش شد که مشخص شد اقبال السلطنه تمامی این کارها را به گفته و پشتیبانی اتابک انجام میدهد. از اینرو مجاهدان شهرهای آذربایجان به خروش علیه اتابک برخاستند.

مشروطه ص ۴۴۲: «از آنسوی مجاهدان خوی... لایحه درازی نوشته به چاپ رسانیدند که در آن بدگویی های بسیار از اتابک امین السلطان کردند و او را خائن السلطان نامیدند. و نوشتند می باید «ملت را به هیجان آورده با یک انقلاب وجود نحس امین السلطان را ازین خاک درو کنند.»

آگاه کردن مردم از اعمال اتابک، و توطئه هایی که او می چید، کار همان جریان مصمم و جدی و پشتکاردار انقلاب مشروطه بود. در حقیقت باید

گفت در این مرحله، دو قطب انقلاب و ضدانقلاب هرچه بیشتر شکل گرفت. و همانطور که در سمت استبداد و ارتجاع وحدت به وجود آمد و سازشکاران هم به آنها پیوستند، در سوی مقابل، قطب انقلاب هم بیشتر شکل می گرفت. قطبی از آزادیخواهان و انقلابیون که در شکل انجمنها، تشکل پیدا می کرد.

کمیته سری انقلاب

چکیده انقلاب، حیدرخان عمواغلی نوشته رحیم رضازاده ملک ص ۴۱: «سران آزادیخواهان،... برای رهبری انقلاب، یک کمیته سری بنام «کمیته انقلاب» از مهمترین و فداکارترین افراد آزادیخواه تأسیس نمودند... (که) از شانزده نفر رهبران مشروطه تشکیل یافته بود (از قبیل): ملک المتکلمین، سیدجمال (واعظ اصفهانی)، میرزا جهانگیرخان، سیدمحمدرضا مساوات، تقی زاده، حکیم الملک، سید عبدالرحیم خلخالی، سید جلیل اردبیلی، معاضدالسلطنه، میرزاسلیمان خان، حسینقلی خان نواب، میرزا علی اکبرخان دهخدا، حاجی میرزا ابراهیم آقا، میرزا داوود خان، ادیب السلطنه، نصرت السلطنه.»



ملك المتكلمين



جهانگیر خان شیرازی



محمد رضا مساوات



معاضد السلطنه



سید عبدالرحیم خانی



سید حسن تقی زاده



میرزا علی اکبر خان
دهخدا



حسینقلی خان نواب



حکیم الملک



حاجی میرزا ابراهیم آقا

از جمله همین آزادیخواهان بودند که به دلیل توطئه‌های اتابک علیه مشروطه، و حمایت او از کشتارگران مردم در ولایات، برای از میان برداشتن او تصمیم گرفتند.

مهدی ملک‌زاده تاریخ انقلاب مشروطیت:

«کمیته انقلاب که از رهبران آزادیخواهان تشکیل می‌یافت، و هریک از آنها حاضر بودند به رایگان جان خود را فدای مشروطیت کنند، وجود اتابک را برای بقای مشروطیت خطرناک دانسته و برای حفظ آزادی و پایمال نشدن خون هزارها نفر که برای به دست آوردن مشروطیت ریخته شده بود، او را محکوم کرده و به کمیته اجراییه دستور از میان برداشتن او را صادر کردند.»

غروب روز هشتم شهریور ۱۲۸۶ شمسی، اتابک امین‌السلطان دشمن حیلہ کار مشروطه و مجلس با گلوله یکی از مجاهدان تبریزی در جلو مجلس در میدان بهارستان به هلاکت رسید.

مشروطه کسروی ص ۴۴۵: «اتابک با آقای بهبهانی به پایین آمدند و دست به دست هم داده گفتگوکنان راه افتاده ... گدایی از آقای بهبهانی پول خواست، او به این پرداخت، اتابک همچنان گام برمیداشت و چشم بسوی درشکه خود می‌داشت که نزدیک بیاید. ناگهان جوانی از جلو در آمده با

ششلول که در دستش می‌بود سه تیر پیاپی به او نواخت که هر سه کارگر افتاد.

سربازی از نگهبانان در مجلس او را دنبال کرد، جوان، زخمی نیز به او زده ولی ... چون میدان را بخود تنگ می‌دید تیری هم بروی خود تھی کرد که بمغزش رسید و در زمان جان داد.»

مشروطه کسروی ص ۴۷۷: «جوان کُشنده همچنان بروی زمین بود تا پولیس رخته‌ایش را کند و به جستجو پرداخت. از جیبش کارتی درآمد که در آن چنین می‌نوشت: «عباس آقا صراف آذربایجانی عضو انجمن نمره ۴۱ فدایی ملت.»

عباس آقا مجاهد تبریزی، جوانی بیست و دو ساله از مردم تبریز و فرزند حاجی محمد بود. او در تهران به صرافی می‌پرداخت و در بازار بسیاری او را می‌شناختند.

بزرگداشت شهید راه آزادی

مشروطه کسروی ص ۴۵۴: «شادروان قاضی ارداقی با برادرش میرزا علی‌اکبر ... خوابگاه جاویدان آن جوان (عباس آقا)ی با غیرت را پیدا کرده گلکار گذاردند و آن را با گچ و آجر بالا آوردند. سپس روز شنبه پانزدهم شهریور که روز هفتم آن جوان بود نزدیک به دو هزار تن از آذربایجانیان و تهرانیان و دیگران رو به سر خاک آن جوان گذاردند و

دسته گل فراوان به روی گورش ریختند... شادروانان ملک‌المتکلمین و بهاء‌الواعظین گفتارها راندند و ارجشناسی از جانفشانی عباس آقا نمودند. « طرح عملیات عباس آقا در کشتن اتابک، توسط حیدرخان عمواغلی، یکی از اعضای فعال کمیته انقلاب ریخته شده بود و بنا به نوشته خود حیدرخان، او نیز به هنگام اجرای عمل توسط عباس آقا در محل حضور داشته است.

مشروطه کسروی ص ۴۴۸: «این حیدرخان عمواغلی از مردم سلماس بوده، ولی در قفقاز بزرگ شده و در تفلیس درس مهندسی برق می‌خوانده... یک دو سال پیش از مشروطه رضایوف... یکی از بازرگانان تبریز می‌خواهد به بارگاه مشهد چراغ برق بکشاند... حیدر عمواغلی را از تفلیس به مشهد می‌آورد سپس عمواغلی از آنجا به تهران آمده در کارخانه برق



حیدرخان عمواغلی

بکار می‌پردازد. در سال دوم مشروطه که در تهران انجمنهایی برپا می‌گردید، یک انجمن نیز آذربایجانیان بنیاد نهادند... حیدر عمواغلی از کوشندگان آن انجمن می‌بود و چنین پیداست که با «کمیته اجتماعیون عامیون» ایرانیان قفقاز بهم بستگی می‌داشت...»

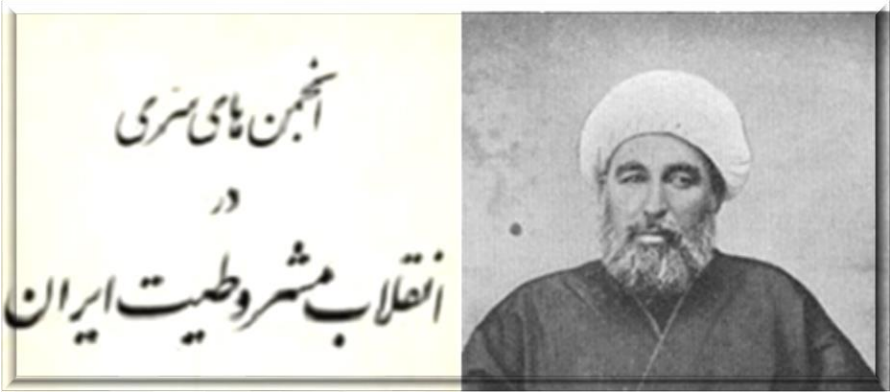
شکست مرتجعان مشروعه خواه

اولین اثر اعدام اتابک برچیده شدن تحصن مشروعه چیان در عبدالعظیم بود. از آنجا که هزینه بست نشینان را اتابک می داد، دو هفته بعد از اعدام او، بست نشینان مشروعه چی، بدون اینکه به نتیجه‌ی دلخواهی از آنهمه دشمنکامی‌ها علیه مشروطه و مجلس برسند، مجبور شدند علم دجالگری را بخوابانند.

شیخ فضل الله مشروعه چی، برای جلوگیری از رسوایی هرچه بیشتر به آیت الله بهبهانی متوسل شد. داماد بهبهانی نوشته‌ای را تنظیم کرد مبنی بر این که آیا مجلس به کارهای شرعی هم می‌پردازد و یا فقط به کارهای عرفی توجه می‌کند و ... مجلس جواب مطلوب را به این نوشته که در یکی از جلسات مجلس مطرح شده بود داد. و بست نشینان با توسل به آن و به این بهانه که ما به آنچه در جستجوی آن بودیم، دست یافتیم، روز ۲۵ شهریور از بست نشینی بیرون خزیدند.

از آنجا که در شرح وقایع تاریخ از تعمیق جنبش و قطب بندی جامعه و تشکیل انجمنها در حفاظت از دستاوردهای جنبش و پیشبرد اهداف مشروطه و رهبری مردم و دفاع از آرمان آزادی صحبت شد در بخش آینده به شرح چگونگی تشکیل انجمنها و فعالیتهای آنها خواهیم پرداخت.

سران حقیقی انقلاب



ای مزار محترم هر چند بزم ماتمی
لیک ازین نوگل که خفت اندر تو، شاد و خرمی
جای دارد در تو آنکو عالمی را زنده کرد
عیسی ات خوابیده در دامن، تو مانا، مریمی
گفتیم که این مرحله، مرحله تعمیق جنبش و قطب بندی جامعه بود. در
یکطرف سران استبداد و ارتجاع، و در مقابل، آزادیخواهان، که با تشکیل
انجمنها و روشنگری و هدایت مردم، در حفاظت از دستاوردهای جنبش و
پیشبرد اهداف مشروطه به دفاع از آرمان آزادی می پرداختند.

نخستین انجمنهای انقلاب مشروطه

اولین انجمن در انقلاب مشروطه، به نوشته ناظم الاسلام کرمانی در ذیحجه ۱۳۲۲، یعنی ۱۲۸۴ شمسی در تهران و به پیشنهاد سیدمحمد طباطبایی تشکیل شد که با هدف سیاسی و بیدار کردن مردم بود.

ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان نوشت: «آنها قسم خورده بودند که در راه بدست آوردن عدالت خانه و مجلس کار کنند.» بعضی از اعضای این انجمن علاوه بر طباطبایی و ناظم الاسلام کرمانی، عبارت بودند از: شیخ محمد شیرازی، سیدبرهان خلخالی، شیخ حسین علی ادیب بهبهانی، میرزا آقا اصفهانی.

انجمن دیگری بنام انجمن ملی، آن هم بطور مخفی در محرم ۱۳۲۲ قمری یا ۱۲۸۴ شمسی با شصت عضو تشکیل شد که یکی از افراد فعال این انجمن ملک المتکلمین بود. عده‌ای از اعضای انجمن ملی، انقلابی بوده و نقش مؤثری در انقلاب مشروطه داشتند. از این جمله میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامه صور اسرافیل و سید محمدرضا مساوات، مدیر روزنامه مساوات و دیگر، ملک المتکلمین و سیدجمال واعظ بودند. دیگر از اعضای این انجمن عبارت بودند از یحیی دولت‌آبادی و برادرش علی محمد دولت‌آبادی که در طی انقلاب فعالیت بسیار داشتند.

اعضای این انجمن اصلی‌ترین ارگانهای بیدارگری و به جنبش درآوردن مردم را در اختیار داشتند. یکی روزنامه صوراسرافیل بود به مدیریت میرزا

جهانگیرخان شیرازی، دیگری روزنامه مساوات به مدیریت سیدمحمدرضای شیرازی، دو عضو پرشور این انجمن یکی ملک‌المتکلمین و سیدجمال واعظ از ناطقین بسیار نافذ و مبارزین سرسخت بودند که در همه مراحل بحرانی، با خطابه‌های خودشان، مردم را به پایداری علیه استبداد فرا می‌خواندند.

نصرالله بهشتی معروف به ملک‌المتکلمین و سیدجمال واعظ هر دو از اصفهان بودند و قبل از شروع جنبش مشروطه در اصفهان با هم نشریه‌ای بنام «رؤیای صادقه» را می‌نوشتند و از ظل‌السلطان و ملای اصفهان یعنی آقا نجفی انتقاد می‌کردند و تجار اصفهان را به تحریم اجناس خارجی دعوت می‌کردند.

روزنامه کاسپی چاپ باکو شماره ۲۱ ذیحجه ۱۳۲۵: «ملک‌المتکلمین و سیدجمال واعظ»، محبوبترین و معروفترین اشخاص در ایران هستند و مجاهدین واقعی‌اند و ... طرفدار آزادی و مشروطیت هستند.»

ملک‌المتکلمین قبل از انقلاب به تبریز سفر کرده و با عده‌ای از روشنفکران تبریز آشنا شده بود و همینطور به گیلان و باکو و خراسان و فارس سفر کرده بود و این مسافرتها با نقشه و هدف ایجاد وحدت فعالیت‌های سیاسی در مراکز مختلف بود. در اثر این فعالیتها انجمنهایی در شهرهای مختلف شکل گرفت..

انجمنهای ملی با آزادیخواهان همکاری داشتند و فشاری که این دسته بر دولت می‌آوردند تاثیر بسیار مهمی بر وقایع می‌گذاشت. فعالیت انجمنهای

ملی مخفیانه هدایت می‌شد و باهم هماهنگ می‌شد. این هماهنگی را کمیته انقلاب برعهده داشت.

یحیی دولت آبادی جلد دوم ص ۱۶۲: «چند انجمن بزرگ و با اهمیت با آزادیخواهان همکاری می‌کردند. از جمله انجمن برادران دروازه قزوین به ریاست سلیمان میرزا، که عضو کمیته انقلاب... بود. دیگر انجمن شاه‌آباد که از انجمنهای پراهمیت بود و جرأت آن داشت که مستقیم شاه را مورد حمله قرار دهد. یکی دیگر از انجمنهای بسیار فعال و تندرو انجمن مظفری بود.»

مهمترین انجمن

مهمترین انجمن تندرو و ملی در تهران انجمن آذربایجان بود که گفته‌اند ۲۹۶۵ نفر عضو داشت. اهمیت این انجمن به دلیل فعالیت و کلاهی آذربایجان بود و نیز بخاطر رابطه آن با انجمن تندروی تبریز و کمیته انقلاب.

اما در شهرستانها مهمترین انجمن انجمن مجاهدین تبریز بود که در سال ۱۲۸۶ تاسیس شد و بیست عضو داشت. از اعضای برجسته این انجمن علی موسیو، حاجی علی دوافروش و حاج رسول صدقیانی بودند. این تشکیلات هسته کوچکی بنام مرکز غیبی داشت که از نفوذ بسیاری در انجمن برخوردار بود.

انجمن تبریز روزنامه‌ای بنام مجاهد و یک روزنامه هم بنام انجمن منتشر می‌کرد و با سایر انجمنهای آذربایجان تماس داشت و دستوراتی خطاب به آنها صادر می‌کرد.

این انجمن چنان قدرت و شهرتی داشت که سایر انجمنها از آن درخواست کمک می‌کردند و حتی به آن عنوان مجلس داده بودند. انجمنها در همه کارها نقش داشتند و شماری از آنها فدائیان مسلح داشتند.

انقلاب مشروطیت ایران، م.س. ایوانف ص ۳۸: «بدنبال انجمن تبریز در شمال و سپس در جنوب، در تهران، رشت، مشهد، شیراز، اصفهان، کرمان، بندر بوشهر، بندرعباس، سیستان و شهرهای دیگر انجمنهای دیگری به وجود آمد. بزودی در سراسر ایران شهر یا ناحیه کم‌اهمیتی باقی نماند که انجمنی نداشته باشد... تنها در خود تهران ۱۴۰ نوع انجمن وجود داشت... در جیرفت، انجمن غلامان آزاد تشکیل شد... در بندر لنگه انجمنهای شیعه و سنی تاسیس شد.»

انقلاب مشروطیت ایران، م.س. ایوانف ص ۳۷: «نفوذ و اعتبار انجمن تبریز بزودی چنان بالا گرفت که در واقع، به ارگان قدرت غیررسمی انتخابی مبدل شد... انجمن تبریز مستقلاً اقداماتی به عمل می‌آورد که با منافع توده‌های وسیع مردم هماهنگی داشت. انجمن نرخ نان و گوشت را تثبیت کرد، مقیاس واحد اوزان را اصلاح نمود، محتکرین را تحت تعقیب قرار داده ذخیره گندم آنها را مصادره و بین مستمندان تقسیم می‌کرد.»

نمایدگان خود را برای کارهای انقلابی میان شهریان و روستائیان به اطراف آذربایجان می‌فرستاد.»

جلوگیری از ورود اتابک به ایران، در بندر انزلی، زیر رهبری انجمن شهر سازمان یافته بود. اما سرانجام با مداخلهٔ بهبهانی و طباطبایی و مجلس، مجاهدان گیلان ناگزیر شدند که کوتاه بیایند. و گرنه اگر به خواست انجمن رفتار می‌شد، زمینهٔ بازگشت استبداد از اساس کور می‌شد.

انقلاب مشروطیت ایران، م.س. ایوانف ص ۳۷: «سفیر روس در ایران در گزارش خود به پترزبورگ وضع تبریز را در اواخر ژوئیهٔ ۱۹۰۷ (تیرماه ۱۲۸۶) چنین توصیف کرد: تمام قدرت از مدتها قبل در دست انجمن محلی است که متفد تر از سایر انجمنهای ایران می‌باشد و در تهران شعبه‌ای دارد که کلیهٔ وکلای مجلس گوش بفرمان آنند.»

با این که انجمن‌ها تازه در آغاز راه بودند و با وجود کاستی‌های برنامه‌ای و سازمانی موفق شدند وضعیتی را به وجود آوردند که انجمن هر ایالت، بعنوان طرف مذاکره، نه تنها از سوی والی، و حکومت مرکزی، و حتی مجلس، بلکه از سوی سفیران خارجی، به عنوان جایگزین حکومت ایالتی پذیرفته شوند.

قدرت تشکیلاتی و بسیج نیروی انجمنها بحدی بود که در جریان آشوب مرتجعین علیه مشروطه و مجلس، و نمایندگان تبریز در نامه‌ای به ثقة‌الاسلام نوشتند که ۴۸ انجمن در دفاع از مجلس آنچنان متحد بودند که هر گاه اراده می‌کردند می‌توانستند چهار هزار نفر را برای مقابله آماده کنند.

یحیی دولت آبادی: «انجمن‌های برادران دروازه قزوین، و مظفری و شاه آباد و مجاهدین، همه مشغول تسلیحات بودند و خود را در برابر امکان حمله شاه آماده می‌کردند و به مجلس اطلاع داده بودند که دو هزار نفر مرد مسلح آماده دارند.»

در جریان انقلاب مشروطه، علاوه بر انجمنها، با تشکل‌هایی هم روبرو هستیم از آزادیخواهان ایران که با الهام از انقلابیون قفقازی که علیه روسیه تزاری فعالیت می‌کردند در ایران اقدام به تشکیل کمیته‌هایی کردند که علیه استبداد قاجار فعالیت می‌کردند و نام انجمن یا جمعیت خود را با الهام از انقلابیون قفقاز، اجتماعیون - عامیون می‌گذاشتند.

در تمامی کتابهای تاریخ مشروطه از جمعیت یا فرقه اجتماعیون عامیون نام برده شده و از گسترش آن در شهرهای ایران شواهدی ذکر شده. اجتماعیون عامیون در تبریز و مشهد و تهران و رشت و شهرهای دیگر هم شعبه‌هایی داشته است.

در مرامنامه کمیته‌هایی که روشنفکران و آزادیخواهان علیه استبداد و پیشبرد جنبش تدوین می‌کردند، اهداف و آرمانهای مردمی برای برپایی جامعه‌ای دموکراتیک ذکر شده بود.

انقلاب مشروطیت ایران، م.س. ایوانف ص ۳۶: «هدف و وظایف جمعیت مجاهدین در برنامه‌ای که در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۷ در شورای نمایندگان سازمانهای مجاهدین در مشهد به تصویب رسید منعکس شده بود. در این برنامه مطالبات زیر عنوان شده بود:

تأمین حق انتخابات عمومی، با رأی مساوی و مخفی و مستقیم، تأمین هفت نوع آزادی که عبارت بود از: آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، آزادی فردی و آزادی اعتصاب، مصادره اراضی شاه، بازخرید زمین‌های خوانین و تقسیم آنها بین دهقانان، هشت ساعت کار روزانه، تغییر سیستم مالیاتی، از طریق بستن مالیات تصاعدی بر ثروت، تعلیمات عمومی اجباری و سایر خواسته‌های دموکراتیک.»

حیدرخان عمواغلی که عضو فعال این جمعیت در تهران بود در عین حال، با انجمن‌های مخفی و ملی آزادیخواهان تهران هم ارتباط داشت. و به آنها یاری می‌رساند.

چکیده انقلاب، حیدرخان عمواغلی ص ۳۹: «زمان انتخاب و کلاهی اولین مجلس شورا) رسید. جهد کاملی داشتیم که اشخاص عالم برای وکالت انتخاب شوند. یک حوزه غیرمنظمی که از خوبان بازار تشکیل داده شده بود، که مواقع لازمه بالضروره جمع شده و شور می‌نمودند. سعی کردیم که آنها را تحت یک اصولی آورده و منظم نماییم. دو قسم حوزه تشکیل شد. یکی حوزه خصوصی که عبارت از هفت نفر بود. دیگری حوزه عمومی که اشخاص زیاد از خوبان اهل بازار در آن عضویت داشتند. و کلا انتخاب شدند. رفته رفته انجمنها تشکیل شدند که تمام ترتیبات سابقه ما به هم خورد و هر کس در انجمنی عضویت پیدا کرده، حوزه عمومی ما از هم پاشید. پس از آن من ماندم و همان حوزه هفت نفر خصوصی.»

بعد از توضیحاتی راجع به انجمن‌ها و شکل‌های آزادیخواهان، حالا برگردیم به وقایع بعد از اعدام اتابک.

بازتاب‌های اعدام اتابک

اعدام اتابک که قوی‌ترین نقطهٔ اتکاء دربار و استبداد بود وحشتی در دستگاه حاکمه انداخت.

مشروطه کسروی ص ۴۵۲: «کشتن اتابک یک شاهکاری به شماراست... این شاهکار دل‌های درباریان را پر از بیم و ترس گردانید و جایگاه آزادیخواهان را در دیدهٔ بیگانگان والاتر ساخت و پس از همهٔ اینها کارها را به راه دیگری انداخته.»

چون در جیب عباس آقا مجاهد تبریزی، پلاکی پیدا شد که رویش شمارهٔ ۴۱ نوشته شده بود، این تصور پیش آمده بود که عباس آقا تنها نبوده و یارانی دارد که هر آن ممکن است به اقدام مشابهی دست بزنند.»

بر این اساس، روز پنجم مهر پانصد تن از درباریان به مجلس آمدند و مراتب وفاداری خود را به مشروطه اعلام کردند. نماینده و سخنگوی آنها احتشام السلطنه، رئیس مجلس بود. (پیش از او صنیع الدوله اولین رئیس مجلس، که از اتابک پشتیبانی می‌کرد به محض اعدام اتابک، از ریاست مجلس استعفا داده بود) سپهدار تنکابنی هم از درباریانی بود که به مجلس آمدند و سوگند وفاداری به مشروطه خوردند. از شاه هم دستخطی برای وفاداری به مشروطه گرفتند.

تاریخ مشروطه کسروی ص ۴۶۲: «... ما ... کمال همراهی را داریم و مجلس را اسباب سعادت و ترقی مملکت می‌دانیم حالا که شما حاضر همراهی و خدمتگذاری شده‌اید، چه ضرر دارد ما هم انتهای درجه مساعدت را می‌نماییم.»

البته بیشتر همان کسانی که در مجلس سوگند خوردند، چندی بعد که روس و دربار، سیاست خود را بر مقابله مستقیم و خشن با مشروطه خواهان نهادند، با این سیاست همراهی کردند. در حقیقت تسلیم شدن آنها در این روز تنها ناشی از ترسی بود که از اعدام اتابک در آنها به وجود آمده بود. نمایندگان مجلس، از این اظهار وفاداری درباریان، بسیار خشنود شدند. چند روز بعد دوباره دسته‌ای از درباریان به مجلس آمدند و سوگند مجدد خوردند.

تاریخ مشروطه کسروی ص ۴۶۳: همگی سوگند یاد کردند که «یداً، قلماً، قدماً، سرّاً، جهراً حامی اساس مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن» باشند و اگر کاری باخشیخ (برخلاف) این سوگند از آنان سرزند «به لعنت خدا و رسول گرفتار» باشند..»

روز سیزدهم مهر همه آزادیخواهان تهران و گروه‌های بسیاری از مردم بازارها را بستند و بر مزار عباس آقا تبریزی جمع شدند. انجمن آذربایجان گور عباس آقا را با گل آراسته، چادرهای بزرگی برای پذیرایی از مردم آماده گردانیده بود.

مشروطه کسروی ص ۶۴: «روزنامهٔ جبل‌المتین می‌نویسد: جمعیت صحرا



را فراگرفته بود که
جای عبور نبود عدهٔ
جمعیت به یکصد هزار
نفر تخمین زده می‌شد.
شادروانان حاجی
ملک‌المتکلمین و
سیدجمال نطقها
کردند. شاعران

شعرهایی خواندند. بهاء‌الواعظین شعرهایی خواند:

ای مزار محترم هرچند بزم ماتمی

لیک ازین نوگل که خفت اندر تو شاد و خرمی

ای جهان غیرت ای عباس آقا کز شرف

زخم قلب ملک و ملت را تو شافی مرهمی

تُرک ایرانی نژاد ای آنکه همچون تهمتن

معلی فر فریدون، محیی جاه جمی.

اما بر خلاف آن همه شادی و شوری که اعدام اتابک در مردم برانگیخت،
برخی از نمایندگان مجلس دست از شیوهٔ تسلیم و سازش برنداشتند و
فردای آن ضمن تلگرامی که به حکام و انجمن‌های ایالتی و ولایتی
فرستادند این عمل انقلابی را سوء قصد شمردند.

مشروطه کسروی: «قتل مرحوم اتابک اعظم از ضایعات عظیمه و موجب تأسف و تحسّر کلی است. امید است کشف منشأ فساد و جزای قانونی مرتکب، و شرکاء او در سایه قدرت و سطوت مجلس شورای ملی به سهولت میسر و از برای عموم ملت ایران تشفی عادلانه حاصل شود.»

تصویب متمم قانون اساسی

یکی دیگر از آثار مجازات اتابک، تصویب متمم قانون اساسی بود. روز ۱۵ مهر متمم قانون اساسی تحت تاثیر جو سیاسی ناشی از اعدام اتابک پس از چندین ماه کشاکش بین دربار و آخوندهای مشروعه خواه از یکسو، و کمیسیون تدوین متمم و عده‌ای از نمایندگان مجلس از سوی دیگر، سرانجام به تصویب رسید. مجلس ضمن تجلیل از این که این قانون به امضای شاه رسیده تصویب آن را به اطلاع مردم رسانید.

مشروطه کسروی ص ۴۶۶: «این قانون به صحه مبارکه اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه موشح گردید.»

روز پانزدهم مهر تلگراف دارالشورا درباره قانون اساسی (به تبریز) رسید. یک دسته از آزادیخواهان با موزیک و طبل و دهل در بازارها چرخیدند. یکی دیگر از وقایعی که باز به نیروی آزادیخواهان افزود، قانونی شدن انجمن‌های مردمی بود. مجلس شورای ملی در خرداد ماه ۱۲۸۶ قانون

جداگانه‌ای برای انجمنهای ایالتی و ولایتی تعیین کرده بود اما به اجرا در نیامده بود که حالا اجرا می‌شد.

مشروطه کسروی ص ۶۹: «می‌بایست انجمنهای خودسرانه در هر شهری که می‌بود از میان رفته انجمن‌هایی از روی قانون برگزیده شود... دارالشورا، چهار جا را که آذربایجان و خراسان و فارس و کرمان می‌باشد ایالت، و جاهای دیگری را ولایت شناخت.»

همان شبی که اتابک اعدام شد قرارداد ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس در پترزبورگ امضاء شد. با این قرارداد روس و انگلیس که از آغاز جنبش مشروطه باهم در تضاد بودند، در این برهه به وحدت رسیدند.

مشروطه کسروی ص ۵۸: «از دیرگاه گفتگوی این پیمان در میان دو دولت می‌رفت ۰۰۰ روزنامهٔ جبل‌المتین کلکته نیز گفتارها نوشته از بیمی که از رهگذر آن به ایران می‌رفت سخن می‌راند.»

تا پیش از این روسیه از استبداد مرکزی و نظام فئودالی پشتیبانی می‌کرد و انگلیس برای عقب نشانیدن قدرت مرکزی، که تحت حمایت روسها بود، از مخالفان حکومت و تجار حمایت می‌کرد. اما با این قرارداد توهین آمیز نسبت به ایران، آندو اختلافات را با تقسیم مناطق نفوذ، کنار گذاشتند. مقرر شد مناطق شمالی کشور در حوزهٔ نفوذ روس و قسمت جنوبی در حوزهٔ نفوذ انگلیس باشد.

قرارداد ۱۹۰۷

تعهد طرف انگلیسی: «دولت انگلیس متعهد می‌شود که در آنطرف خطی که از قصر شیرین، از راه اصفهان و یزد و خلیج به نقطه‌ای از سرحد ایران منتهی و سرحد روس و افغانستان را تقاطع می‌نماید،... در صدد تحصیل هیچگونه امتیاز پلتیکی یا تجارתי از قبیل امتیازات راههای آهن و سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه و غیره بر نیاید.»

تعهد طرف روسی: «دولت روس هم متعهد است که در آن طرف خطی که از سرحد افغانستان از راه قازبک و بیرجند و کرمان رفته به بندر عباس منتهی می‌شود... هیچگونه امتیاز پلتیکی یا تجارתי از قبیل امتیازات راههای آهن و سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه و غیره بر نیاید.»

چرا دو قدرتی که تا کنون با یکدیگر رقابت می‌کردند، بناگاه با یکدیگر به توافق می‌رسند؟ در اینجا لازم است کمی از محدوده ایران بیرون برویم و به رخدادهایی که در آن سالها در جهان می‌گذشت نگاهی بکنیم.

جهان در آستانه جنگ جهانی اول

رشد صنعتی در سالهای ابتدایی قرن بیستم در آلمان به مرحله‌ای رسیده بود که دیگر فضای تنفسی برای سرمایه داری در بازار داخلی وجود نداشت، از اینرو دولتمردان آلمانی به فکر بازارهای جدید و منابع مواد اولیه ارزان

خارج از مرزهای خود بودند. این وضعیت با منافع استعماری انگلستان و فرانسه تضاد داشت.

دولت انگلستان که توان رقابت با سرمایه داری آلمان را نداشت می رفت که خود را برای جنگ با آلمان آماده کند. از اینرو انگلیسیها بر آن شدند که تضادها و اختلافات دیرین خود را با روسیه به نحوی بر طرف سازند. قرار داد ۱۹۰۷ این مقصود را بر طرف میکرد. و قرار دادهایی که در زمان جنگ بسته شده کار را یکسره کرد.

اختناق در ایران، مورگان شوستر: «... در واقع، اتحاد انگلیس و فرانسه در سال ۱۹۰۵ برای جلوگیری از آلمانها کافی بنظر نمی رسید. اتحاد انگلیس با روسیه و تقویت آن دولت با سرمایه های انگلیسی برای محدود و محصور ساختن آلمان بود. لذا لازم می آمد که اختلافات انگلیس و روس در آسیا نیز مرتفع شود. از اینجا بود که قرار داد ۱۹۰۷ بوجود آمد...»

این اتحاد دو قدرت بزرگ انگلیس و روس، یک علت درونی هم در درون خود ایران داشت. و آن رشد مقاومت ضد استبدادی مردم ایران بود؛ که تهدیدی برای منافع دراز مدت هم انگلیس و هم روس بود. یعنی در صورتی که کارها بدست نیروهای مردمی و مستقل می افتاد، هر دو قدرت ضرر می کردند. این بود که آنها به هم نزدیک شدند و با اعدام اتابک، سیاست آسیایی آن دو کشور به هم تلاقی کرد.

نتیجه‌ی اتحاد دو قدرت

بعد از این قرارداد استعماری، دو قدرت خارجی روس و انگلیس در مناطق نفوذ خود از آزادی مطلق و بدون معارض برخوردار شدند. فکر رویارویی سخت و خشن با انجمن‌های محلی تهران، مجلس، و آزادیخواهان تبریز، از آغاز بسته شدن این قرارداد به وجود آمد.

رویارویی سخت با انقلاب و مجلس و آزادیخواهان، چیزی بود که روس تزاری و محمدعلیشاه از قدیم در پی آن بودند و در پی فرصتی بودند که این فکر شوم را به مرحله‌ی اجرا درآورند.

حتی محمدعلیشاه به سعدالدوله وزیرخارجۀ کابینۀ مشیرالسلطنه، که بعد از بازگشت اتابک، به دربار پیوسته بود دستور داده بود که مجلس را بمباران کنند. ولی پشتیبانی وسیع مردم تهران و تبریز، از مجلس و مخالفت آنها با محمدعلیشاه، و آشوبگری‌های او علیه مشروطه باعث شده بود که موقتاً از اجرای آن دست بردارد.

در همین ایام لشکریان عثمانی به خاک ایران تجاوز می‌کرد و در مرزهای غربی کشور کشاکشی جریان داشت اما از سوی شاه و دولت، اقدامی برای جلوگیری و حل و فصل این تجاوزات نمی‌شد.

مشروطه کسروی ص ۴۶۶: «سپاه عثمانی همچنان در خاک ایران می‌نشست و کردان در پیرامون ارومی همچنان بیدادگری می‌کردند. اقبال‌السلطنه، (حاکم سابق ماکو) هم که به خاک روسیه گریخته بود

همچنان سرکشی می‌کرد و دسته‌هایی انبوهی از نفرات او به روستاهای خوی ریخته و آبادی‌ها را یک به یک تاراج می‌کردند.

اسماعیل آقا سیمکو نیز به سرکشی برخاسته در پیرامون سلماس به تاخت و تاز می‌پرداخت.

انجمن ایالتی تبریز برای رفع این شورشها هیأتی را برگزیده برای چاره‌جویی به خوی و ماکو فرستاد. انجمن ارومیه نیز پیای تلگراف به تبریز و تهران می‌فرستاد. اما نه تنها نتیجه‌ای دیده نمی‌شد. بلکه با کمال تعجب ارفع الدوله

سفیر دولت در استانبول ادعاهای تجاوزگری عثمانی را دروغ می‌شمرد و ساخته انجمن تبریز عنوان می‌کرد.»



سلطان عبدالحمید

ماجرا این بود که محمدعلیشاه در پشت پرده با سلطان عبدالحمید زدو بند داشت.

چرا که فشار تجاوزات عثمانی به آذربایجان به مردم و آزادیخواهان تبریز می‌آمد، از آنطرف هم دولت عبدالحمید عثمانی از ترس آن که پیشرفت مشروطه در ایران، جنبش آزادیخواهی را در عثمانی نیرومندتر کند، از همدستی با محمدعلیمیرزا دست نمی‌کشید.



اسماعیل آقا سیمکو سمیتقو

با این حال محمدعلیشاه که در نهان در انتظار زمینه چینی برای از بین بردن مشروطه بود، برای فریب دادن سران مجلس در تهران به مجلس می‌آمد و قسم به وفاداری به مشروطه می‌خورد.

تاریخ مشروطه کسروی ص ۴۸۸: «دوشنبه نوزدهم آبان... شاه آهنگ مجلس کرد... و سوگند دلبستگی به مشروطه خورد که: «تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده... قانون اساسی و مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن قوانین مقرر، سلطنت کند.»

این فریبکاری در حالی بود که مجلس قبل از این سوگند خوردن شاه، بودجه را تنظیم کرده بود و در اون سیصد و هشتاد هزار تومان از دریافتی سالانه دربار کم کرده بود.

درآمد دولت سالانه پانزده کرور و مخارج دولت بیست و یک کرور و نیم بود. بنابراین هر ساله شش کرور و نیم کم می‌آمد. مجلس راه‌هایی اندیشید و حقوق سالانه شاه و شاهزادگان کاست. و قوانینی گذاشت که جلوی دزدی‌های فرمانروایان از مالیات را می‌گرفت.

مشروطه کسروی ص ۴۸۸: «از هشتصد هزار تومان پول و اند، گزافی جنس که دربار سالانه می‌گرفت، هشتاد هزار تومان آن برای در رفت دستگاه ولیعهد (احمد میرزا) می‌بود که در تبریز نشستی. و چون اکنون ولیعهد در تهران نزد پدر خود می‌زیست کمیسیون (مالی مجلس) دیگر انگیزه‌ای برای پرداختن آن پول نمی‌دید. دویست و چهل هزار تومان صرف جیب

مظفرالدین شاه یا بهتر گویم برای پول پُرانیهای (یا ولخرجی‌های) او می‌بود... کمیسیون مالی این پولها را کم گردانید.»

این کار دستاویزی شد که سعدالدوله، وزیر خارجه و امیربهادر وزیردربار، به دستور شاه، قاطرچی‌ها، شتردارها، و سرایداران و دیگر کارکنان دربار را به این عنوان که مجلس، حقوق سالانه آنها را قطع کرده علیه مشروطه خواهان برانگیختند. و آنها در هر جا به ابراز مخالفت با مجلس و آزادیخواهان می‌پرداختند.

اما هنوز یک حربه کاری در دست شاه باقی بود که با آن علیه مشروطه توطئه کند: شیخ فضل‌الله نوری و ملایان همدست او در تهران و تبریز و نقاط دیگر.

یک دور دیگر بر پا کردن علم مشروطه خواهی فرا رسید. شیخ فضل‌الله در نشست‌های پنهانی که با سعدالدوله و امیربهادر داشت، موظف شد که طرفداران خود را برای یک اقدام مشترک با دربار علیه مشروطه و مجلس آماده کند. اما یک مرکز توطئه نیز در تبریز باید راه می‌افتاد.

مشروطه کسروی ص ۴۹۲: «میرهاشم دوچی از زمانی که از تهران به تبریز بازگشته بود... در کوی خود انجمنی بنام اسلامیة بنیاد نهاد و... یک کوی بسیار بزرگ و نیرومندی (از تبریز) از دیگر کویها جدا گردیده، بدینسان دو تیرگی آشکاری در شهر پدید آمد.»

دستاویز میرهاشم، هواداری از دین بود. مشروطه خواهان را لامذهب خوانده مردم را به دشمنی از آنان بر می‌انگیخت.

مشروطه کسروی ۴۹۲: «محمدعلیمیرزا می‌خواست در تبریز نیز آشوب باشد که آزادیخواهان سرگرم و گرفتار گردیده نتوانند به تهران یاوری نمایند. میرهاشم را برگزیده و با دست حاجی ابراهیم صراف که یکی از توانگران دربارشناس! می‌بود پول برایش فرستاده بود.»

از تهران نیز این سفارش به میرهاشم شده بود که اگر بتوانند به بستگان روس که در تبریز فراوان بودند آزاری برسانند که بهانه به دست دولت روس برای تجاوز به آذربایجان بدهند.

مجلسِ خوابیده، ملت بیدار



آه دل مظلوم به سوهان ماند گر خود نبرد برنده را تیز کند
ای مستبد از قوهٔ مظلوم بترس کز کاسهٔ صبر، خشم سرریز کند

در بخشهای گذشته تاریخ در ضمن مطالعهٔ ماجراهای ۹ ماههٔ پس از صدور فرمان مشروطه، شاهد تعمیق انقلاب بودیم. اکنون آن ماجراها را از پاییز سال ۱۲۸۶ ادامه می‌دهیم.

پیشرفت جنبش و تغییرات سیاست بین‌المللی

با پیشرفت جنبش، در زمانی که محمدعلیشاه و استبداد فئودالی تن به آزادی و مشروطیت نمی‌دادند، هم در جبههٔ انقلاب، صفوف، از مرتجعان و میانه‌بازان بیشتر تصفیه شد، و انقلابیون سازش‌ناپذیر بیشتر شناخته شدند،

و هم در جبهه ضدانقلاب، ماهیت استبدادی شاه و دربار بیشتر مشخص گردیده. و ملایان مرتجع هم با برپایی علم دجالگرا نه مشروع، همدستی خودشان با استبداد را علنی کردند. در سطح بین‌المللی هم با قدرت گرفتن آلمان، دو قدرت روس و انگلیس که تا این زمان در ایران بر علیه یکدیگر موضع می‌گرفتند، با یکدیگر کنار آمدند.

تقسیم ایران به مناطق نفوذ شمالی و جنوبی در حقیقت پیمان عدم مخالفت و ضدیت روس و انگلیس با یکدیگر در ایران بود. امری که به نفع استبدادحاکم بر ایران تمام می‌شد، چرا که دست مشروطه‌طلبان، برای برچیدن بساط استبداد فئودالی بیشتر بسته می‌شد، در حالی که شاه و دربار که از حمایت کامل روسیه برای سرکوبی مشروطه برخوردار بودند، دست بازتری پیدا می‌کردند.

محمدعلیشاه مصمم‌تر می‌شود

در چنین شرایطی بود که محمدعلیشاه، برای برچیدن مشروطه مصمم‌تر شد و زمینه چینی برای برچیدن مشروطه را شروع کرد. این زمینه چینی، کار و وظیفه ملایان مرتجع بود. بهانه این توطئه علیه آزادی، اسلام خواهی و بالابردن پرچم مشروطه بود.

از ماه آبان سال ۱۲۸۶ یک رشته نیرنگها از سوی شاه و دربار سرزد که نشان می‌داد سوگندهایی که برای وفاداری به مشروطه خورده بودند، دروغین است. یکی از این نیرنگها تشکیل انجمن از سوی درباریان بود.

انجمن فتوت، یک انجمن قلابی

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۴۸۰: «کسانی از درباریان، از اقبال الدوله و وزیر مخصوص و ناصرالسلطنه و مفاخرالدوله و دیگران، به پیروی از شیوه آزادیخواهان، انجمنی بنام انجمن فتوت بنیاد نهادند که خواستشان جز کوشش به زیان مشروطه نمی بود.»

روزنامه روح القدس در همون ایام مقاله ای به قلم سلطان العلمای خراسانی در افشای ماهیت شاه چاپ کرد که به شاه عنوان قصاب مردم داده بود. لحن و مطالب این مقاله اوضاع ایران در آن ایام را بخوبی بیان می کند.

مقاله روزنامه روح القدس (شماره ۱۳) پنجشنبه چهاردهم آبان ۱۲۸۶ به نقل از کتاب انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۴۸۴: «نطق غیبی یا اشاره لاریبی؟!... دور سلطنت به ناصرالدینشاه رسید ورق برگشت. جماعت تن پرور پست فطرت بی شرف، معاون قوه باطنی سلطان شدند ابتدا جهت تحصیل پارک و کالسکه و مبل اطاق، ... اموال ملت را به غارت بردند و قطعه قطعه خانمان رعیت را به اجانب فروختند... عاقبت سلطان المستبدین (ناصرالدینشاه) با رئیس الخائنین (اتابک) گرفتار آه ملت مظلومه شده هر دو هدف گلوله وطن پرست غیبی گشتند... چون سلطنت به اعلیحضرت (محمدعلیشاه) رسید مال ملت تمام غارت شده غیر از یک جانی (منظور جان است) برای ملت باقی نمانده است. در این عهد دست به جان ملت زده شد... یک طرف اقبال السلطنه به حکم مرکزی مشغول ریختن خون ملت شد، یک سمت عثمانی تحریک شده اطفال

ملت را ذبح و اهل بیت ملت را اسیر و ... تلف کرد. یک جانب وزیر نظام مأمور قتال و اغتشاش خراسان می‌شود، از طرف دیگر جهان‌شاه خان، از طهران به زنجان رفته اهل زنجان را قطعه قطعه نمود،

آه دل مظلوم به سوهان ماند گر خود نبرد برنده را تیز کند

(ای محمدعلیشاه!) خوب است قدری از مستی سلطنت به هوش آمده چشم باز کرده نظری به دولت خود و باقی دولتها بنمایی! آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه و شغل خود خارج شده مشغول قصابی گشته‌اند؟... مگر نفهمیده که هیچ سلطنی با رعیت نمی‌تواند طرف شود؟... مگر ممکن نیست که داستان لویی شانزدهم در این مملکت اتفاق بیفتد؟ ...

سر شب سر قتل و تاراج داشت سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت

مگر یقین نکرده که از خون فدایی نمرهٔ ۴۱ فدایی بزرگتر، برای بزرگتر از کار آن فدایی تولید شده منتظر اتمام حجت است؟»

البته نویسندهٔ این مقاله یعنی سلطان العلمای خراسانی را به دادگاه کشاندند و روزنامه‌ش را بستند و در آینده خواهیم دید که سلطان‌العلماء را نیز در ماجرای بمباران مجلس شکنجه کرده و به چاه انداختند. اما چنین مواضع تندی چه تأثیری بر استبداد داشت؟

چنین مواضع تند و تیزی از سوی آزادیخواهان، و بیان‌های صریحی که شاه را به سرنوشتی همچون اتابک تهدید می‌کرد باعث می‌شد که شاه موقتا ظاهر سازی می‌کرد و حتی در مورد کم شدن مستمری دربار اعتراضی نمی‌کرد.

برپا کردن انجمن اسلامیة در تبریز

اما توطئه‌ها به کار بود و گام به گام زمینه چینی برای برکندن بساط مشروطه صورت می‌گرفت. یکی از این اقدامات، برپا شدن انجمن اسلامیة در تبریز بود.

انقلاب مشروط احمد کسروی ص ۴۹۲: «میرهاشم دوچی که از زمانی که از تهران بازگشته بود بار دیگر با مشروطه همراهی می‌نمود، ۱۰۰۰ نفر در بدخواهی درآمده در کوی خود انجمنی بنام «اسلامیه» بنیاد نهاد... دوچی که یک کوی بسیار بزرگ و نیرومندی می‌بود از دیگر کویها جدا گردیده (کوی) سرخاب (نیز) که در پهلوی آن است به سوی وی گرایید. میرهاشم... مشروطه خواهان را «لامذهب» خوانده مردم را به دشمنی با آنان برمی‌انگیخت.»

تحریک روسها

نقشهٔ یک توطئهٔ دیگر هم از دربار به این مشروعه خواهان داده شد که تحریک روسها در تبریز بود که اینکار را هم کردند و هدف پدید آوردن جنگی بین تبریزیان و بستگان روس بود. اما سران انجمن تبریز جلوی این آشوبها را گرفتند.

شاه از طرف دیگر در شهرهای آذربایجان ناامنی ایجاد می‌کرد تا آزادیخواهان تبریز را در منگنه قرار دهد.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۴۹۴: «صمدخان سردار مقتدر مراغه‌ای که فرمانروای ساوجبلاغ می‌بود ... ناگهان شهر را با توپخانه و قورخانه به گردان سرکش گذارده و خود با بستگانش بیرون آمد. و همانا این رفتار را با دستور شاه کرد... همین صمدخان چون به تهران آمد محمدعلیمیرزا از او بازپرسی نکرد بلکه لقب شجاع‌الدوله به او داد.»

در تهران نیز محمدعلیشاه و دربار با کمک مشروعه‌چیان، نقشه‌ی یک آشوب بزرگ دیگر علیه مشروطه را می‌ریختند.

انقلاب مشروطه. احمد کسروی ص ۴۹۹: «گذشته از شاپشال (معلم روسی محمدعلیشاه) و امیربهداد و اقبال‌الدوله و دیگران ... سعدالدوله نیز یکی از دشمنان بزرگ مشروطه گردیده در برانگیختن شاه به دیگران پیشی می‌جست.»

سعدالدوله همان وزیر تجارت بود که در دوره‌ی اول جنبش، از خودش مشروطه خواهی نشان داد اما با تعمیق انقلاب به جبهه‌ی استبداد گرایید. سعدالدوله را دولت وزیر خارجه کرد ولی کارکنان آزادیخواه وزارت خارجه او را نپذیرفتند، و او همدستیش با دربار را آشکار کرد.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۴۹۹: «سعدالدوله و امیربهداد نشستهای نهانی برپا می‌کنند و به زیان مشروطه نیرنگها می‌ریزند حاجی فضل‌الله نوری و بلکه حاجی شیخ مرتضی آشتیانی نیز با آنان همراه می‌باشند.»

محمدعلیشاه روز پنجم آذر دستخطی در اعتراض به اعمال مجلس نوشت که در مجلس خوانده شد.

نقل از مشروطه کسروی: «مجلس از مرز خود می‌گذرد و به کارهای دولت یا قوه مجریه در می‌آید. دیگری آن که انجمن‌ها که به فراوانی بنیاد یافته، مایه آشوب پایتخت می‌باشند.»

پیدا بود که این حرفها را که رویه قانونی داشت، سعدالدوله یاد شاه داده بود تا دست آزادیخواهان را ببندد.

فردای آن روز مجلس در جوابیه‌ی توضیح داد.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۵۰۱: «مجلس هیچگاه پا از مرز خود بیرون ننهاد، این دولت است که باید مرزی برای خود شناسد. و جلوی کار مجلس را نگیرد. اما انجمن‌ها از روی قانون اساسی آزاد است ولی هرگاه بی‌قانونی نمودند باید دولت جلو گیرد.»

محمدعلیشاه به ظاهر کوتاه آمد ولی به امیربهداد بدون اطلاع وزیر جنگ، عنوان کشیکچی باشی داد و از آذربایجان نیز هفتصد سوار برای مقاصدی که در پیش داشت خواست.

توطئه چینی شاه، بی‌عملی مجلس

مجلس پی برده بود که دربار در فکر آمادگی برای ضربه زدن به مجلس است. این مساله را ناصرالملک، نخست وزیر وقت هم، در یکی از جلسات

سرّی مجلس، عنوان کرد ولی مجلس برای مقابله با توطئه‌یی که در پیش بود با وجود آمادگی مردم چاره‌یی نیندیشید.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۵۰۲: «مجلس توانستی آزادیخواهان را به خریدن تفنگ و افزار جنگ وادارد. و یا از شهرهای دیگر تفنگچی بخواهد. توانستی محمدعلیمیرزا را بنام سوگند شکنی از پادشاهی بردارد. چنان که همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد و محمدعلیمیرزا را دست بسته گردانید... ولی (مجلس) به هیچ یک از این راه‌ها برخاست.»

در همین روزها ظل‌السلطان، عموی محمدعلیشاه در تهران در آروزی تاج و تخت می‌زیست، مجلس می‌توانست او را همدست خودش کند و به رخ محمدعلیمیرزا بکشد و به این طریق بر محمدعلیشاه فشار بیاورد که اگر می‌خواهد شاهی را از دست ندهد دست از مخالفتش با مشروطه بردارد اما این کار را هم نکرد.

البته انجمن‌های تهران هرروز در مدرسه سپهسالار جمع می‌شدند و سخنگویان آنها سیدجمال واعظ، و ملک‌المتکلمین از شاه و دربار انتقاد می‌کردند. اما به فکر تأمین نیرو برای دفاع در برابر حمله احتمالی شاه و مرتجعان نمی‌افتادند.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۵۰۳: «تو گفתי هیچ نمی‌فهمند که اگر شاه بخواهد، آنان را با زور تفنگ از هم پراکند و مجلس را از ریشه کند،

تو گفתי چنین چیزی را باور نمی کردند و در اینجاست که باید گفت بسیار خام می بودند.»

آشوب توپخانه

در بیست و دوم آذر ۸۶ کابینه ناصرالملک که برپا شدن آشوب از طرف شاه و دربار را محتمل می دانست استعفا کرد. فردای آن روز با حمله اوباش محلات سنگلج و چاله میدان به سردستگی صنیع حضرت، به مدرسه سپهسالار که در آنجا انجمن ها جمع شده بودند توطئه آغاز شد. در این روز در میدان توپخانه، قاطرداران، شترداران، فراش ها، و باقی کارکنان دربار، سربازان فوج امیربهادر که تعدادشان بسیار زیاد بود در میدان توپخانه چادر زدند و کانونی علیه مشروطه برپا شد دشمنان مشروطه از هر سو به سوی میدان توپخانه روانه شدند.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۵۰۵: «دینداران عامی تیره درون، با یک شادی و جوش و خروش می آمدند و می رفتند و پیایی دشنام و نفرین به مشروطه و آزادی از دهان می ریختند..... سپس چون چادرها افراشته گردید سید محمد یزدی و سیداکبرشاه و دیگران از روضه خوانان و واعظان به منبر رفته و از نکوهش و بدگویی مشروطه باز نایستادند. گویا این جمله ها از همان روز به زبانها افتاد: ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم.»

لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق هم در دربار حاضر شده بود. قزاقانی را که برای فرستادن به ساوجبلاغ آماده شده بودند نگه داشته بودند تا با بهانه جلوگیری از آشوب، در میدان توپخانه به حمایت از مرتجعان پردازند و در صورت لزوم به مجلس حمله کنند.

اما هرچه در اینطرف آمادگی برای یورش و شیبخون بود، در طرف مجلس، بی خبری، و غفلت بود. فقط آزادیخواهان از دور نزدیک همدیگر را خبر کردند و برای مدافعه آهنگ مجلس و بهارستان کردند.

مجلس دو برادر احتشام السلطنه رئیس مجلس، یعنی علاءالدوله و معین الدوله را برای میانجی گری به دربار فرستاد.



۱ علاءالدوله

اما به دستور شاه، علاءالدوله را به فلک بستند و چوب بسیار زدند و سپس آن دو را به قزاق ها سپرد به مازندران تبعید کردند.

آن کسی که خودش یک روز چوب به پای بازرگانان می زد حالا خودش به جور استبداد گرفتار شده بود.

شاه، ناصرالملک نخست وزیر مستعفی را هم به دربار خواست و به او هم دشنام داده و دستور چوب زدن داد بعد هم بازداشتش کردند، تا این که سفیر انگلیس واسطه شد و بعد از چند ساعت بازداشت او را رها کنید و ناصرالملک بلافاصله روانه انگلستان شد و در آنجا سکونت گزید.

آمادگی مردم برای دفاع از مجلس

همان روز برپا شدن کانون توپخانه، بیش از بیست هزار تن از مردم تهران که عمدتاً وابسته به انجمن‌ها بودند برای دفاع از حریم مجلس در مدرسه سپهسالار جمع شدند.

روزنامه جلال‌المتین: چهار هزار تن از جوانان پاسبانی را به گردن گرفته همه شب را بیدار ماندند و از پای نشستند.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۵۰۹: «امشب برای اینان شب بیم‌انگیزی بود. زیرا بیست تفنگ بیشتر نمی‌داشتند. و اگر از سوی اوباشان تاختی روی داد، دانسته نیست کار به کجا کشیدی.»

شاه به مجلس پیغام فرستاد که تا انجمن‌ها پراکنده نشوند آشوبگران دربار از میدان توپخانه بیرون نخواهند رفت. مجلسیان سازشکار باز برای گفتگو در زمینه پیغام شاه کمیسیونی ترتیب دادند. آنها به این نتیجه رسیدند که باید به خواست شاه تسلیم شد و این مساله را برای مردم به اینگونه در میان نهادند.

نقل از مشروطه کسروی: «ما همیشه با مظلومی قدم زده حقوق مشروعه خود را طلب نموده‌ایم و هیچوقت راضی به انقلاب و اغتشاش نیستیم. شما شب را به خانه‌های خود روید ما نیز می‌رویم. اگر سالم ماندیم فردا دوباره بازمی‌آییم.»

چون این سخن به مردم گفته شد خرسندی ندادند.

مردم اجتماع کرده در جلو مسجد سپهسالار میگفتند: ما نه خود به خانه‌هامان رویم، نه شما را تنها می گذاریم.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۵۰۹: «کمسیون یک اندیشه بیخردانه‌ای بیرون داد بدینسان که انجمنها به هم خورد و نمایندگان شب را به خانه های خود رفته و فردا باز آیند.»

آن شب تا بامداد سیدجمال واعظ و ملک‌المکلمین برای مردم سخن گفتند. و آنها را به ایستادگی در برابر خود کامگی های شاه فراخواندند. از فردای آن روز، شیخ فضل الله نوری و عده‌ای از آخوندهای وابسته به او به اوباش توپخانه پیوستند و در میدان زیاده از هزار نفر معمم گردآمد.

جنایتهای آخوندهای مرتجع در میدان توپخانه

آخوندهایی همچون سیدمحمدزیدی و سیداکبرشاه، به منبر رفته، می گفت: «زنا بکن! دزدی بکن! آدم بکش، اما نزدیک این مجلس مرو! ان الله یغفر الذنوب جمیعا» اوباشان هم شعار می دادند: مشروطه نمی خواهیم. ما دین نبی خواهیم.»

اوباش شیخ فضل الله نوری در توپخانه آزار طرفداران مشروطه را تا حد قتل به فجیع ترین وضع هم پیش بردند.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۵۱۴: «میرزا عنایت نام، جوان زنجانی ... با دست اوباشان تکه تکه گردید.»

روزنامهٔ جبل‌المتین: «میرزا عنایت هفتصد تومان اسکناس با خود میداشت که در میان اوباشان از جیبش درآورده به بغلش گذاشت و آنان اینرا دیدند نیز ساعت او و زنجیرش از زر می‌بود. و اینها اوباشان را به کشتن او واداشت... نخست با رولور به او تاخته چند تیری زدند و سپس با قداره زخم‌های بسیار رساندند و چون او بیجان افتاد پسر نقیب پیش آمده و دیگران را به کنار رانده چنین گفت: ای حضرات مسلمانان شاهد باشید و در نزد جدم روز قیامت شهادت دهید که من در راه دین، اول کسی هستم که چشم مشروطه‌طلبان را بیرون آوردم. این را گفت و با کارد چشم آن جوان را کند، و سپس او را از درخت آویختند که هر یکی از اوباشان قداره‌ای به او می‌زدند.»

نقیب‌السادات که یکی از تیولداران بود در خرداد ۸۶ هم چادری در خانهٔ خود برپاکردن و علیه مشروطه خواهان مردم را بسیج می‌کرد..

اما در اردوی آزادیخواهان در مجلس و مسجد سپهسالار در بهارستان، به تدریج آمادگی برای رویارویی با اوباش توپخانه بیشتر می‌شد. در غروب ۲۵ آذر حدود دوهزار و هفتصد تنگدار در مجلس جمع شده بودند. این تعداد روز بعد به سه تا چهار هزار نفر رسید.

مردم می‌گفتند اگر شاه بخواهد جلوی مجلس بایستد ما با جانمان در برابر او بایستیم!

آزادیخواهان از تهران به تبریز و شهرهای دیگر تلگراف زده خواستار کمک شدند.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۵۱۸: «از تهران به تبریز! اساس مشروطیت متزلزل. مجلس شورای ملی دچار حملات مستبدین. پنج هزار تفنگدار از فداییان ملت بامهای مجلس را سنگر کرده. ادارات دولتی تعطیل عمومی، طهران نمونه محشر. از اطراف متصل مردم به هواخواهی وارد می‌شوند.»

تلگرامهای انجمن تبریز مبنی بر خلع محمدعلیشاه

انجمن تبریز از ۲۵ آذر طی تلگرام‌هایی به مجلس، و شهرها خلع محمدعلیشاه را از سلطنت به خاطر نقض قسم قرآن مجید خواستار شد.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۵۱۸: «از تبریز به همه شهرها - شاه موافق قانون مشروطیت، ذکر قسم و حالا نقض عهد. ملت آذربایجان او را به جهت این خیانت از سلطنت خلع و به قناسل و نجف اطلاع. شما هم او را خلع و سفارت خانه‌ها اطلاع دهید. انجمن ملی تبریز.»

انجمن تبریز تلگرام‌هایی هم به سردستگان آذربایجانی قوای قزاق فرستاد که اگر در اقدام علیه مجلس دخالت کنند خانواده‌هاشان در آذربایجان در امان نخواهند بود.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۵۱۹: «خبر رسیده که که چند نفر مستبد از خدا بی‌خبر دور اعلیحضرت را گرفته و شما را آلت کار قرار داده‌اند، که تفنگ برداشته مسلمانان را قتل عام بکنید. اولاً بدانید که

اگر به مشروطه صدمه برسد،... اهل و عیال و اولاد و اطفال شماها کشته خواهند شد.»

این تلگرام‌ها باعث شده بود که آنها خود را کنار بکشند و حاضر به ورود در اقدامات ستیزه‌جویانه با مجلس و سرکوبی آزادیخواهان نشوند.

جمع کردن چادرهای مرتجعان از ترس

استقبال بی‌نظیر مردم تهران و شهرها از خواست انجمن تبریز باعث شد که محمدعلیشاه مجبور شود که چادرهای دولتی را در میدان توپخانه بخواباند و او باش وابسته به دربار و مشروعه شیخ فضل‌الله نوری را متفرق نماید. انقلاب مشروطه. احمد کسروی ص ۵۱۸: «ملایان و اوباشان از بازماندن در میدان توپخانه به بیم افتاده چادرها را خوابانیدند و به دربار پناهندند. لیکن محمدعلیمیرزا چون می‌ترسید نگهداری آنان را در دربار نیارست. و... دوباره به میدان بازگشتند.»

سوگند شاه از ترس

شاه همچنین در روز اول دی ۱۲۸۶ سوگندی به خط خودش بر پشت قرآن نوشت و به مجلس فرستاد.

انقلاب مشروطه احمد کسروی ص ۵۲۱: «سوگند نامه شاه: چون بواسطه انقلابی که این چند روزه در تهران و سایر ولایات ایران واقع شده برای ملت سوء ظن حاصل شده بود که خدای نخواستہ ما در مقام نقض و

مخالفت از قانون اساسی هستیم، لهذا برای رفع این سوءظن و اطمینان خاطر عموم ملت به این کلام الله مجید قسم یاد می‌کنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیتا در کمال مواظبت، حمایت و رعایت کرده و اجرای آن را به هیچ‌وجه غفلت نکنیم. هر کسی بر خلاف مشروطیت رفتار کرده مجازات سخت بدهیم، هر گاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند در نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شرط و قسمی که از وکلای ملت گرفته‌ایم مسئول خواهیم بود. لیلۃ هفده ذی‌قعدة ۱۳۲۵»

همچنان که می‌بینید استبداد بار دیگر از نیروی ملت شکست خورد. اما آیا قسم مستبد را می‌توان باور کرد؟

راپورت نمره ۶۰



تأثیر تند و تیز شدن جنبش

در شرایطی که جنبش به سمت نیروهای خواهان تغییر ریشه‌ای و انقلابی نزدیک می‌شد، روس و انگلیس نیز به یکدیگر نزدیک شده اختلافات خود را با تقسیم ایران بین خود به نحوی کنار گذاشتند.

انقلاب مشروطیت ایران، م.س. ایوانف ص ۴۳: «رشد جنبش انقلابی در ایران و وحشت از این که این جنبش ممکن است تکان شدیدی به جنبش انقلابی هند بدهد، کار را به جایی رسانید که این تضاد تا حدی کنار گذاشته شد.»

بنابراین شاه اگرچه از ترس قدرت انجمنها و اقدامات نیروهای انقلابی کوتاه آمده و مجدداً سوگند خورد که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را مواظبت و حمایت کند، اما در باطن و پشت پرده در حال زمینه چینی توپ باران مجلس و کندن ریشه مشروطه بود.

آماده‌سازی کودتا

انقلاب مشروطیت ایران، م.س. ایوانف ص ۴۸: «از پاییز سال ۱۹۰۷، محمدعلیشاه خود را برای کودتا آماده می‌ساخت. انگلیس و تزار نیکلای دوم، او را به اینکار تشویق می‌نمودند. تزار پس از انحلال دومای دولتی، شاه را به بستن مجلس تشویق می‌کرد. نیکلای دوم در جواب گزارش مورخه ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ کارتویک، سفیر روس در تهران که وضع بحرانی ایران و تقاضای شاه جهت پناهندگی به سفارت روس را در مورد لزوم اطلاع می‌داد، چنین نوشت: نجات ایران و سلطنت شاه، فقط به وسیله انحلال فوری مجلس و سرکوبی سایر اجتماعات انقلابی میسر است. این یگانه پاسخ من است.»

سازشکاری مجلسیان

اما مجلسیان در همان روزی که محمدعلیشاه سوگند خورد، سوگندی برپشت قرآن نوشته برای شاه فرستادند.

انقلاب مشروط احمد کسروی ص ۵۲۲: «در این موقع که بندگان اعلیحضرت شاهنشاه محمدعلیشاه قاجار خلدالله ملگه بواسطه بروز انقلابات برای دفع سوء ظن عموم ملت به کلام الله مجید قسم یاد فرموده اند، ما و کلای ملت امضاء کنندگان ذیل نیز به این کلام الله مجید قسم یاد می کنیم مادامی که قوانین اساسی و حدود مشروطیت را اعلیحضرت اقدس همایونی حامی و مجری و نگهبان باشند به هیچوجه خیانت به اساس سلطنت ایشان نکنیم و حدود و حقوق پادشاه متبوع عادل خودمان را موافق قانون اساسی محفوظ و محترم بداریم و هرگاه مخالف این عهد و قسم را بکنیم نزد خدا و رسول مسئول باشیم. ۱۷ ذوالقعدة»

یک اقدام سردکننده دیگر از طرف مجلس، تلگرافهایی بود که به شهرها فرستاد.

مشروطه کسروی ص ۵۲۳: «تلگرام مجلس به شهرها: از نیات غیورانه بلاد نهایت تشکر حاصل، اختلاف مرتفع، شرایط و منویات دارالشورای ملی حاصل، تجدید قسم و حکمیت کلام الله مجید نهایت اطمینان حاصل، پس مثل سابق هر کسی مشغول کار خود مرفه الحال باشند. دارالشورای کبرا»

بازار تهران پس از این تلگراف باز شد. ولی شهرها به خواست مجلس تن ندادند.

ناخشنودی تبریز از مجلس

تبریز از کار مجلس ناخشنود بود و آزادیخواهان تبریز در تلگرام‌هایشان از مجلس خواستند که به عقب نشینی شاه راضی نشوند و تا خلع شاه پیش بروند.

مشروطه کسروی ص ۵۲۴: «تلگراف انجمن ایالتی تبریز به تهران: فعلا وضع حالیه چیست؟ اطمینان به چه وسیله حاصل فرموده‌اید؟... ملت در سر کلمه‌ای که گفته‌اند ایستادگی دارند...»

تلگراف دیگرانجمن ایالتی تبریز به تهران: «آن که ملت است متفق کلمه در اجرا و انجام کلمه آخری ایستادگی دارند به هیچ عذری متقاعد و اسکات نمی‌شوند.»

ولی پاسخ مجلس، مضمون راضی شدن از سوگندهای شاه و تمایل به سازشکاری داشت.

فردای آن روز حدود ۷۰۰ تفنگدار از ساوه به یاری مجلس رسید. مجاهدان قزوین هم به فرماندهی میرزا حسن رئیس المجاهدین، به یاری مجلس به تهران شتافتند. گفته می‌شد که اینها دسته اول هستند، اگر مجلس بخواهد دسته‌های دیگری نیز حرکت خواهند رسید. ولی...»

مشروطه کسروی ص ۵۲۶: «ولی بنام این که دیگر آشتی رو داده و نیازی به بودن آنان در تهران نمانده، پرک (اجازه) دادند که به قزوین بازگردند. مجلس در این پیشامد بی‌ارجی بسیاری از خود نشان داد.»

پس از آشوب توپخانه، نفرت شدیدی از محمدعلیشاه و همچنین از شیخ فضل‌الله نوری در مردم به وجود آمده بود. روزنامه‌های تهران آشکارا از ضرورت برکناری محمدعلیشاه سخن می‌راندند، و یا تلگراف‌هایی بیزاری مردم از شهرهای مختلف را به چاپ می‌رساندند.

مشروطه کسروی ص ۵۲۷: «از خوی یک پاسخ درازی رسید که سراپا نکوهش و سرزنش به ملایان می‌بود. از استرآباد، کلانترنامی، تلگراف فرستاد (که نوشته بود): «حاجی شیخ فضل‌الله! خدا تو را و اتباع تو را به درک فرستد تا مسلمانان آسوده شوند.»

در همین روزها در پاسخ تلگرافی که طباطبایی و بهبهانی به نجف فرستاده بودند، از سوی آخوند خراسانی، و دو روحانی دیگر نجف، حکمی علیه شیخ فضل‌الله نوری رسید.

تاریخ مشروطه کسروی ص ۵۲۸: «حجۀ الاسلام بهبهانی و طباطبایی! تلگراف ثانی واصل (یعنی رسید). نوری چون مخل به آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام است. (محمد حسین نجل میرزا خلیل (تهرانی)) (محمد کاظم خراسانی) (عبدالله مازندرانی).»

از همه بدتر اوضاع ملایان مشروعه‌چی بود که حالا رسوا شده بودند و شاه هم نمی‌توانست از آنها دفاع کند و مردم هم از آنها متنفر بودند.

ملایان مشروعه‌چی، منبری که در مسجد مروی برپا کرده بودند با فصاحت جمع کردند و اوباشی که به دور خود جمع کرده بودند پراکنند. سردسته‌های اوباش شیخ فضل‌الله، یعنی افرادی چون صنیع‌حضرت و مقتدر

نظام مخفی شده بودند. بقیه اوباش چون پشتشان به شاه و پیرامونیان او گرم بود شبها بیرون ریخته به قتل و غارت مردم می پرداختند. اعمالی که نفرت همگان را برمی انگیخت.

تاریخ مشروطه کسروی ص ۵۲۸: «هشت تن (از اوباش) به خانه فریدون زردستی که یکی از بازرگانان می بود رفته و آن بیچاره را بیدار گردانیده، نخست پانصدو شصت تومان پولش را گرفته، و سپس در برابر چشم زنش با قمه او را کشتند.»

نفرت عمومی از شاه و دربار و اوباشان مشروطه چی اوج گرفته بود و انجمنهای مردمی، خلع شاه را از سلطنت می خواستند. از اینرو شاه مجبور شد دست از پشتیبانی اوباش بردارد و برای آرام کردن مردم بپذیرد که دولت، به اصطلاح به مجازات آنان بپردازد.

مشروطه کسروی ۵۳۲: «عدلیه برای چهار نفر از اوباش حکم شلاق صادر کرد. مقتدر نظام، سیدکمال، صنیع حضرت، و اسماعیل خان، را به حیاط عدلیه آوردند. با بودن وزیر عدلیه و وزیر جنگ و نمایندگان انجمنها و چند صدتن از تماشاچیان... به هر یکی از آن چهار تن، دو هزار شلاق زدند. و به گاری نشانده روانه کلات کردند.»

در حقیقت شاه و دربار که در پشت پرده، مقدمات برچیدن مجلس و مشروطه را فراهم می کردند، با این هدف که بتوانند نقشه‌هایشان را پیش ببرند، به ظاهرسازی‌هایی می پرداختند. کارهایی مثل دست کشیدن از حمایت اوباش، مهمانی دادن در دربار و رفتن به مجلس و سوگند خوردن،

همه اقداماتی بود برای خام نگه داشتن مجلس و فریب مردم، و بستن دست انجمن‌ها و این که مردم به سمت آنها گرایش پیدا نکنند. این نقشه‌ها یک به یک به اجرا در آمدند.

شاه روز بیست و سوم دیمه مهمانی در دربار برپا کرد و طباطبایی و بهبهانی، احتشام‌السلطنه رئیس مجلس، و عده‌ای از نمایندگان را به دربار دعوت کرد. شاه در کنار مهمانان روی زمین نشست و نسبت به آنان فروتنی نشان داد. دو سید به شیوه خود سخنان دلجویانه گفتند شاه گفت امروز در حضور شما به کلام الهی سوگند یاد می‌کنم که تا جان در بدن دارم آنچه مقدور است با ملت و مجلس خود همراهی کرده خائنان را به آستان سلطنت بار ندهم و جد و جهد در حفظ سرحدات و اجرای قانون نموده به خواست خدا ایران را چنان امن و آرام سازم که اسباب رشک جهانیان گردد.»

شاه پس از گفتن این سخنان برای سومین بار به قرآن سوگند خورد. بعد از سوگند شاه، بهبهانی به نام توده‌ی ایران سوگند خورد.

شاه با این ظاهرسازی‌ها سران مجلس را در تهران کاملاً فریفته بود. اما روی دیگر این اقدامات فریبکارانه شاه، ایجاد جنگ و خونریزی در شهرها و بویژه در تبریز بود.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی: «(در تبریز) لوتیان و اوباشان دوچی به بازار ریخته با شلیک گلوله دکان‌ها را بندانیدند. شب نیز در مغازه‌های مجیدالملک شلیک بسیار کردند و دسته‌ای به در خانه حاجی مهدی آقا

رفته آن را آتش زدند. انجمن ناچار شد به چاره برخیزد و فشنک به مجاهدان بخشیده دستور جنگ و جلوگیری داد. از روز آدینه بیست و ششم دیمه جنگ در میان دو سو آغاز گردید. دوچیان مغازه‌های سیدحمزه را سنگر گرفته، مجاهدان نیز در چند جا سنگر بسته بودند. گلوله مثل تگرگ می‌بارید و چه بسا رهگذریان بی‌گناه که نابود شدند. دو روز جنگ برپا بود... تا محرم.»

اگر چه این جنگ زیاد طول نکشید اما آن را برای تاریخ مشروطه مفید دانسته‌اند. چرا که مردم تبریز را برای جنگ بزرگتری که در پیش داشتند و آن دفاع از انقلاب بود، آماده کرد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۵۳۵: «در این جنگ یکی از سردستگان، ستارخان می‌بود که چون کاردانی و دلیری از خود نشان داد به نام و آوازه‌اش افزود. همچنین مجاهدان قفقاز در این جنگ کاردانی از خود نمودند.»

در اوایل اسفند قانون انطباعات از مجلس گذشت. محمدعلیشاه باز برای دلجویی از مجلس ضمن نوشته‌ای از این کوشش قدردانی کرد. دستخط شاه در اجلاس هفتم اسفند مجلس خوانده شد.

انجمن‌های مخفی و سران جنبش نه تنها فریب محمدعلیشاه را نمی‌خوردند بلکه از تبریز و تهران به مجلس فشار وارد می‌کردند و مردم را نسبت به توطئه‌های محمدعلیشاه هشیار می‌کردند.

روز هشتم اسفند موقعی که شاه با کالسکه برای گردش به طرف دوشان تپه می‌رفت، سه بمب به سمت کاروان او پرتاب شد. ولی به شاه آسیبی نرسید.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۵۴۲: «شاه برای گردش آهنگ دوشان تپه را داشت. ... یک کالسکه دودی (اتوموبیل) از جلو و کالسکه شش اسبی پادشاهی در پشت سر آن، و غلامان کشیکخانه با امیر بهادر در پیرامون روانه گردیدند. خواستند بخیابان ظل السلطان بپیچند در همانجا ناگهان نارنجکی به زمین خورد... دوتن کشته و چند تن زخم یافتند. ... هنوز آوای آن پریده نشده، نارنجک دیگری چندگام دورتر ترکید که باز چند تن کشته چند تن زخم یافتند. شاه که در کالسکه شش اسبی می‌بود گزندی به او نرسید.»

بعد از پیگیری بسیار، روز ۱۹ فروردین ۱۲۸۷ چهار نفر از کارکنان چراغ گاز را که یکی از آنها حیدرخان عمواغلی و از اعضای انجمن مخفی بود دستگیر کردند.

انجمن‌های تهران در تلاش برای آزادی این چهار تن، با ارائه دلایلی مبنی بر غیرقانونی بودن اقدام دربار، به دستگیری آنان اعتراض کردند. دلایل ارائه شده از سوی انجمن‌ها عبارت بود از ورود بدون مجوز در نیمه شب به خانه مردم، بازپرسی در کاخ شاه بجای عدلیه، و دستگیری با دستور مستقیم شاه بدون اطلاع وزیر عدلیه و داخله (وزیر کشور).

یکی از کسانی که در آزادی حیدرخان عمو اوغلی و آن سه تن دیگر



قاضی ارداقی در هنگام بازداشت در باغ شاه بعد از بمباران مجلس

تلاش کرد و آنها را از چنگ استبداد رهانید، شیخ علی قاضی ارداقی بود که از آزادیخواهان پایدار بود و بخاطر همین اقدامش مورد خشم شدید شاه قرار گرفت.

اعتراض انجمن‌ها، شاه را مجبور کرد که به محاکمه در عدلیه با حضور مردم و نمایندگان مجلس تن در دهد و در نتیجه حیدرخان و یارانش به علت در دست نبودن مدرکی گویای دست داشتن در نارنجک‌اندازی، آزاد شوند.



لیاخوف

این پیروزی که نشان دهنده پایگاه توده‌ای انجمن‌ها و قدرت آنان در مقابل شاه و دربار بود، شاه را بشدت نگران کرد.

نقشه بمباران و گزارش لیاخوف

از فروردین ۱۲۸۷ نقشه بمباران مجلس توسط محمدعلیشاه به همراهی لیاخوف و نمایندگان سیاسی روسیه تزاری کشیده شد و آنها طرح را با پترزبورگ در میان می‌گذاشتند. در یکی از گزارشهای لیاخوف ترتیب انجام کودتا دقیقاً تشریح شده است..

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۵۹۱: «محرمانه، راپورت نمرة ۶۰ کلنل و. لیاخوف. ۳۱ مه (روسی) ۱۹۰۸:

اول - با پولی که از طرف سفارت (روس) و شاه داده خواهد شد، رشوت دادن به وکلای مهم مجلس و وزرا؛ که در جلسهٔ آخری، ترتیبی را که به ایشان داده خواهد شد قبول، و بر وفقش عمل کنند.

دوم - تا دقیقهٔ آخر یعنی حاضر شدن کلیهٔ ترتیبات، بطور دوستانه با مجلس رفتار نمودن؛ و چنین وانمود کردن که شاه با مجلس صلح کند ...»

سیم - سعی کردن با رشوت یا وسایل دیگر بجهت خارج کردن مردمان مسلح از مجلس و مسجد و انجمنهای نزدیک.

چهارم - ...

پنجم - یک روز پیش ... فرستادن قزاقها با تبدیل کردن قیافت به مجلس و مسجد تا از آنجا به هوا شلیک نموده و هم بهانه برای هجوم و خراب کردن مجلس بدست بدهند و هم کسانی را که در مجلس و مسجد مقاومت خواهند کرد بکشند.

هفتم - ... مجلس و اطراف او را با قزاق بریگاد و توپ محاصره و خراب کردن و کشتن کسانی را که در مقابل، مقاومت کنند.

هشتم ...

نهم: گرفتار کردن رؤسای مشروطه خواهان و وکلا و طرفداران مجلس را؛ و به دار زدن و نفی کردن آنها.

دهم - بجهت آسوده کردن خیال جمهور و دول اروپا، اعلان کردن که مجلس دوباره باز خواهد شد.»

این نقشه نیاز به زمینه‌چینی‌هایی از پیش داشت. یکی راه‌اندازی قتل و غارت در مرزهای آذربایجان توسط روس‌ها بود. دیگری برگرداندن آخوندهای مرتجع و همینطور یاغی خونریزی بنام رحیمخان چلیپانلو بود که از تبریز اخراج شده بودند. و حالا لازم بود در تبریز باشند تا بساط فتنه علیه آزادیخواهان را بچینند و مانع کمک تبریز به آزادیخواهان تهران باشند.

رحیمخان بر خلاف آن که مقرر بود از تهران خارج نشود، از تهران گریخت و در آغاز اردیبهشت به تبریز رفت و در نامه‌ای به انجمن ملی تبریز با فریبکاری، وفاداری خود را به مشروطه اعلام کرد.

تطهیر رحیم خان توسط طباطبایی

نکته عبرت آموز این است که همین رحیمخان چلیپانلو پیش از این که از تهران به تبریز برود و قتل و غارت راه بیندازد، توسط طباطبایی در مجلس تطهیر شده بود.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۵۵۴: «در آخرهای دیماه ... طباطبایی رحیمخان را به همراه خود برداشته به مجلس آورد. رحیم خان به

شیرین‌زبانی‌ها پرداخته. نمایندگان زودباور فریب سخنان او را خوردند... پیمان از او گرفتند که گامی به دشمنی قانون اساسی برندارد.»

در ۲۳ فروردین ۱۲۸۷ روس‌ها به بهانه کشته شدن چند نفر از اتباعشان به دست یکی از ایلات ایرانی، به چند ده در مرز حمله کردند و دهها نفر را کشتند و بیش از دویست خانه را تاراج و ویران کردند

این اقدام روس‌ها، یکی دیگر از کارهایی بود که آزادیخواهان آذربایجان را بیشتر درگیر می‌کرد و آنها را از نظارت و مراقبت و پشتیبانی اوضاع جنبش در تهران باز می‌داشت، چون آذربایجان مانع اصلی اجرای مقاصد استعماری روسیه بود، آنها در این زمینه برای آذربایجان مشکل درست می‌کردند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۵۵۲: «شگفت آن که با این حال، دوستی ایران و روس پایدار مانده سفیر روس در تهران در کشاکش‌های شاه و مجلس میانجیگری‌های دوستانه می‌کرد. پیداست که خواستشان جز فشار آوردن به آذربایجان نمی‌بود.»

یک اقدام دیگر، که در راستای نیات شاه بود، برگرداندن میرزا حسن امام جمعه به تبریز بود. میرزا حسن از آخوندهای مرتجع‌ای که مردم تبریز او را در همان نخستین ماهها، بعد از صدور فرمان مشروطه از تبریز بیرون کرده بودند.

تظهير ميرزا حسن امام جمعه توسط بهبهانی

و باز هم جالب است که بدانیم که این خدمت! را هم بهبهانی به انجام رساند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۵۵۷: «روز دهم اردیبهشت بهبهانی که بیگمان در بیرون (مجلس) با او سخنانی رفته بود، در میان گفتگو چنین گفت: «در باب جناب حجه الاسلام آقای حاجی میرزا حسن آقا، اهالی آذربایجان استدعا کرده و استغاثه نموده اند که تشریف ببرند. چون در واقع پیشوا و آقای مملکت هستید، خوب نیست بیش از این بی پیشوا بمانند.» ممتازالدوله (رئیس جدید مجلس) هم در همان زمینه جمله‌هایی رانده چنین گفت: هر چه زودتر تشریف ببرند بهتر است!!»

روز ده خرداد میرزا حسن مجتهد وارد تبریز شد و با آن که آزادیخواهان کینه‌ها را رها کرده از در آشتی در آمده بودند، بدخواهان مشروطه باز کینه جویی نشان می‌دادند و حاجی میرزا حسن را روی تخت روان نشانده ... بر روی دوش راه می‌بردند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۵۵۹: «بدینسان نقشه‌های محمدعلیمیرزا درباره تبریز، یکی پس از دیگری با دست دو سید و مجلس شورا و ... نمایندگان انجمن ایالتی انجام می‌گرفت ... و خواهیم دید که یکماه نگذشته همین ملایان به چه دشمنی با مشروطه برخاستند.»

اقدامات آخوند سیدمحمد یزدی

یکی از این فتنه‌ها که آخوندهای مرتجع به نفع استبداد برپا می‌کردند کاری بود که آخوندی بنام حاجی سید محمد یزدی در تهران انجام داد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۵۵۹: «در نیمه‌های اردیبهشت یکی از مشروطه‌خواهان شبانه کسانی را در بازار دید که آگهی‌هایی به دیوارها می‌چسبانند. (که) روی سخن به محمدعلیمیرزا داشت و نزدیک به این جمله‌ها (که): ما گروه بهاییان این رنجها را در راه مشروطه بردیم همه برای این می‌بود که آزاد باشیم. ... و چون خواست ما پیش نرفته ناگزیر شدیم آن بمب را انداختیم... اگر به ما آزادی داده نشود از هیچگونه کشتن و سوزاندن و برانداختن باز نخواهیم ایستاد... و کسانی را از سران آزادی یاد کرده چنین نوشته بود که از بهاییانند... فردا... یکی از چسبانندگان آگهی بدست افتاد گفت که نیرنگ از آن حاجی سیدمحمد (یزدی) می‌باشد.»

اجتماع خانه عضدالملک

از آنجا که نفرت و نارضایی اجتماعی از شاه اوج گرفته بود و تهدیدی برای خروج سلطنت از خاندان قاجار به وجود آورده بود، روز نهم خرداد عضدالملک رئیس ایل قاجار و عده‌ای از شاهزاده‌های قاجار از جمله پسر

ظل السلطان، نشستی در خانه عضدالملک تشکیل دادند. ولی سران انجمن ها از تشکیل چنین جلسه‌ای مطلع شدند و با پیشگامی ملک‌المتکلمین، نمایندگان همه انجمنهای ملی تهران را به تجمع در آن خانه کشاندند تا بر تصمیمات آن جمع تأثیر بگذارند.

حیات یحیی، یحیی دولت آبادی ص ۲۴۸: «تجمع) خانه عضدالملک از ترتیب خصوصی خارج شده رنگ عمومی به خود می‌گیرد دستجات موافق و مخالف همه وارد شده عنوان مطلب تغییر می‌کند.»

ملک‌المتکلمین با هوشیاری و تلاشهای بسیار خود، سرانجام این اجتماع را به مجلسی برای فشار بر شاه تبدیل کرد بنحوی که از این اجتماع، درخواستی برای اخراج چندتن از همدستان شاه از دربار بیرون دادند. و این امر شاه را تضعیف می‌کرد. چون آن چند تن، از سرکوبگران مشهور ضدمشروطه بودند.

حیات یحیی، یحیی دولت آبادی ص ۲۵۰: «در اینوقت، صورت(اسامی) چند نفر که باید از دربار دور شوند به عضدالملک داده می‌شود و او با مشیرالسلطنه و نیرالدوله می‌روند به دربار.»

محمدعلی شاه که درهمین روزها درحال گفتگو با روس‌ها برای بمباران مجلس بود، به ظاهر این تقاضا را پذیرفت و حاضر شد افراد مورد نظر یعنی امیربهادر جنگ(وزیردربار)، شاپشال(معلم روسی محمدعلیشاه) و مفاخرالملک و دو تن دیگر از دربار اخراج کنند. این چند نفر خود را از انظار مخفی کردند.

بعد از این عقب نشینی شاه، سفیر روس و انگلیس با لحن تهدید آمیزی به مشیرالدوله، وزیر خارجه، هشدار دادند که اگر تحت فشار گذاشتن‌ها در مورد شاه ادامه پیدا کنه، و انجمن‌ها که فقط در تهران، تعدادشان به ۱۸۰ عدد رسیده همچنان برای تضعیف و ساقط کردن شاه پیش برونند، روس و انگلیس این را تحمل نخواهند کرد. آنها به مشیرالدوله گفتند دولت روس ناگزیر خواهد شد به کارهای ایران دخالت کند و مسلماً انگلیس هم روسیه را همراهی خواهد کرد.

بعد از این درخواست از شاه، سفیر روس و انگلیس بطور آشکاری به یاری



باغشاه

حاکمیت استبداد برخواستند. و به وزیر خارجه نسبت به خواسته‌های انجمن‌ها هشدار دادند.

روز چهارده خرداد ۱۲۸۷، شاه از تهران بیرون رفت و در پادگان باغشاه سکونت گزید.

قوای قزاق و سربازان دولتی برای ایجاد وحشت در مردم تهران در شهر به گشت زنی، نقل و انتقال ابزار جنگ، و توپ پرداختند.

شمشیر شاه و توپ شاپشال

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۵۷۸: «همان روز سیمهای تلگراف را پاره نمودند تا خبر به شهرهای دیگر نتوانند رسانید. ... پیدا می‌بود که نقشه بیمناکی در کار است و شاه آخرین زور خود را در برانداختن مجلس بکار خواهد برد. هم پیدا می‌بود که به همه سوگندها پشت



پازده و اینست شاپشال را که از دشمنان بزرگ مشروطه می‌بود و بخواش عضدالملک و دیگران دو روز پیش او را با کسان دیگری از دربار بیرون رانده بود، اکنون با شمشیر برهنه به پهلوی کالسکه شاهی انداخته.»



ایوانوویچ شاپشال

ولی مجلس بجز آرام کردن مردم و جلوگیری از هرگونه حرکتی علیه شاه، کاری نمی‌کرد. روز هیجده خرداد محمدعلیشاه اعلامیه‌ای با عنوان راه نجات منتشر کرد.

شاه در این اعلامیه آزادیخواهان را مفسدین ایران خراب کن، و دزدان آدمکش، و مشتی خائن خودخواه که می‌خواهند ایران را پامال هوا و هوس خود کنند و فرزندان ساده لوح مردم را آلت کار و فعل قرار می‌دهند خواند و در آن "مخذول و منکوب کردن مفسدین" را یک اقدام حیاتبخش شاهانه نامید.

آمادگی انجمنها برای دفاع از مجلس

پس از انتشار این اعلامیه انجمن‌ها در تهران به جوش آمدند. از فردای آن روز نیروهای انجمن‌ها در مدرسه سپهسالار و میدان بهارستان تجمع کردند و برای ایستادگی در برابر کینه‌توزی‌های شاه و دربار و روس علیه مشروطه و مجلس ابراز آمادگی کردند.

نخست انجمن شاه‌آباد که از انجمنهای بزرگ و بنام بود با افزار جنگ و رده و شکوه آمد، سپس انجمن‌های دیگر پیروی نمودند.

هر انجمنی یکی از حجره‌ها را گرفته لوحه خود را به سردر آن آویخت.

ملک المتکلمین و سیدجمال واعظ نیز با سخنان پرشور خود علیه خودکامگی، مردم را به ایستادگی و مقاومت می‌خواندند. در تبریز نیز

آزادیخواهان به بسیج نیرو پرداختند. به صلاحدید مرکز غیبی و انجمن ملی، دفتری در سربازخانه گذاشتند که هرکس آمادۀ کمک به آزادیخواهان تهران است نام خود را بنویسد. این طرح مورد استقبال گستردهٔ مردم تبریز قرار گرفت.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۲۴: «کسی تا ندیده با گفتن نخواهد دانست چه شور و تکانی در میان می‌بود. مردم چون انبوه می‌شدند ناطقان به گفتار می‌پرداختند، و خونها را بجوش می‌آوردند. در یکسو مجاهدان به نام‌نویسی می‌پرداختند. در یکسو پول به صندوق می‌پرداختند. ...

تنها از مردم بی‌چیز هزار و سیصد تومن داده شد فردای آن روز دهها هزار تومان پرداخته گردید.

زنان نیز در این شور و خروش هم آواز می‌بودند و کسانی از آنان گردن‌بند و گوشواره و بازوبند خود را می‌آوردند و به صندوق می‌دادند که فروخته شود و پولش در راه روانه گردانیدن مجاهدان بکار رود.»

استقرار توپ در اطراف مجلس

روز ۲۲ خرداد به دستور شاه در دروازه‌های دوشان‌تپه و شمیران رو به مجلس توپ مستقر کردند.

نصب این توپها نمایندگان مجلس را بسیار ترسانید. بطوری که وقتی در همان روز شاه به مجلس پیغام فرستاد که باید انجمن‌ها پراکنده شوند و

سلاح‌ها از مدرسه سپهسالار و محوطه مجلس بیرون برده شود، فوراً آن را پذیرفتند.

مردم از سازشکاری ملایان و نمایندگان مجلس ناخشنود بودند. اما بهبهانی سعی در آرام کردن خشم مردم نمود.

اصلاح یا سازش

تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم‌الاسلام بخش ۲ ص ۱۴۳: « بهبهانی گفت: ما در مقام اصلاح می‌باشیم و عماقرب اصلاح خواهیم نمود. مردم فریاد کردند که هرگز ما اصلاح نخواهیم نمود و جز عزل و انفصال این شاه دیگر علاج و چاره نمی‌باشد.

یکی از حاضران قداره کشید که شکم خود را پاره کند. مردم او را گرفتند و مانع شدند.»

در چنین شرایطی که نیاز به حضور قدرت مردم بود، بهبهانی و طباطبایی، باتفاق رئیس مجلس (ممتازالدوله)، تقی زاده و مستشارالدوله صادق که از سازشکاران مجلس بودند به پراکندن مردم پرداختند و از کار خودشان بعنوان «یک شاهکار سیاسی!» نام بردند!

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۵۸۸: « تقی زاده (بعد از پراکنده شدن مردم) گفته بود: ملت را آنارشیست قلمداده بودند. می‌خواستند میان ملل متمدنه بدنام سازند حال ... ملت مظلومیت خود را به عالم ثابت نمود.»

میرزا صادق پسر طباطبایی سردبیر روزنامه مجلس نوشت: «متفرق شدن عموم انجمن‌های ملی شکست فاحش به مفسدین بی‌ایمان داد و سد بسیار محکم جلو شرارت و فساد کشید.

بر دوست و دشمن معلوم شد که ملت سر بلوا و آشوب ندارد. بلکه همان قسم که از اول به گریه و زاری حقوق مسلوبه خود را خواسته و گرفته‌اند بعد از این نیز تغییر مسلک نداده و با مظلومیت و افتادگی از بزرگان خود و شخص اعلیحضرت جبر کسور وارده را مسئلت دارند.»

متفرق کردن مردم برای آزادیخواهان بسیار سخت و دردآور بود و نفع بسیاری برای محمدعلیشاه و دربار داشت. چرا که اصلا در طرح لیاخوف که برای انجام کودتا از طرف دولت روسیه به محمدعلیشاه پیشنهاد شده بود، یکی از موادش همین بود که به ترتیبی، مردم را از اطراف مجلس و مدرسه سپهسالار متفرق کنند بعد، حمله کنند.

نقض سوگند شاه و خشم مجاهدان

روز هیجده خرداد ۱۲۸۷ خبر به تبریز رسید که شاه کمر به انهدام مشروطه و مجلس بسته است. روز نوزده خرداد تبریز از مضمون اعلامیه راه نجات، که محمدعلیشاه بر علیه آزادیخواهان منتشر کرد، خبردار شد و بلافاصله انجمن ملی و مردم به جوش آمدند و صحن انجمن از مردم تبریز پر شد.

سخنرانان از خلع شاه سخن می‌گفتند. شیخ سلیم، زبان‌گویای جنبش تبریز می‌گفت: «اکنون شاه یک تن از توده به شمار است و چون قانون را شکسته باید کيفرش داد.»

روز بیست خرداد انجمن ملی تبریز به انجمن‌های شیراز، اصفهان، کرمان، و خراسان علیه شاه تلگرام فرستاد و خلع او را بخاطر نقض قسم به قرآن مجید خواست.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۵۹۸: «رفتار و حرکات خائنانه این شخص خائن دولت و ملت و وطن مسبوق شده، بلادرنگ به اقدامات مادی و معنوی مؤثره قیام نمایند که دارالشورا و مبعوثین محترم ملت در خطر مهاجمات خائنین. موقع غیرت و فتوت است که از برکت یک قوه متحده ملی عموم ملت ایران را از شر و فساد خائنین مستخلص نموده و سعادت ابدی نائل شویم. انجمن ایالتی آذربایجان.»

روز بیست و یکم خرداد انجمن تبریز تلگرامی به علمای مشروطه خواه نجف فرستاد.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۵۹۸: «شاه نقض قسم قرآن مجید و مخالفت مجلس در صدد تخریب اساس مقدس مشروطیت، ملت آذربایجان با تفدیة جان و مال در مدافعه حاضر. منتظر امر مبارک آقایان هستیم. انجمن ایالتی تبریز.»

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۱۴: «در نجف علمای سه گانه به تکان آمدند ولی چکار توانستندی جز آن که فتوا به یاری مجلس دهند. سه سید پاسخ پایین را فرستادند:

«تلگراف موحش موجب ملالت فوق العاده گردید با اقدامات غیر مترقبه، آنچه متوقف علیه حفظ اسلام و مسلمین است معمول فرماید عموم مسلمین اطاعت نموده نتیجه را سریعاً اطلاع. محمد حسین، محمد کاظم، عبدالله المازندرانی»

در نتیجه اقدام انجمن تبریز از همه شهرها فریاد اعتراض و بیزاری از محمدعلیشاه برخاست. و در همه جا شورش برپا داشت. موج تلگراف ها بین تبریز و شهرها و همچنین مابین شهرها براف افکند.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۰۱: «از شیراز به تبریز ۲۲ خرداد: ملت فارس که بالغ بر چهار کرور است از اتراک و اعراب و عموم رعایا با ملت آذربایجان هم عقیده است... به هر طریق دستور العمل بدهند از جان و مال مضایقه ندارند. (از دوست یک اشارت، از ما به سر دویدن)

از رشت به کرمانشاه: «...اساس مشروطیت از کارشکنی محمدعلیمیرزا در تزلزل دارالشورا دچار نفوذ استبداد است... مجاهدین با تمام قوا مصمم عزیمت به تهران. مجاهدین.»

بعد از پراکنده شدن انجمن ها و مردم در ۲۲ خرداد توسط سران سازشکار مجلس، شاه که قدم به قدم طرح خود را پیش می برد درخواست تسلیم کردن سران سازش ناپذیر مشروطه را کرد.

مشروطه کسروی ص ۵۹۳: « از آن هشت تن یکی میرزا جهانگیرخان، مدیر صوراسرافیل بود. دیگری سیدمحمدرضای شیرازی مدیر مساوات، دیگری ملک‌المتکلمین، و دیگری سید جمال واعظ، دیگری بهاء‌الواعظین، دیگری میرزا داوود خان بود. »

اینها در حقیقت همان سران اصلی کمیته سرّی انقلاب بودند و دشمن آزادی هم خوب تشخیص داده بود که این آزادیخواهان هستند که مردم را به جنبش وامی دارند و رهبری می کنند، و از آغاز، جنبش مشروطه را هدایت می کردند و در تمامی رخدادها، بسیج کننده مردم علیه استبداد بودند.

مجلس تن نداد. به این دلیل که اگر کوتاه می آمد ممکن بود بقیه دستاوردهای جنبش نیز یکی یکی توسط دربار خود کامه تاراج شود.

تدارک برای توپ باران مجلس

اگر چه مجلس با پیشنهاد تسلیم کردن این آزادیخواهان مخالفت کرد، اما هنوز خام خیالانه به کمیسیون رفع اختلاف با شاه دل خوش می کرد. و این عین خواسته شاه و استبداد بود و دربار هم به این مذاکرات که برای شاه وقت می خرید تا زمینه کار را آماده کند ادامه می دادند.

مجلس کمیسینی برای رفع اختلاف با شاه تشکیل داد که طی نشست‌هایی، درباره شیوه‌ها و راههای رفع اختلاف بین مجلس و شاه

گفتگو می کردند. در حالی که دستگاه استبداد همچنان به تدارک توپ باران مجلس می پرداخت.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۰۵: «روز بیست و سوم خرداد قزاقان در شهر می گردیدند.

در همان روز توپهای قزاقخانه را نیز بیرون آورده به باغ شاه فرستادند. و از ذخیره تفنگ و فشنگ و رخت به سربازان و سواران بخشیدند.

در همان روزها که با مجلس به گفتگوی سرگرم کننده و فریبنده ادامه می دادند، شروع کردند به دستگیری سران انجمن ها.»

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۰۵: «روز دو شنبه (بیست و پنجم خرداد)، میرزا سلیمان خان رئیس انجمن برادران دروازه قزوین را دستگیر کرده به باغ شاه بردند و در آنجا زنجیر به گردنش زده نگه داشتند. او نخستین کس از آزادیخواهان بود که دستگیر افتاد.»

به پیشنهاد کمیسیون رفع اختلاف مجلس نامه ای به شاه نوشت و به دست شش تن از نمایندگان روز ۲۵ خرداد برای او فرستاد. شاه نه نامه مجلس را خواند و نه پاسخی به آن داد.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۱۰: «شاه پروایی به فرستادگان ننموده و لایحه را گرفته نخوانده، بلکه خود به درون رفته و وزیران را به آنجا خواسته و خشمناک چنین گفت: این کشور را پدران من با شمشیر گشادند، من نیز پسر همان پدرانم و دوباره با شمشیر خواهم گشاد چنان

که انجمن‌ها مرا از پادشاهی برمی‌دارند من نیز خود را پادشاه نمی‌شناسم تا دوباره تاج و تخت را به دست آورم.»

مجلس بعد از تهدید شاه از انجمن‌ها دعوت کرد که برای مقابله با یورش‌های احتمالی قزاقان شاهی، در مدرسهٔ سپهسالار تجمع کنند. به این شرط که سلاح با خود نیاورند.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۱۳: «تو گفתי مردم را به عروسی خوانده بودند.»

در اوج آمادگی مردم برای مقابله با شاه، سران سازشکار مجلس خاکستر سرد بر آن شور و خروش‌ها می‌پاشید.

تاریخ مشروطهٔ ایران احمد کسروی ص ۶۱۱: «راستی آن است که در این هنگام در تهران، آزادیخواهان تودهٔ نیرومندی بشمار می‌آمدند... و در میانشان کسان جنگجو و زبردست بسیار یافت می‌شدند. بویژه در میان آذربایجانیان،... اینان نه آن بودند که در برابر بریگاد قزاق فوج سیلاخور زبون گردند. چیزی که هست سرانی برای راه بردنشان نمی‌داشتند.»

ملاهای مشروعه‌چی، طرفدار استبداد

در همان روزهایی که آزادیخواهان تبریز برای کمک به حفظ مجلس و دفاع از حریم آزادی آماده می‌شدند و حتی روز ۲۷ خرداد، سیصد تن از آنها روانهٔ تهران شدند، آخوندهای مرتجع طرفدار دربار و شیخ فضل‌الله

نوری در خانه میرزا حسن مجتهد که برای چنین روزهایی از تبعید برگشته بود، روز ۲۹ خرداد نشستی علیه مجاهدان تبریز برپا کردند.

در آن مجلس آخوند میرزا حسن مجتهد گفت:

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۲۶: «مشروطه با اسلام سازش ندارد و

اکنون که شاه به کندن بنیاد آن برخاسته ما نیز به یاری شاه برخیزیم.»

در آن جلسه پس از گفتگو تصمیم گرفتند که در تلگرافی در حمایت از

اقدامات شاه علیه مشروطه و مجلس به تهران مخابره کنند. این تلگراف

فرستاده شد و به دستور شاه برای ایجاد اختلاف در بین طرفداران مشروطه

و مردم آن را فوراً چاپ و منتشر کردند. روز ۳۱ خرداد نیز آخوندهای

مخالف مشروطه در انجمن اسلامی تبریز که میرهاشم دوچی و طرفداران

دیگر شیخ نوری برای دشمنی با انجمن ملی و مشروطه خواهان تبریز علم

کرده بودند جمع شدند.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۲۸: «اینان (ملایان) که از پیدایش

مشروطه بازارهاشان از گرمی افتاده، دلهاشان پر از کینه می بود اکنون

فرصت کینه جویی به دست آورده و خود دیدنی می بود که هر کدام چند

تن عامی نافهمی را پشت سرانداخته ... همچنین درباریان کهن و

بدخواهان مشروطه از هر کجا که می بودند به دوچی شتافتند. ... لوتیان در

پشت بامها به سنگر بندی پرداختند. ملایان در اتاقها نشسته به فتوای جهاد

پرداختند. ... برای برآغالییدن سواران مرنده و قره داغ، مشروطه خواهان را

بابی خوانده فتوا به کشتن ایشان دادند.»

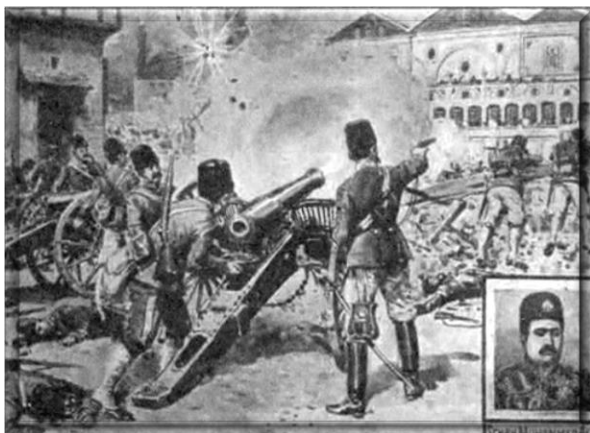
بعد از فعال شدن کانون رجّاله‌های انجمن اسلامیه، در طرف مشروطه خواهان، آزادیخواهان و مجاهدان تبریز برای مقابله آماده شدند و حتی آن سیصد نفری که به سوی تهران روانه شده بودند نیز برگشتند و آماده دفاع شدند.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۲۹: «انجمن بهتر دانست که ستارخان و باقرخان و محمدقلیخان را که در واسمنج لشکرگاه می‌داشتند به شهر خواند و اندیشه‌ای را که بنام یاور فرستادن به دارالشورا در میان می‌بود به کنار گذارد.»

توپ باران مجلس

روز سه شنبه دوم تیرماه ۱۲۸۷، حمله به مجلس آغاز شد.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۳۳: در ساعت هشت شب شاه لیخوف را به باغ شاه خواسته دستور کارفردا را داد. در این



حمله قوای قزاق، نیروی نظامی اصلی دولتی بود که فرماندهی آن را لیاخوف روسی به عهده داشت.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۳۴: «در آن هنگام شماره قزاق، کمتر از دو هزار تن نمی‌بوده.»

آزادبخوانان برای دفاع از مجلس در مدرسه سپهسالار و صحن مجلس سنگر گرفته بودند و با وجود مخالفت‌های سران جنبش در حدود ۶۰۰ تنگدار در مجلس وجود داشت.

حمله از سوی قوای قزاق آغاز شد.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۳۶: «یک افسر روسی تپانچه خود را در آورده یک تیری به هوا انداخت و این نشان جنگ شده قزاقان به یکباره به شلیک پرداختند و از آنسوی مجاهدان نیز پاسخ دادند.»

ابتدا دفاع دلاورانه مجاهدان، قزاقان دولتی را عقب‌نشاند. ولی حملات بعدی و قدرت آتش سنگین آنها که با چهار آتش‌بار همراهی می‌شد تفوق را نصیب آنها کرد.

تاریخ مشروطه احمد کسروی ص ۶۳۷: «در گام نخست، فیروزی از سوی آزادبخوانان پدیدار گردید. چیرگی اینان بجایی رسید که کسانی بیرون ریخته خواستند توپ‌ها را بکشند و به سوی مجلس برند. اگر خامی کنار گذارده افسران روسی را زدندی، بیگمان فیروزی بهره آنان بودی. خودداری از زدن آنها، این نتیجه را می‌داد که بیباکانه در میدان بایستند و قزاقان و توپچی‌ان را بازگردانند و به شلیک و آتش فشانی وادارند.»

مجلس به زانو درآمد

نبرد چهار ساعت ادامه یافت. و سرانجام مجلس به زانو درآمد و این کانونی که آزادیخواهان را دور محور مبارزه با استبداد شاهی و برای کسب آزادی و استقلال جمع می‌کرد درهم شکست. حدود دو‌یست تن در این رویارویی فداکارانه شهید و مجروح شدند. استبداد سیاه شاه دوباره حاکم شد. از چهارشنبه سوم تیرماه روز بعد از بمباران، در تهران حکومت نظامی برپا شد. و توسط پالکونیک روسی^۱، رئیس حکومت نظامی، خانه‌گردی و آزار و کشتار مشروطه‌خواهان شروع شد.

تاریخ مشروطه احمد کسروی: «به هر که گمان مشروطه خواهی می‌بردند گرفتند و خانه‌اش را غارت کردند... همه نشانه‌های مشروطه از میان برخاست. نه روزنامه‌ای، نه انجمنی، نه گفتاری.»

۱ _ محمد علیشاه قاجار در پی استقرار در باغ شاه و بازداشت گروهی از سران کشور و تبعید پاره‌ای از آنان به خراسان و اشغال نظامی سازمانهای پست و تلگراف، از ۱۷ خرداد ۱۲۸۷ هجری خورشیدی حفظ نظم تهران را به پالکونیک، ژنرال روس، و نیروی قزاق سپرد.

پالکونیک (سرهنگ) لیاخوف افسر ارتش روسیه از طرف دربار تزار به ایران اعزام گردید و در زمان سلطنت محمدعلی شاه فرماندهی بریگاد مرکزی قوای قزاق را عهده‌دار شد. لیاخوف در مقابل وزیر جنگ و هیچ یک از مقامات وقت ایران برای خود مسئولیتی قائل نبود و مستقیماً از بطرزبورگ کسب تکلیف می‌کرد. وی در ۲۲ جمادی‌الاولی سال ۱۲۲۶ق از طرف محمدعلی شاه به سمت فرماندار نظامی تهران منصوب شد و در ۲۳ جمادی‌الاولی به دستور شاه و توصیه «سرگی شاپشال» روسی که در خدمت محمدعلی شاه بود و «گارتویک» وزیرمختار روسیه در ایران، مجلس شورای ملی را به توپ بست.

به نوشته تاریخ نیروی زمینی شاهنشاهی رضا خان روز به توپ بستن مجلس شورای ملی، نگهبان سفارت آلمان بود که در توپ بستن مجلس شورای ملی به فرماندهی فرمانده معروف آن کلنل لیاخوف روسی که در یک مقطع فرمانده مستقیم رضاخان نیز شد، صورت گرفت. در آن روز ظاهراً رضانشاه نگهبان ورودی سفارت آلمان در تهران بود.

طباطبایی و بهبهانی پس از سه روز اسارت تبعید شدند و آزادیخواهان تسلیم‌ناپذیر که تلاشی در جهت خلع محمدعلیشاه داشتند. نظیر صور اسرافیل، ملک‌المتکلمین قاضی ارداقی، مدیر روح‌القدس، سیدجمال واعظ، ... به اعدام محکوم شدند.

عده‌ای از جمله علی‌اکبر دهخدا که در روزنامه‌ صور اسرافیل مطالب طنز آمیزی با عنوان دخو علیه شاه و استبداد می‌نوشت به اروپا تبعید شدند.

ستم بر بارگه داد



خواهی که دادت بر درد صد سلسله بیداد را

منت مکش گردن بنه زنجیر استبداد را

نقل از روزنامه «نالۀ ملت» چاپ تبریز:

بکاشت ملت بیچاره تخم آزادی

ز بعد بندگی قرن‌های بی‌پایان

چو سر ز خاک برآورد امر فرمودی

بمردمی همه اهریمنان بی‌ایمان

که خاک مجلس و مسجد همی دهند به باد

کشند مردم مظلوم را ز پیر و جوان

درس این سرفصل

تجربه مشروطه، علی معصومی ص ۲۰ و ۲۱: «پیام بمباران مجلس توسط استبداد متکی به استعمار روس، در یک کلام این بود که با مبارزات فرمیستی پایه‌های اساسی طبقه فرمانروا منهدم نمی‌شود. مبارزات فرمیستی ممکن است طبقه مسلط خودکامه را وادار به عقب‌نشینی کند. اما نمی‌تواند آنرا به زانو در بیاورد. قلع و قمع مشروطه خواهان در واقعه بمباران مجلس، مثل همه سرفصل‌های شکست مبارزات فرمیستی در تاریخ، ضربه‌پذیری مبارزات فرمیستی را نشان می‌دهد. در برابر مستبد خودکامه‌ای که به استبداد تزاری هم متکی هست، با حربه پند و موعظه و مظلوم‌نمایی نمی‌شود ایستادگی کرد.»

مقابله مشروطه خواهان در اطراف مجلس در روز دوم تیر سال ۱۲۸۷ بیش از چهار ساعت به طول نیانجامید. اغلب سران مجلس به اسارت درآمدند. دوستان تن از مجاهدان مشروطه خواه شهید و مجروح شدند. برخی سران کمیته انقلاب دستگیر و شکنجه شده به شهادت رسانده شدند. استبداد با حمایت استبداد فئودالی روسیه مجدداً بازگشت و محمدعلیشاه، رعب و وحشت و حکومت نظامی را بر تهران حاکم کرد.^۲

۲ _ رضا خان میرپنج روز به توپ بستن مجلس شورای ملی، نگهبان سفارت آلمان بود

ساده اندیشی سران

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۶۹: «مردمی که از سه سال باز به جنبش آزادیخواهی برخاسته و آوازه شورش به سراسر جهان انداخته، و نمایندگان آن در مجلس خطابه می خواندند که ما پیمان با خون بسته ایم، و روزنامه هایش آن بی باکی ها را می نمودند، در برابر چند هزار قزاق و سرباز از پا افتاد و رنجهای سه ساله را در چهار ساعت بیهوده گردانید.»

علت شکست جنبش و حاکم شدن استبداد در این مرحله چه بود؟ پاسخ اینست که یک مبارزه ی انقلابی در درجه اول به مبارزانی با بینش انقلابی و دارای خط مشی انقلابی نیاز دارد که با تحلیل عمیق و دقیق دشمن، راه شکست او را تشخیص داده باشند و در برابر فریبکاری های دشمن، دچار ساده اندیشی و ساده انگاری نگردند. اصلی ترین علت شکست جنبش مشروطه در مرحله نخستش، این بود که سطح رهبری بورژوازی نوپا و سران مجلس پایین تر از آن بود که خط مشی صحیح را برای مقابله با استبداد بکار بگیرد. و در نتیجه با تظلم و مذاکرات سازشکارانه با مستبد می خواستند کارشان را پیش ببرند.

به توپ بستن مجلس شورای ملی (اولین مجلس انقلاب مشروطه) نیز توسط همین نیرو و به فرماندهی فرمانده معروف آن کلنل

لیاخف روسی که در یک مقطع فرمانده مستقیم رضاخان نیز شد، صورت گرفت. در آن روز ظاهراً رضاشاه نهبان ورودی سفارت

آلمان در تهران بوده.

به این ترتیب، استبداد که در مرحله اول عقب نشینی کرده و به امضای فرمان مشروطه تن داده بود، اینک مجدداً بر ایران مسلط گردید. محمدعلیشاه، این مستبد خونریز، با سفاکی بسیار دست مزدوران خود را به قلع و قمع آزادیخواهان باز کرد و همدستان مرتجعش، به سردستگی شیخ فضل الله نوری، در هر گوشه و کنار کشور به کشتار، آزار و زجر مشروطه خواهان پرداختند. سایه شوم استبداد و ارتجاع دوباره میهن ما را در تیرگی فرو برد.

شهیدان راه آزادی

بعد از پرداختن به درس تاریخی بمباران مجلس، از آنجا که در این ضربه به پیکر جنبش مشروطه خواهی، بسیاری از سران کمیته انقلاب و آزادیخواهان پرشور دستگیر و شکنجه شده و به شهادت رسیدند، لازم است که از چهره‌های مقاوم جنبش آزادیخواهی که بعد از توپ باران مجلس، در راه آزادی به شهادت رسیدند. یاد کنیم.

پس از توپ باران مجلس توسط لیاخوف، ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان شیرازی مدیر روزنامه صور اسرافیل در پارک امین الدوله توسط قوای قزاق دستگیر شده به باغشاه منتقل شدند. (عکسها در برگ ۳۸۴)

خواهی که دادت بر درد، صد سلسله بیداد را
منت مکش گردن بنه، زنجیر استبداد را.

شخصیت نامدار و مبارز پرشوری که در فردای به توپ بستن مجلس و شروع استبداد صغیر دستگیر و با پافشاری و اصرار محمدعلیشاه به شهادت رسانده شد ملک‌المتکلمین بود. کسی که محمدعلیشاه پیش از به توپ بستن مجلس، تسلیم او و هفت تن دیگر را از مجلس و انجمنها خواسته بود. نصرالله بهشتی ملقب به ملک‌المتکلمین، از اولین اعضای انجمن ملی و کمیته انقلاب بود. ملک‌المتکلمین همچنین خطیب پرشوری بود که در تمامی صحنه‌های تعیین کننده جنبش، با سخنرانیهای خود شور ضد استبدادی را در مردم بر می‌انگیخت و توده‌ها را علیه محمدعلیشاه و مرتجعان همدستش به جنبش می‌خواند.

ملک‌المتکلمین اگر نگوئیم رهبری کمیته سرّی انقلاب را داشت یکی از رهبران اصلی آن بود. او با همکاری یاراناش در این کمیته، فعالیت انجمن‌ها و مجلس را علیه استبداد هدایت می‌کرد. در حقیقت اینها سران حقیقی و سازش ناپذیر جنبش مشروطه در دور اولش یعنی تا توپ باران مجلس بودند. محمدعلیشاه، هم دقیقا همین‌ها را دشمن اصلی خودش می‌دانست و به همین دلیل هم با توپ باران مجلس، سریعاً دستور دستگیری و به شهادت رساندنشان را داد. درحالی که دیگران را به تبعید فرستاد.

توجه کشتار

انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ص ۱۲۵ و ۱۵۴: «در ملاقاتی که بین چرچیل، دبیر شرقی سفارت انگلیس و محمدعلیشاه روی داد، شاه آشکارا گفت با مجلس کینه و عداوتی ندارد و آنچه که می‌کند مستقیماً متوجه انجمن‌های سرکش برهم زنده‌ صلح است. حقیقتاً هم در آن روزها انجمن‌های مخفی و علنی بودند که نقش رهبری مبارزان و انقلابیون را برعهده داشتند.»

ملک‌المتکلمین در مجالس و تحصن‌های گوناگون انجمن‌ها و در تجمع‌های مردم به صراحت از آزادی و عدالت، و همین‌طور از فساد محمدعلیشاه سخن می‌گفت و به آخوندهای مرتجع و عمال حکومت سخت می‌تاخت تا جائیکه بارها آخوندهای مشروعه‌چی، حکم به فساد عقیده او دادند.

ای مرغ سحر چو این شب تار، بگذار ز سر سیاهکاری،

وز نفخه روح بخش اسحار رفت از سر خفتگان خماری

یادآرز شمع مرده یادآرز

یکی دیگر از اعضای کمیته انقلاب، که جزو هشت تنی بود که محمدعلیشاه پیش از توپ باران مجلس، تسلیمش را از مجلس خواسته بود میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر روزنامه صور اسرافیل بود.

شیپور بیداری

میرزاجهانگیرخان، علاوه بر فعالیت‌هایش در کمیته انقلاب، مدیریت ارگان بیدارکننده و بسیج‌کننده انقلاب یعنی روزنامه صور اسرافیل را هم داشت. با شهرت پیدا کردن صور اسرافیل، بتدریج به خود میرزا جهانگیرخان، لقب صوراسرافیل داده بودند.

میرزا جهانگیرخان در روزنامه صوراسرافیل، درباریان فاسد و خیانتکار را افشا می‌کرد و نقش مهمی در روشن کردن اذهان عمومی مردم نسبت به بند و بستهای پشت پرده استبداد و ارتجاع داشت.

سرلوحه روزنامه صوراسرافیل عبارت بود از فرشته آزادی که در صور برخاستن و بیداری می‌دمد و گروهی انبوه او را به همدیگر نشان می‌دهند. او این روزنامه را با کمک میرزاقاسم خان تبریزی و علی‌اکبر خان دهخدا منتشر می‌کرد و انگیزه خودش را از انتشار آن در صور اسرافیل نوشته بود.

روزنامه صور اسرافیل: «در تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و معاونت روستائیان و ضعفا و فقرا و مظلومین امیدواریم تا آخرین نفس ثابت قدم باشیم.»

میرزاجهانگیرخان شیرازی در مقاله‌ای باعنوان «مسئولیت قلم» میزان پابندی خود و یارانش را به رسالت و مسئولیتشان در رهبری جنبش مشروطه نشان داد.

مسئولیت قلم

روزنامه‌ صور اسرافیل، مسئولیت قلم، به قلم میرزا جهانگیری خان شیرازی: «قلم روی کاغذ گذاشتم درحالی که نفوس یک مملکت و روح یک ملت با هزاران چشم، ناظرِ اعمال من شدند. استقبال بیست کرور مخلوق از من حسن ادای وظیفه می‌خواست و سعادت ملت را از غیرت من می‌طلبید. تاریخ هم که رئیس هیات تفتیش عالم و ثباتِ اعمال ابنای دهر است. این مفتش بسیار بزرگ و مهیب هم بنای نظارت در اعمال ما گذاشت و قبول مسئولیت را در مقابل خود به من تکلیف نمود. باری بعد از تأمل زیاد و رجوع به قوای خود که آیا ادای این تکالیف و از بونه استنطاقات صاف در آمدن از عهده من ساخته است یانه؟ بالاخره همه این مسئولیتها را با دل و جان پذیرفتیم و توکل به خدای مستعان کرده و او را به قلم قسم داده، یاری جست، دست به کارزدم و قلم روی کاغذ گذاشتم. در این بین پس از همه این ملاحظات و خلاصی از دست این همه مفتشین باز یکی بازوی مرا گرفت و نگاه داشت. برگشتم دیدم یک دیو سیاه گنده مهیبی است که می‌گوید اسمم اداره پوسیده انطباعات است و من هم در این کار دخالت دارم... نظر به بالا کردم دیدم جلو چشم من به خط برجسته هلالی نوشته شده. نظر بر زمین افکندم دیدم همه بسیط خاک ایران پراست از خطوط و نقوش جلی که آن خطوط با ثلث و نستعلیق و نسخ و غباری، لفظ مشروطیت را تکرار می‌کند. لهنذا به یاری قوت قلب حاصله از این مناظر یک مشت به سینه آن دیو زده، عقب راندم و آیه ی‌ریدون لیطفنوا نورالله الی آخر را خواندم... قلمی را که خدا در قرآن مجید بدان

قسم خورده نمی‌توان اسیر سلاسل و اغلال یک ادارهٔ مستبده کرد. و مقید به قیود نظارت و ممیزی مستبدین و ظالمین نمود.»

علاوه بر ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیر خان شیرازی، برخی از آزادیخواهان همچون سلطان‌العلمای خراسانی، مدیر روزنامه روح‌القدس و قاضی ارداقی نیز در باغ شاه به بند کشیده شده بودند. قزاقان خونریز، رجّالگان استبداد و اوباشان قمه به دست ارتجاع، این آزادیخواهان پایدار را مورد شکنجه و آزار شدید قرار دادند.

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی

خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی

شرح این قصه مگر شمع بر آرد به زبان

ورنه پروانه ندارد ز سخن پروایی

پایداری آزادگان و ستم استبداد

شرح جانگداز روز دستگیری و چگونگی به شهادت رساندن میرزا جهانگیر خان و ملک‌المتکلمین را یکی از به زنجیر کشیده شدگان باغشاه، که جوانی بنام میرزا علی اکبرخان ارداقی، برادر قاضی ارداقی قزوینی بود برای ثبت در سینهٔ تاریخ نوشته است:

تاریخ مشروطهٔ ایران احمد کسروی ص ۶۴۹ و ۶۶۰: «سید حسن مدیر جبل‌المتین... ما را برداشته بخانهٔ خود برد. ... چیزی نگذشت که ناگهان

هياھویی در بيرون برخاست، و آگاهی آوردند که قزاقان گرد خانه را فرا گرفته اند. برادرم و ملک و ميرزا جهانگير هر سه گفتند: قزاقان برای گرفتن ما آمده اند. روا نيست بخانه بريزند و دست و پای زنان و بچگان را بلرزانند. اين گفته همگی برخاستند و با پای خود از خانه بيرون شتافتند. سر کرده قزاقان ... دستور داد هريکی را يک قزاق به ترک اسب خود بر گيرد. بدينسان ما را به قزاقخانه رسانيدند. قزاقان همين که ما راديدند با شوشکه های آخته بر سر آن سه تن تاختند. سرکردگان قزاقان داد زدند: اينها را اعلیحضرت خواسته بايد به باغ شاه بريم. ... چون به جلو باغشاه رسيديم يکی از سربازان سيلاخوری با قمه، زخمی بر پيشانی برادرم زد که خون او روان گرديد. در باغشاه ما را به چادری رسانيدند ... شب چهارشنبه را با آن سختی به پايان رسانديم بامدادان از خواب برخاستيم و قزاقان هر هشت تن را که به يک زنجير بسته بودند، بيرون می بردند، و چون آنان را بر ميگردانيدند هشت تن ديگری را می بردند، و چون اندکی گذشت دو تن فراش برای بردن ملک و ميرزا جهانگير خان آمدند، و ايشان را از قطار بيرون آورده بگردن هريکی زنجير دستی (شکاری) زده گفتند برخيزيد بيايد، گویا هر دو دانستند که برای کشتن ميرندشان. ملک دم در با آواز دلکش و بلند خود اين شعر راخواند،

ما بارگه داديم اين رفت ستم بر ما
بر بارگه عدوان آيا چه رسد خذلان

این را خوانده پا از در بیرون گذاشت ماهمگی اندوهگین گردیدیم و این اندوه چند برابر شد هنگامیکه دیدیم آن دو فراش زنجیرهایی را که بگردن ملک و میرزا جهانگیر خان زده و ایشان را برده بودند برگردانیده در جلو اطاق بروی دیگر زنجیرها انداختند و ما بیگمان شدیم که کار آنان به پایان رسیده.»

می گویند آن هنگام که طناب را برگردن میرزا جهانگیر خان شیرازی انداخته بودند گفته بود زنده باد مشروطه و سپس رو به سوی زمینی که بر آن ایستاده بود کرد و گفت: ای خاک ما برای حفظ تو کشته شدیم. شرح چگونگی به شهادت رساندن این دو مبارز بزرگ مشروطه را مامونتوف روسی نیز نوشته است:

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۴۹ و ۶۶۰: «مامونتوف نیز می نویسد: سرگذشت این دو تن بسیار ساده بود. امروز ایشان را به باغ بردند و پهلوی فواره نگاه داشتند. دو دژخیم طناب به گردن ایشان انداخته از دو سو کشیدند. خون از دهان ایشان آمد و اینزمان دژخیم سومی خنجر به دلهای ایشان فرو کرد.»

یکی از یاران میرزا جهانگیرخان در آلمان، میرزا علی اکبرخان دهخدا

بود که پس از بمباران مجلس با جمعی از

آزادیخواهان به اروپا تبعید شد، و در دیار غربت به

یاد رفیق شهیدش، روزنامه صوراسرافیل را مجدداً

منتشر کرد.

شادروان دهخدا در نخستین شماره بعد از شهادت

میرزا جهانگیرخان، شعری را در رثای او سرود و به

چاپ رساند.



میرزاعلی اکبر خان دهخدا

بگذاشت ز سر سیاهکاری

رفت از سر خفتگان خماری

محبوبه نیلگون عماری

و اهریمن زشت خو حصاری

ای مرغ سحر چو این شب تار

وز نفخه روح بخش اسحار

بگشود گره ز زلف زرتار

یزدان به کمال شد پدیدار

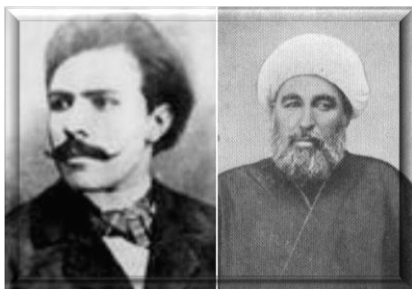
یاد آر ز شمع مرده یاد آر

بسیاری از مشروطه خواهان اصیل و سازش ناپذیر در صحنه جنگ در میدان

بهارستان شهید شدند و برخی

دیگر را نیز در خانه هایشان و در

نقاط مختلف کشتند.



اما در میان مشروطه خواهان به زنجیر کشیده شده در باغشاه، چهره‌هایی از سران اصیل و پایدار جنبش دیده می‌شوند که زجر و شکنجه بسیار دیدند و برخی از آنها به وضع فجیعی به شهادت رسیدند. از میرزا علی اکبرخان نقل شده است که روز پنج شنبه سوم تیرماه از اسیران عکس بر داشتند!

صبح همین امروز میرزا جهانگیر ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان



خان صوراسرافیل و ملک المتکلمین را در پیش خود محمد علی شاه با طناب خفه کردند، به همین خاطر آندو در بین افراد این عکس نیستند.



تندیس ملک المتکلمین در میدان حسن آباد تهران قدیم

در عکس (باغشاه) شخص نمره ۱، قاضی ارداقی است که او را چند روز بعد در باغشاه توسط دژخیمان شاه به شهادت رساندند.»

حیات یحیی، یحیی دولت آبادی

ص ۳۴۰: «در میان این جمع نظر بدی که درباریان به قاضی قزوینی دارند به دیگران ندارند... شاه اشخاصی را که در کار کشف نشدن قضیه بمب (اندازی به شاه) و شناخته نشدن مرتکبین آن دخالت داشته‌اند دشمنان

حقیقی خود می‌شناسد وقاضی قزوینی از افراد مبرز آن است. ... که در مقصّری همدوش ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان بوده.»
نمره ۲، سلطان‌العلمای خراسانی مدیر روزنامه روح‌القدس است. هم او که تند و تیز محمدعلیشاه را رسوا می‌کرد. به جرم حقیقت‌ها که به ضد شاه نوشت شکنجه‌ش کردند بعد هم در چاهی انداخته و او را با درد و رنج فراوان به شهادت رساندند.

باقی، اینها بودند: نمره ۳میرزا حسن، نوکر آقا بالا خان سردار

نمره ۴شیخ ابراهیم، پسر عموی روح‌القدس

۵آقا معجد سیگار فروش

۶آقا علی سرباز

۷شریف صحاف

۸میرزا محمد علیخان مدیر روزنامه ترقی

۹مشهدی باقر تبریزی

۱۰حشمت نظام

۱۱شاهزاده ناصر الممالک

۱۲میرزا علی اکبرخان معتمد دیوان

۱۳میرزا محمدعلی پسر حاجی ملک المتکلمین، که چند روز پس از

شهادت پدرش او را آزاد کردند

۱۴انایب باقر خان

۱۵ میرزا داوود خان: میرزا داوود خان را هم در ردهٔ ملک‌المتکلمین از او کینه داشتند. چرا که از بزرگان مشروطه‌خواهی بود.

میرزا داوود خان ادیب‌السلطنه، از اعضای کمیتهٔ شانزده نفرهٔ انقلاب بود که از ابتدای جنبش، در رهبری مشروطه‌خواهان نقش داشت.

۱۶ یحیی میرزا، شاهزاده یحیی میرزا از آزادیخواهان بود که کسوت ملایی پوشید که از دست قزاقان فرار کند. او ملا نبود.

حیات یحیی ص ۱۳۸ نوشتهٔ یحیی دولت‌آبادی: « یک شب در بهارستان مردم برضد امین‌السلطان سخت هیجان می‌نمایند، شاهزاده یحیی میرزا که جوانی غیور و وطن‌خواه است از تندروان می‌رود بالای بلندی و می‌گوید: ای ملت تمام خرابی کار شما از میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان است. اگر مشروطه و آزادی می‌خواهید باید دفع شر او را بنمایید.»

شاهزاده یحیی میرزا از جمله هشت تنی بود که محمدعلیشاه قبل از توپ باران مجلس تسلیم آنها را خواسته بود.

۱۷ میرزا بزرگ تبریزی

۱۸ شیخ ابراهیم طالقانی

۱۹ حاجی خان خیاط

۲۰ علی بیگ، نوکر مستشارالدوله

۲۱ حاجی محمدتقی بنکدار

۲۲ میرزا علی اکبر خان برادر قاضی راوی واقعه باغشاه

غرور انگیزترین خاطره از صحنه شکنجه زنجیربان باغشاه، که گوشه‌ای از درد و رنج و مقاومت مشروطه خواهان، را بعد از توپ باران مجلس نشان می‌دهد خاطره‌ایست که میرزا علی اکبر ارداقی از شبهایی که در کنار زنجیربان باغشاه بوده، نوشته است. از این گزارش شرح مقاومت آزادیخواه پرشور، شاهزاده یحیی میرزا را بخوانید.

میرزا علی اکبرخان: «در این شب یحیی میرزا حالی نشان داد که همه را به شگفت انداخت، او پوست سفید و چهره گشاده و زیبایی میداشت و رفتارش زیباتر از آن میبود، از روزیکه نزد ما آمده یگانه مایه دل آسودگی ما، سخنان او بود که پندها سروده و داستانها رانده، آن سختی‌ها را بر ما آسان می گردانید. سردسته پاسبانان ما سلطان باقر نامی بود که شکنجه را هم او میداد، شبی بشیوه همیشه بعد از شکنجه مدیر روح القدس چند شلاق بر سر و روی یحیی میرزا نواخت، یحیی میرزا خم به ابرو نیاورد، سلطان باقر پاسبان بر آشفته، قدری واپس رفت پاهای خود را گشادتر گذاشته که این خود میرساند کتک فراوانی به او خواهد زد، یحیی میرزا بآرامی سرخود را از زیر زنجیر پیچانیده رو بدیوار کرد و پشت خود بدم شلاق داد، باقر خان تا شصت هفتاد شلاق پیایی نواخت، ما بیگمان بودیم که از خود رفت، ولی همینکه باقرخان از در بیرون رفت، یحیی میرزا رو بر گردانیده باچهره گشاده و آرامی گفت، «رفت آن نامرد؟» ما را از اینحال شگفتی گرفت، و این شکیبایی و آرامی او مایه دلداری همگی شده، نیمی از اندوه ما کاسته گردید، سپس هم، لب بسخن باز کرده، داستانهایی از

رنج و فداکاری آزادیخواهان فرانسه سرود و با این رفتار و گفتار خود آب بر آتش دلها ریخت. درباره یحیی میرزا، محمد علیمیرزا اندیشه‌ی دیگری میداشته، ولی حشمت الدوله از او هواداری می نمود، این بود پس از رهایی بگمرک آستارا فرستادندش و از آسیبهایی که دیده بود جان بدر نبرده، پس از زمانی در گذشت،»

سیدجمال واعظ که او هم یکی از سران کمیته‌ی انقلاب و یکی از خطبای آزاده‌ی تهران بود اگرچه از چنگ مزدوران محمدعلیشاه گریخت و به همدان رفت، اما سرانجام نیز به دستور محمدعلی شاه در زندان بروجرد به شهادت رسید.

حیات یحیی ص ۱۳۸ نوشته‌ی یحیی دولت آبادی: «مخصوصاً سید(جمال) طرف بغض شدید روحانیان درباری است و هرچه بتوانند شاه را در اعدام او بنام فساد عقیده تشویق می نمایند... معلوم می شود سید در همدان است، قوه‌ی استبدادی دربار و کارکنان روس و روحانیان درباری همه دست بدست می دهند که سید اعدام گردد... امیرافخم سید را... به بروجرد می برد و شبانه طناب به گردن او بسته و با عذاب شدید بقتل می رساند.»

با تسلط استبداد بر آزادیخواهان در تهران، بساط خودکامگی در سراسر ایران دوباره برپا شد.

تاریخ مشروطه‌ی ایران احمد کسروی ص ۶۷۳: «در شهرها حکمرانان دست گشادند و انجمنها را بستند و قانون را از میان برداشتند. به آزادیخواهان

آزارها رسانیدند دوباره چوب و فلک را بکار انداختند، دستگاه
خود کامگی در چیدند.»

بیرقهای سفید



شها چراندی اگر سبز
حاصل ملت
بهوش باش که رویاندش
خدای جهان
بسی قویتر و سرسبز تر ز
اول بار

اگرچه چند صباحی عقب افتاده‌ست آن
خراب کردی اگر خانه‌ای ز بی گنهی
جسارت است شود خانه‌ات اگر ویران

تبریک شاه به شیخ

بعد از توپ‌باران مجلس و به شهادت رساندن سران آزادیخواه مشروطه و
حاکمیت مجدد استبداد بر تهران، استبداد اولین تبریک فتح‌الفتوح خود را
برای مرتجعان مشروطه چی در تبریز ارسال کرد.
تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۷۶: «تلگرام محمد علی‌شاه به
میرهاشم دوچی!!»

”جناب مستطاب شریعتمدار آقامیرهاشم آقا سلمه الله تعالی!

با کمال قدرت فتح کردم، مفسدین را تمام گرفتار کرده سید عبدالله را به کربلا فرستادم و سید محمد را به خراسان، ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر را سیاست کردم. مفسدین تماما محبوس، شما هم با کمال قدرت مشغول دفع مفسدین باشید و از من هر نوع تقویت بخواهید حاضرم.

محمدعلیشاه قاجار.»

این تبریک نه از سر قدرت، بلکه از موضع ضعف بود چرا که استبداد بخوبی می دانست که پایگاه محکم و اصلی مشروطه در تبریز برپا هست. به همین دلیل هم، درست همزمان با توپ باران مجلس و سرکوبی آزادیخواهان، فرمان تهاجم به مشروطه خواهان تبریز داده بود. با این تبریک می خواست ملایان مرتجع تبریز را بسیج کند که به یاری قوای استبداد برای برکندن پایگاه اصلی و محکم مشروطه بروند.

سپاسگزاری فضل الله نوری

شیخ فضل الله نوری نیز بعدها در رساله تذکره الغافل و ارشادالجاهل از ویرانی مجلس و سرکوبی مشروطه خواهان شادمانی ها نمود و در دفاع از جنایات شاه مستبد و عمل ننگین توپ باران مجلس نوشت: «ای عزیز..، اینها چرا اینقدر تضعیف سلطان اسلام پناه را کردند. و چرا به همه نحو تعرضات احمقانه نسبت به سلطان مسلمین کردند؟ الحق (شاه) چقدر حلم و بردباری و رعیت پروری فرمود! تمام این مراتب را دید، صبر فرمود. به

اشراف مملکت، کردند آنچه کردند، صبر فرمود. به علمای عصر توهینات نالایق نمودند، صبر فرمود. به علمای سلف جسارت‌ها کردند، صبر فرمود...، چون حضرت شاهنشاه مطلع به تمام این وقایع بودند و فساد عمومی عاقبت این امر مشاهده‌شان بود، بعد از آن که خارج از قدر مترقب تأکید فرمودند که شاید بدون غضب و مقاتله دست این ملاحده و مفسدان از این اساس کوتاه شود، نشد. لذا با کمال ملاحظه حفظ دماء مسلمین بحمدالله به تأیید ولی مسلمین آن کفرخانه را که ملاحده حرز و منشاء ضرار بر اسلام و مسلمین قرارداد بودند و او را سپر و جنبه خود کرده از برای متمکن بودنشان از قتل مسلمین و انجام مقاصد فاسدشان خراب کردند و اهل آن را متفرق نموده و مفسدان را دستگیر کرده خانه نشین نمودند.»

تهاجم به مشروطه خواهان تبریز

هم‌زمان با تهران، در همان روز دوم تیر، شجاع نظام مرندی، و تفنگچی‌های محله دوچی، که در ضدیت با محلات مشروطه خواه با دربار همراه بودند، به محلات مشروطه خواه و انجمن ملی تبریز حمله کردند.



شجاع نظام مرندی

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۷۷: «همان روز نخست، دولتیان مناره‌های سید حمزه و صاحب‌الامر و دیگر جاهایی بلند را سنگر گرفته، گلوله بارانیدن آغاز کردند. شجاع نظام خود از بالای مناره گلوله می‌بارانید. تفنگداران مرند و قراملک و دوچی در جنگ زبردستی می‌نمودند.»

آنها به این خیال بودند که در همان نخستین ساعات کار تبریز هم یکسره میشود.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۷۸: «ملایان اسلامیه نشین که به خون مشروطه خواهان تشنه می‌بودند امید می‌بستند که بزودی آنان را در زیر دست داشته فتوا به خونشان خواهند داد. ولی در این سه روزه به ناهمی خود پی بردند.»

پنهان شدن بزدلان

البته محاسبه آنها برای شکست دادن مشروطه خواهان تبریز بی‌دلیل نبود چون که برخی نمایندگان انجمن ملی با شنیدن خبر سقوط مجلس در گوشه‌ای پنهان شدند و برخی از آنها در کنسولگری روس، یا فرانسه بست نشستند ولی این مجاهدان تبریز بودند که ترسی به خودشان راه ندادند و دست از ایستادگی برنداشتند.

روز چهارم تیر، که سومین روز نبرد بود و مجاهدان دلیرانه ایستادگی می کردند، شجاع نظام و میرهاشم دوجی پی بردند که "کار تبریز جز از کار تهران است".

ایستادگی تبریز

چرا کار تبریز جز از کار تهران بود؟ چگونه بود که مشروطه در تهران به زانو درآمد اما در تبریز برغم هجوم قوای نظامی و مرتجعین، استبداد موفقیتی بدست نیاورد؟

انجمن‌ها در تهران قدرت بسیج مردم را داشتند و نیروی مسلح برای آمادگی با استبداد را هم فراهم کرده بودند مشق نظامی هم کردند و جنبازی‌های بسیاری هم کردند. انجمنها توانسته بودند پیشه‌وران ستم کشیده را برای حمایت از مجلس و برای دفاع از آزادی، بسیج کنند، اما ضعفی که وجود داشت این بود که آن توان لازم برای جلوگیری از سازشکاریهای مجلس را نداشتند. این بود که برغم همه تلاشهای انجمنها، سرانجام محمدعلیشاه توانست ضربه‌اش را به جنبش وارد کند. اما در تبریز، آزادیخواهان تقریباً یک دست تر بودند و جناح سازشکاری در میان آزادیخواهان وجود نداشت.

پس از مقاومت سه روزه تبریز و فرونریختن دژ آزادی، محمدعلی شاه فهمید بزانو درآوردن مجاهدان تبریز از توان شجاع نظام و میرهاشم و

تفنگچی‌های آنها خارج است، از رحیم خان چلیپانلو خواست که به یاری آنان بشتابد.

رحیم خان که جنگیدن با مجاهدان را، که از نظر او وزنی نداشتند، دون شان خود می‌دانست پسرش، بیوک خان، را با ۷۰۰ سوار قره‌داغی و سرباز به تبریز فرستاد:

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۸۳: تلگرام رحیمخان چلیپانلو به پسرش بیوکخان: «جناب نصرالممالک... با وجود شما... ستار و باقر گرفتار نشود جای تعجب است... حتما گرفتار نمایید!... فردا اگر خبر مرده یا زنده آنها به من نرسید تمام خدمات شما ناقص است - سردار نصرت.»

روز دهم تیر نبرد سختی بین مجاهدان و قوای بیوک خان در گرفت. مجاهدان محله‌ی «خیابان» به فرماندهی باقرخان طی یک نبرد دلاورانه آنها را وادار به فرار کردند.. محمدعلی شاه که کم کم ضرب شست مجاهدان تبریز را حس می‌کرد، و دلخوشی شکست مشروطه در تبریز از سرش می‌پرید، عین الدوله، صدراعظم سرکوبگر سابق و دشمن قدیمی مشروطه خواهان را والی آذربایجان کرد. روز ۱۶ تیر نیز مقتدرالدوله از رحیم خان خواست شخصا برای فیصله‌دادن کار به تبریز بیاید.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۸۳: «رحیم خان پسرش را به اهر خواست و فردا خود او با سواره و سرباز انبوهی که به گرد خود داشت، و با توپهایی که (با حيله) از انجمن ایالتی گرفته با خود برده بود، با شکوه و

دبده بسیار به تبریز رسید. از آمدن او دشمنان مشروطه به پشتگرمی افزودند.»

برای همه عجیب بود. هیجده روز بود که مجاهدان تبریز می‌جنگیدند اما شکست نمی‌خوردند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۸۵: «باید فراموش نکرد که مشروطه از سراسر ایران برچیده شده، و ... همه جا ... به یوغ خود کامگی گردن گذارده، و این تنها تبریز می‌بود که ایستادگی می‌نمود.»

نیمی از تبریز بود که پایداری می‌کرد

وقتی می‌گویی تبریز مقاومت می‌کرد، این تمام تبریز نبود. چون نصف، بالاتر از رودخانه، کوی‌هایی دوچی، سرخاب، ششکلان و باغمیشه همه هواخواه خود کامگی بود!

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۸۵: «در میان آن (نیمه) نیز دیگر دسته‌های انبوهی ارجی به مشروطه نگزارده و یا آن را از میان برخاسته می‌پنداشتند»

در حقیقت بسیاری از مردم، ایستادگی در برابر استبداد را دیوانگی و به هم زدن آرامش می‌دانستند و ریشخند می‌کردند.

در این میان، کنسولگری روسیه نیز به کمک دشمنان آزادی آمده و با استفاده از ملایان روضه خوان بخشی از بازرگانان را راضی کردند که دست از جنگ برداشته و سلاحهایشان را به رحیم خان تسلیم کنند. تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۸۶: «بدینسان رخنه در کار مجاهدان پیدا شد و رشته از هم گسیخت. کنسول روس بیرقی به (محلّه) خیابان فرستاد که در میدان افراشته شد.»

در قضیه بیرق سفید زدن به محلات، باز آخوندهای مرتجع نقش اصلی رو داشتند. ملایان مرتجع اسلامیه نشین، اول نوشته‌یی بیرون دادند که چون شاه اداره امور شهر تبریز را به رحیم خان سپرده ما هم او را تایید می‌کنیم و او در هر کاری که بخواهد مختار است بعد هم در شهر پراکندند که گویی قرار است در شهر کشتار بشود، بعد مردم را تشویق می‌کردند که بیرق سفید روی خانه‌هایتان بزنید.

بیرقهای به تسلیم کشاندن

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۸۷: «... در منزل جناب مستطاب آقا میرزا صادق آقا سلمّم الله هم که بیدق اسلام و امان زده می‌شود هر کس در سایه آن بیدق رفت و تسلیم شد ابد کسی را حق تعرض و مزاحمت نیست. مهر اسلامیه، مهر حاجی میرزا حسن.»

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۸۷: «این ملایان خونخوار آرزو می‌داشتند که سرباز و سواره در شهر دست به کشتار خواهند گشاد و این

بود جاهایی را از خانه‌هایی ملایان و دیگران برمی‌گزیدند که بیرق سفیدی! آن هم با نام بیرق اسلام! در آنجاها زده شود و کسانی که به آنجا پناهند در زینهار باشند.»

همزمان با این توطئه‌ها دسته‌های لوتیان دوچی و سواران دولتی تیراندازی کنان به بازار و به سمت عمارت انجمن ایالتی حمله ور شدند. همه را ترس گرفته بود، ولی همان که آگاهی به ستارخان رسید، ستارخان از یکسو، و اصغر سسکین که یکی از مجاهدان بود با مجاهدان ویجویه از جلوشان درآمدند و هم لوتیان و هم سواران را پس راندند. یک اقدام رذیلانه و یزیدی دیگر مرتجعان بستن آب به روی آسیاب‌ها بود.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۸۸: «با دستور اسلامیه نشینان بود. فتح‌الله آسیابان که یکی از لوتیان دوچی بود به بیرون شهر رفته، آبها از آسیاب‌ها بازگردانید. و نان در شهر نایاب گردیده، سختی بیشتر شد.» روز ۲۲ تیر رحیم خان با سواران قره‌داغی، که کارشان چپاول بود، به تبریز حمله کرد. سهام‌الدوله با فوج ملایر در همین روز برای کمک به نیروهای دولتی به شهر وارد شد. جنگ خوف‌انگیز بوجود آمده بود. محلات مشروطه‌نشین از هر سو در معرض تهاجم نیروهای دولتی بود. در همین روز بعضی از محلات مشروطه‌نشین از جمله محله‌ی «خیابان» که باقرخان در آن می‌جنگید، سلاح به زمین نهادند.

خانه‌ی کربلائی علی‌موسیو، در همین روز غارت شد، برادر و پسرش را هم دستگیر کردند.

دولتیان با این پیروزیها کار را پایان یافته می‌شمردند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۹۱: «ولی ستارخان... با دسته کوچکی از پیرامونیان خود می‌ایستاد. و پروایی از این پیشامدها نمی‌داشت. در این دوروز که فقط امیر خیز می‌جنگید، چند مجاهد قفقازی و چند مجاهد دلیر که سر فرود آوردن به دولتیان نمی‌خواستند به امیر خیز پناهندند.»

از همین شعله مقاومت که روشن بود گروهی هم روحیه گرفته بودند و در ارگ تبریز سنگر بسته بودند.

شادروانان حاجی شیخ علی‌اصغر میرکریم، هم در مسجد صمصامخان جایگاه گرفته بودند و مردم را به آنجا می‌خواندند و بنام مشروطه خواهی گفتار می‌راندند.

اما نیروهای سرکوبگر دولتی برای این مقاومتها ارزشی قایل نبودند. اغلب می‌پنداشتند ستارخان دستگیر میشود یا می‌گریزد. کمتر کسی احتمال می‌داد که بتوان دوباره اوضاع را برگرداند.

دشوارترین لحظه در نبردهای مشروطه

شیری کجاست تا بدرآید ز بیشه‌ای

کوبد به بیخ ارتجاع و ستمپیشه تیشه‌ای

ایران چنین نشست ز بیداد و ظلم و گفت

کو از درخت عزم درین خاک ریشه‌ای

دشوارترین لحظات تاریخ فرا رسیده بود، از یکسو استبداد، از سوی دیگر استعمار روس، از جانبی ارتجاع مکار و همه سو، اراذل و اوباش خونخوار، همه و همه با دندانهای تیز کرده برای دریدن آخرین پاره‌های پیکر مشروطه هجوم آورده بودند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۹۳: «راستی هم این ایستادگی گردانه ستارخان یک کار بزرگی می‌باشد. در تاریخ مشروطه ایران هیچ کاری به این بزرگی و ارجداری نیست. این مرد عامی از یکسو اندازه دلیری و کاردانی خود را نشان داد و از یکسو مشروطه را به ایران بازگردانید. مشروطه از همه شهرهای ایران برخاسته، تنها در تبریز باز می‌ماند. از تبریز هم برخاسته تنها در کوی کوچک امیرخیز بازپسین ایستادگی را می‌نمود. در سایه دلیری و کاردانی ستارخان باردیگر به همه کویهای تبریز بازگشته، سپس نیز به همه شهرهای ایران باز گردید.»

در این روزهای سخت علاوه بر مجاهدان همراه ستارخان، کربلایی علی موسیو، و حاجی میرزا علینقی گنجه‌ای و حاجی محمد بالا و کربلایی حسین فشنگچی در کنار ستارخان بودند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۹۲: «روز چهارشنبه بیست و چهارم تیرماه که بار دیگر دولتیان به امیرخیز تاخته به سنگرهای ستارخان

فشار می‌آوردند و گلوله‌باران سختی می‌بود. چون از پیشرفت نومید گردیدند به توپ اندازی پرداختند.»

این نخست بار بود که نام توپ شنیده می‌شد! مردم می‌پنداشتند با یک شلیک و دوشلیک یک شهری ویران می‌شود.

ولی از این جنگ هم شکستی در امیرخیز نیفتاد. ستارخان با مجاهدانش همچنان دشمن را عقب راندند.

امان دادن به ستارخان!

روز ۲۵ تیر سرکنسول روس در تبریز به محله‌ی امیرخیز پیش ستارخان آمد و از او خواست که بیرق روسی بر سر در خانه‌ی خود برافرازد تا از کینه‌ی نیروهای دولتی در امان بماند.

کنسول چون در آمد، پس از نشستن و حال پرسیدن گفت: امروز به خیابان رفتم و به دوچی رفتم و اکنون نیز به اینجا آمدم که از شما پیمان گیرم که به جنگ پیشدستی نکنید تا پیشامد با گفتگو پایان پذیرد!

ستارخان گفت: ما هیچگاه به جنگ پیشدستی نمی‌کنیم و همیشه از آن سوی به ما می‌تازند و ما جلوشان می‌گیریم.

کنسول: چگونه است بیرقی از کنسولخانه روسیه فرستاده شود شما به در خانه خود زده در زینهار دولت روس باشید!!

ستارخان: ”جنرال کنسول! من می‌خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیاید، من زیر بیرق بیگانه نروم.“

کنسول خیره ماند! چون برخاست برود، ستارخان هفت تن از سواران قره‌داغ را که در جنگها دستگیر کرده بودند به او سپرد که همراه نوکران خود به دوجی رساند. کنسول از این رفتار بسیار شادمان گردید. روز ۲۶ تیرماه ستارخان به ابتکار شورانگیزی دست زد. او سوار بر اسب با همان گروه اندک به محلاتی که بر سر در خانه‌هاشان بیرق سفید زده بودند تاخت و بیرق‌ها را از سر در خانه به زمین انداخت.

فال نیک

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۹۴: « حاجی حسن آقا پسر حاجی مهدی آقا در این باره می‌نویسد: آنروز ستارخان با جمعی مجاهد به خانه ما آمد چون نهار خوردیم گفت: می‌خواهم امروز بروم و بیرقهایی سفید را بخوابانم. در آن میان که ما گفتگو می‌کردیم و مجاهدان گرداگرد اتاق نشسته بودند حسین بیک نام، مجاهد قره‌داغی، فشنگ را فراموش کرده از لوله در نیاورده بود. و چون می‌خواست تفنگ را پاک کند ناگهان گلوله در رفت و به سقف اتاق خورد. این که در میان آن همه جمعیت گلوله به هیچ کس نخورد ستارخان آن را به فال نیک گرفته گفت: حتما بیرق‌ها را خواهیم خوابانید. این گفته، با مجاهدان بیرون رفت.

در بازارچه صفی، خانه حاجی محمدرضا شکویی می‌بود او بیرق روس افراشته بود ستارخان با گلوله زده آن را پایین انداخت. سپس به بیرق‌های سفید پرداخته یکایک سرنگون گردانید.»

انبوی پی او را گرفتند و آواز به زنده باد بلند گردانیدند. و یک هیاهوی بزرگی پدید آوردند. بدینسان بیرق خوابانان تا دم عالی قاپو پیش رفته از آنجا ستارخان کسی را با پیام به نزد باقرخان فرستاد و خود باز گردید. مردم دوباره به جنبش برخاستند و نومی‌دی‌ها را به کناری نهاده برای مجاهدت آماده شدند. باقرخان نیز با مجاهدان همراهش به پشتیبانی ستارخان آمد، و آن دو با نیروهایشان به ”باغ شمال“، محل استقرار نیروی رحیم‌خان، حمله برده و پس از یک نبرد شورانگیز خصم زبون را وادار به فرار کردند.

شرح تاریخ مشروطه را در همین جا متوقف می‌کنیم و ادامه شرح قهرمانی‌های مجاهدان در رکاب ستارخان را را به بخش آینده موکول می‌کنیم.

دشتگیر قره‌داغی



تیریز! مردان تو سرسختند و یک رنگ
با خون خود شویند از دامان خود ننگ
زحمتکش صلحند و هم دشمن گش جنگ
خلق تو در مشروطه پرچمدار گردید
از نهضت تو ملتی بیدار گردید
مدیون مردان تو شد ایران آزاد.

زندگینامه ستارخان

فرستاده ویژه روزنامه تایم چاپ امریکا ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۸ (اول مهر ۱۲۸۷)

«ما ستارخان را با رئیس ستادش ملاقات کردیم. او در اتاق کوچکی زندگی می‌کرد که حتی فرش هم نداشت او مردی موقر، خوش سیما و نافذ است؛ با چهره عام هر ایرانی. ۴۵ ساله به نظر می‌رسد، با صورتی آراسته و اصلاح شده بجز سیل‌های مشکی‌اش، اصلی‌ترین شاخص او چشمانش می‌باشد او چشمان یک رهبر را دارد. با رنگ فولادی خاکستری و از زیر ابروان کشیده‌اش نگاه نافذ خود را به طرف مقابل می‌دوزد. ما او را هم در شرایط عادی دیده‌ایم و هم در شرایط بحرانی. در هر دو حال جذابیت شخصیت او بخوبی بارز بود. او دارای شخصیتی خاص است.»

ستار فرزند حاجی حسن بزاز خرده‌پای قره‌داغی در بیست و هشتم مهر ۱۲۴۵ شمسی در قره‌داغ یا ارسباران امروزی به دنیا آمد. پدرش حاج حسن از تبریز پارچه می‌خرید و در روستاهای قره‌داغ می‌فروخت. دو برادر بزرگتر او، اسماعیل و غفار و برادر کوچکترش عظیم نام داشتند. اسماعیل فرزند ارشد، علاقه وافری به تفنگ و اسب داشت و شب و روزش به اسب‌تازی و تیراندازی، می‌گذشت.

اسماعیل، برادر ستارخان به همراه یکی از عیاران به اسم فرهاد که علیه زور و حکام طغیان کرده بود، گرفتار شد. آن زمان مظفرالدین میرزا که ولیعهد بود، و حاکم تبریز بود دستور داد اسماعیل را کشتند.

کشته شدن اسماعیل اثر عمیقی در روحیه ستار باقی گذاشت. از دو برادر دیگر ستارخان، یکی غفار دکان کفش دوزی داشت. و دیگری عظیم، زارع و کاسب بود و بعد از قیام ستارخان به صف مجاهدان پیوست و در صفوف انقلاب جنگید.

پسران برادر بزرگتر یعنی اسماعیل نیز به نامهای محمد و کریم و ابراهیم هر سه در زیر پرچم ستارخان جنگ می کردند.

نام ستارخان پس از کوچ خانواده اش به تبریز، بر سر زبانها افتاد. ستارخان در همان جوانی به دفاع از مظلومانی که دچار ظلم مأموران ولیعهد بودند با مأموران درگیر و زخمی شد. سپس ستارخان را در یک دوره در زندان نارین قلعه اردبیل می یابیم.

دو مبارز جنبش مشروطه ص ۱۱: « علت این حبس ... معلوم نیست ولی نارین قلعه، با دیوارهای ستبر بلندش و با وسایل شکنجه مخصوص و با زیرزمینهای مرطوبش، زندانی بود که محکومان سیاسی مهم را در آنجا به بند می کشیدند.»

ستارخان پس از دو سال از نارین قلعه می گریزد... در خاطرات دختر ستارخان آمده که او در سال قحطی معروف تبریز به همدستی یاراناش،

درهای انبارهای غلهٔ محکمران را باز کرده تا گندم بین گرسنگان تقسیم کند.

ستار بعد از فرار از زندان مدتی پیش ایلات یورتچی و آلالو زندگی کرد. او مثل یک یاغی علیه حکومت زندگی کرد.

ستارخان مدتی با عنوان قره‌سوران یا سردستهٔ محافظین، مأمور حفاظت راه خوی-سلماس و مرند شد. اما کار خود را رها کرد و بعد از مدتی به نگهداری املاک حاج محمدتقی صراف در سلماس مشغول شده سرانجام به تبریز برگشت و به کار دشتگیری یا خریدوفروش اسب پرداخت.

از رشادت ستارخان داستانش در بین مردم هست. نجات دادن اموال یک بازرگان تبریزی بنام حاجی میرزا محمود، یکی از آنهاست. داستان از اینقرار بوده که وقتی حتی مأموران حکومتی نتوانسته بودند اموال دزدیده شده را از سارقان بگیرند دست به دامان ستارخان شدند، ستارخان هم اموال را برگرداند و هم دو تا از سارقان را دستگیر کرد.

تاریخ مشروطیت ایران، م. س. ایوانف ص ۵۳: «ستارخان از روزهای اول انقلاب مشروطه، فعالانه در آن شرکت کرد. به عضویت انجمن تبریز انتخاب شد، دسته‌های فدائیان را تشکیل داد و بزودی پیشوای مورد احترام انقلابیون تبریز گردید. شاه برای سر ستارخان صد هزار روبل جایزه تعیین کرد. مطبوعات روسیه و اروپای غربی، ستارخان را «پوگاچف آذربایجان» و «گاریبالدی ایران» می‌نامیدند.

اسماعیل امیرخیزی از هم‌زمان سردار ملی در کتاب خود نام ۷۵۸ تن از دانشجویان دارالفنون مسکو را آورده که: «به ستارخان ادای احترام کرده و از وی خواسته‌اند که همچنین در صیانت از پرچم آزادی، جوانمردی به خرج دهد.»

مشروطه پیشه‌وران

در زمانی که محمدعلیشاه، برای برکندن آخرین بقایای مشروطه از تبریز، مرتباً به مزدوران خودش تلگراف می‌زد و نیرو به کمک آنها می‌فرستاد، شعله مقاومت با دست ستارخان روشن نگهداشته شده بود.

در حقیقت باید گفت، مشروطه‌ای که از نو آغاز شد مشروطه پیشه‌وران محروم، و توده‌های رنج کشیده و ستمدیده بود. یعنی دیگر گذشته بود دورانی که مهار اوضاع دست مجلس باشد، و در مجلس هم برخی درباریان، و ملایان وابسته به بازار و بازرگانان ساده‌اندیش باشند که به سیاست خواهش و تمنا، دل بسته باشند. حالا جنبش رهبران خودش را از میان افشار محروم و از میان کسانی همچون ستارخان دشتگیر، و باقرخان بنا، و مشهدی باقر بقال پیدا می‌کرد. و این وقتی بود که بسیاری از آنها که سابقاً دم از مشروطه می‌زدند و به نمایندگی مجلس هم رسیده بودند، یا بزدلانه صحنه را خالی کرده بودند، یا به زیر قبای استبداد خزیده بودند.

مقاومت چگونه پیش رفت؟

با شروع مقاومت در تبریز به رهبری ستارخان، بسیاری از انقلابیون قفقاز و مجاهدان ارمنی نیز به یاری مشروطه خواهان آمدند و برای کمک به انقلاب در ایران پول و اسلحه و نیروهای رزمنده برای حفظ سنگر مقاومت به تبریز فرستادند.

مجاهدان قفقازی اسلحه و بمب را در محموله‌هایی مانند کیسه‌های برنج جاسازی می‌کردند. در یک گزارش، از توافقی در ۲۸ آبان ۱۲۸۷ خبر داده شده که بین آزادیخواهان ارمنی حزب هنجچاک و مجاهدان ایرانی صورت گرفت، و نوشته این پیمان «برای اتحاد همه نیروهای مربوطه و انجام فداکاری‌های لازم برای بازگشت مشروطیت به ایران،» بسته شد.

در این توافق که شامل تدارک تحویل اسلحه و مشارکت داوطلبان در نبرد با نیروهای استبداد بود، حدود هشتاد قبضه تفنگ از سوی این حزب به ستارخان تحویل داده شد. همچنین دیگر گروه‌های قفقازی هم موظف شده بودند که داوطلبانی برای جنگ در رکاب ستارخان تأمین کنند.

مثلاً یک گروه گرجی ۲۳ نفر تقبل کرده بود؛ حزب هنجچاک ۲۱ نفر، و گروه دیگر ۵۰ نفر مسلح، حزب داشناک هفده نفر به ریاست پیرم خان، و یک گروه دیگر که نام ستار بر خود نهاده بودند ۴۵ نفر تقبل کردند که بفرستند. مقاومتی که صورت می‌گرفت با این یاریها و تلاشها برای گردآوردن نیرو و سلاح پیش می‌رفت و این یاریها و جانبازها تبریز را برای مقاومت تقویت کرد.

عافیت جویان

اما در همان زمان که نیروهای انقلابی با جان و دل به تبریز یاری می‌رساندند و آمادهٔ جانبازی می‌شدند، برعکس گروهی از مدعیان پیشین، بزدلانه صحنه را خالی کرده و فرار می‌کردند.

تاریخ مشروطهٔ ایران احمد کسروی ص ۵۷۰: «کسانی از نمایندگان مجلس... که با آن پیمان و سوگند از تبریز روانه گردیده و با آن شکوه و پذیرایی به تهران رسیده بودند، برخی از آنان نامردی‌هایی از خود می‌نمودند: یکی آن است که چند روز پیش از بمباران مجلس، بنام مرخصی، روانهٔ تبریز گردید و راستی از تهران گریخت، و چون به تبریز رسید با آن که این شهر ایستادگی می‌نمود، نماینده در اینجا نیز نایستاد و همراه چند تن تفنگچی خود را به جلفا انداخت و از آنجا روانهٔ قفقاز و استانبول و اروپا گردید. آن دیگری خود را افزار کار بیگانگان گردانیده جز با دستور فلان سفارت کار نمی‌کرد. آن دیگری نهانی با دربار راه می‌داشت.»

اینها نشانهٔ تعمیق جنبش بود. یعنی ماهیت سازشکار نمایندگان بازار و بورژوازی نوپا، با کودتای استبداد، بر ملا شد. و توده‌هایی که تا کنون به خطا، دنبال ملایان وابسته به دربار و یا بازار می‌رفتند، به ماهیت آنها آگاهی یافتند و توانستند پایداری سران واقعی جنبش را ببینند و آنها را بشناسند و به ایشان گرایش پیدا کنند.

یورش به انقلاب

روز دوشنبه ۲۹ تیر قوای رحیم خان به سردستگی خود او، از چند سو به محله‌ی امیرخیز، که محل استقرار ستارخان و یارانش بود، با توپ و تفنگ حمله کردند.

محمدعلی شاه پیغام داده بود که باید هر چه زودتر کار تبریز را یکسره کنید. اما کار یکسره نمی‌شد.

یکسره کی توان نمود قوم دلیر جان به کف
کو سر و جان خود نهاد فدیۀ وصلت هدف
ز بهر آزادی خلق گرفته پرچم شرف

روز شنبه سوم مرداد بعد از پیغام شدیدالحن محمدعلی شاه، هجوم به محله‌ی امیرخیز با شدت و فشرده‌گی بیشتر ادامه یافت.

تاریخ مشروطه‌ی ایران احمد کسروی ص ۶۹۹: «امروز دولتیان درباره‌ی ستارخان نقشه کشیده بودند و از اینرو از چند راهی، خانه‌ها را شکافته و جلو آمدند و انجمن حقیقت را که جایگاه ستارخان می‌بود از چند سو فرو گرفتند... در همان هنگام توپها نیز می‌غرید و گلوله بر سر امیرخیز می‌بارانید.»

سواران دولتی توپی آورده بودند که از نزدیک سنگرهای ستارخان را می‌کوبیدند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۹۹: «امروز به آن می‌بودند که باری، امیرخیز را از میان بردارند. و بدینسان بی‌باکی می‌نمودند. ولی ستارخان همچنان پا می‌فشرد و از این سنگر به آن سنگر رفته گلوله‌ها می‌انداخت و تا شام می‌کوشید. تا سواران کاری نتوانسته باز گردیدند.» پس از این جنگ که ۷۰ تا ۸۰ تن از نیروهای دولتی در آن کشته شدند، شدت جنگ کمی کاهش یافت اما هر روز هجومی تازه به مجاهدان صورت می‌گرفت. با این وجود تلاشهای نیروهای استبداد برغم تلگرام‌های بی‌تابانه محمدعلیشاه به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسید.

شکست تهاجم

نه از مقتدرالدوله کاری برآمد!، نه از میرهاشم دوچی مرتجع! و نه از رحیمخان خونخوار! نتیجه مقاومت مجاهدان تبریز این بود که در بین مزدوران محمدعلیشاه اختلاف هم به وجود آمد.

نام مجاهد آن زمان، فخر وطنپرست شد

پیش شکوه عزم او، کوه بلند پست شد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۰۷: «از تلگرافها پیداست که چه رنجشهایی در میان سران دولتیان می‌بود که هر یکی از دیگری بد می‌گفته و هریکی خود را کاردان‌تر می‌شمارده. در تلگرافها از بی‌پولی و بی‌فشنگی می‌نالیده‌اند تا اندازه‌ای دروغ بوده و چنین می‌خواستند که در برابر نافیروزها، دستاویزی یاد کنند.»

اقدامات ستارخان

در این مدت ستارخان به چند اقدام مهم دست یازید که سروسامانی به جبهه مقاومت داد و امیدها و انگیزه‌ها را دوباره زنده کرد. یکی از آن اقدامات برپا کردن مجدد انجمن ایالتی بود.

انجمن از اولین روز جنگ بسته بود. لوتیان دوچی همه چیزش را تاراج کردند. بیرقش را هم خوابانده بودند. اما ستارخان بیرقی فرستاد بالای درش افراشتند. حسین خان باغبان را هم با یک دسته از مجاهدان به نگهداری بیرق گماشت.

در این روز طی انتخاباتی نمایندگان جدیدی برای انجمن برگزیدند و انجمن برای اینکه "به کارها دیده‌بانی کند" دوباره آغاز بکار کرد. اقدام دیگر ایجاد "کمیسیون اعانه" برای جمع‌آوری اعانه و کمک برای هزینه‌های جنگ بود.

درست است که مجاهد تا این زمان پول نمی‌گرفت و بی‌چشمداشت جانفشانی می‌کرد. اما برای دررفت معاش و فشنگ و تفنگش پول لازم بود.

کمیسیون اعانه تشکیل شد که رسیدهایی چاپ کردند و از روی دفتر و حساب از توانگران پول می‌گرفتند برای حقوق مجاهدان. در امیرخیز و خیابان، نانوائی باز کردند که مجاهدان از آن نان بگیرند.

سازماندهی مجاهدان

اقدام بعدی تعیین فرماندهان و ایجاد سلسله مراتبی بود که از صلاحیت‌های رزمی افراد به نحو احسن استفاده شود. تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۰۷: «هر گروهی را دسته دسته گردانیده به هر ده یا بیست تن، یک فرمانده ای از همانان که در سایه دلیری‌ها و کاردانی‌های خود برتری یافته بودند برگزیدند.» بتدریج از سوم مرداد ۱۲۸۷ به بعد، سازمان رزم سامانی پیدا کرد. و دستگاه آزادیخواهان که بسیار ناتوان شده بود مجدداً به توانائی خود افزود.



سخت راست یارمحمدخان کرمانشاه - وسط حسین خان نصرت‌الله - سخت چپ حسین خان امیرنور

یارمحمدخان

یارمحمدخان

در جنگ‌های سخت تبریز، برخی از مبارزان هم که از شهرهای دیگر آمده بودند و به ستارخان پیوسته بودند در سنگرها علیه استبداد می‌جنگیدند. یکی از اینان یار محمدخان نام داشت که از کرمانشاه آمده بود.

در ایام پیش از بمباران مجلس،

ملک‌المتکلمین و برخی دیگر از سران انقلاب، با ارسال تلگرام به انجمنهای اصفهان، انجمن شیراز و انجمن کرمانشاهان و انجمن رشت،

درخواست کمک کرده بودند. یکی از کسانی که به این درخواست پاسخ داد، یارمحمدخان کرمانشاهی بود.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۶۷۳: «یارمحمدخان با یک برادر و یک دوست خود که نامهای هر دو حسین خان می بود تفنگ و اسب خریدند و با یک نوکر آهنگ تهران کردند.»

یارمحمدخان در قم از کودتای ارتجاعی و بمباران مجلس خبردار شد و از همانجا به سوی تبریز حرکت کرد و تا پایان جنگهای تبریز در آنجا با نیروهای استبداد و ارتجاع می جنگید.

یارمحمدخان به همراهی آزادیخواهانی همچون احمدخان معتضالدوله وزیری، و میرزا علی خان وزیری و ابوالفتح میرزا دولتشاهی، و ابوالحسن خان زنگنه به فعالیت پرداخته بود و در صف مشروطه خواهان قرار گرفته بود

بازگشت روحیه مقاومت

پیروزیهایی که با مقاومت سخت و جانبازانه ستارخان و یارانش صورت گرفت، امیدها را به دلها برگرداند. جبهه مقاومت سامان و نیرو گرفت.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۱۱: «بسیاری از کسانی که رو نهان کرده و یا به کنسولخانه‌ها پناهیده بودند بیرون آمده دوباره در کوشش همدستی می نمودند. چون دولتیان توپ بکار بردند اینان نیز توپها از ارک بیرون آوردند و بکار گزاردند... مجاهدان از قفقاز آمده که سردسته‌شان

مشهدی حاجی می‌بود و در این جنگها دلیری و چابکی بسیار نشان می‌دادند گاهی بمب یا نارنجک می‌ساختند و چون سواران و سربازان دولتی تا آن روز بمب ندیده بودند از آن بسیار می‌ترسیدند.

یورش دوم استبداد

روز شنبه ۱۷ مرداد رحیم‌خان، شجاع نظام و چند تن از فرماندهان نیروهای دولتی با ۶،۷ هزار جنگجو، که برخی از آنها از جمله نیروهای شاهسون و مراغه تازه از راه رسیده بودند، از همه سو به محله‌ی امیرخیز یورش بردند. آنها می‌خواستند که پیش از رسیدن عین‌الدوله به تبریز، کار را فیصله دهند تا پیروزی به نام خودشان تمام شود.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۱۳: «نخست یک دسته را به خیابان فرستادند که نگذارند باقرخان به یاوری بیاید، و بازمانده را به سر امیرخیز روانه کردند... هنگامه بزرگی می‌بود سرکردگان بی‌گمان بودند که کار را یکسره خواهند کرد و آخرین زور خود را می‌زدند. در چنین هنگامی ستارخان بیش از دوازده تن بر سر خود نداشته، با این حال خم به ابرو نیاورده مردانه می‌کوشید و پاسخ گلوله‌ها را داده فرصت پیش آمدن به دشمن نمی‌داد. امروز یکی از روزهایی بود که دلیری بی‌اندازه از ستارخان پدید آمد. این کار هر کس نیست که بدانسان دشمنان گردش را گیرند و او خود را نبازد و گامی پس نگذارد.»

حاجی محمد باقر نویسندهٔ بلوای تبریز: من با چند تن در سر ویجویه ایستاده بودیم. مرد و زن و کوچک و بزرگ که از جنگ گاه گریخته، شتابان و نالان روبه سوی ویجویه آورده بودند. سواران دم دروازه استانبول هشت کاروانسرای بزرگ را بدست آورده و گلوله‌ها به سر سنگرهای ستارخان می‌باریدند.



حسین خان باغبان، یک سردار شجاع

ناگهان حسین خان باغبان با دستهٔ خود به یاری رسید و از آنسوی مجاهدان ویجویه که از دروازه استانبول گریخته بودند با یکدستهٔ دیگری آمدند. «بلوای تبریز، نوشته حاجی محمد باقر:» امروز ده ساعت درست جنگ برپا بود. بیست تن کمایش حسین خان باغبان از مجاهدان و هفتاد تن از دولتیان کشته گردیدند.»

از کسانی که امروز دلاوری کردند اینان بودند. مشهدی سیف‌الله، کربلایی عبدالعلی، مشهدی حسین، حاج حمدالله از کور در لویان بودند. (ص ۷۱۵ مشروطه کسروی)

یکشنبه ۱۸ مرداد نیز جنگ ادامه یافت. در این روز از محمدعلی شاه تلگرام‌هایی رسید که در آنها تاکید کرده بود هرچه زودتر به جنگ پایان دهند. در پایان روز، با وجود اینکه محله‌ی امیرخیز از همه‌سو محاصره

شده بود و گلوله مثل تگرگ بر آن می‌بارید نه تنها بزانو در نیامد بلکه ستارخان دلیر، قلب تپنده و بازوی مقاوم جنبش، و یاران هم‌رزمش با از بین بردن ۲۴۲ تن از نیروهای مهاجم، آنها را وادار به عقب‌نشینی کردند.

هفت بحر آتش



دست خدایی کمک کارتان

از هنر باقر و ستارتان

ملت تبریز خدا یارتان

پر شده این ملک ز گفتارتان

ملت تبریز خدا یارتان

نام شما در همهٔ بحر و بر گشته به مردی و هنر مَشْتَهَر
درج نمودند به الواح زَر در همه جا نقشه و آثارتان

ملت تبریز خدا یارتان

هفت دریای آتش

در حدود یک ماه، و نیم، یعنی از دوم تیر تا ۱۸ مرداد، که هر روز جنگ بوده، اما در همین مدت، هفت تهاجم بزرگ نیروهای مرتجع و مستبد به مجاهدان تبریز دفع شد.

هفت تهاجم وحشیانهٔ نیروهای مزدور استبداد، یکی در دهم تیر، دیگری در بیست و دوم تیر، سومی در بیست و چهارم تیر، و چهارمی در ۲۹ تیر، دفع شدند. تهاجم پنجم در سوم مرداد عقب رانده شد، یک تهاجم نیز در هفده مرداد و یک تهاجم در هیجدهم مرداد، بی‌اثر شد. تهاجماتی که در جریان آن، امیرخیز در دو روز از همه طرف محاصره و مورد تهاجم بود. کار بر آزادیخواهان بسیار سخت شده بود اما بالاخره دشمن را شکست دادند.

این ایستادگی دو روزه از یکسو به نیروهای دولتی به روشنی فهماند که قبل از رسیدن قوای عین‌الدوله قدرت چیرگی بر مجاهدین را ندارند، و از سوی دیگر مجاهدان هم به نیروی خود و ضعف نیروی استبداد پی بردند و بسیاری نیز به جنبش پیوستند.

توده مردم که در جریان تسلط دشمن بر تبریز و درگیری‌های بین مجاهدان، جنایات بیشماری از قوای استبداد و نیروهای مرتجع دیده بودند، و آرزوی بازگشت آزادی را داشتند گرد ستارخان را فراگرفتند.

انگ زدن به مجاهدین

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۱۸: «شب دوشنبه ۱۹ مرداد، به یکبار از همه کویهای مشروطه خواه آواز اذان برخاست. کمتر خانه‌ای بود که یک یا دو کس بانگ الله اکبر بلند نمی‌گردانید.»

مجاهدان برای اینکه تبلیغات رذیلانه‌ی دشمنان بخصوص رجّاله‌های "انجمن اسلامی" در "بابی" خواندن آنها را از بین ببرند، در تمام محلات مشروطه‌نشین، به اذان گوئی پرداختند. این اذان گوئی تا مدت‌ها ادامه یافت.

وقت کشی برای تاختی دیگر

روز ۲۶ مرداد عین‌الدوله، فرمانروای کل آذربایجان، و سپهدار تنکابنی (نصرالسلطنه)، رئیس کل نظام آذربایجان، به سعدآباد، در نزدیکی تبریز وارد شدند. نیروهای عین‌الدوله سی تا چهل هزار نفر بودند.

پیش از آمدن عین‌الدوله، سران ایلها یعنی فئودالها، همه آماده شده بودند تا به یاری عین‌الدوله مقاومت را نابود کنند به همین دلیل همه آماده شده بودند که از عین‌الدوله پذیرایی کنند و به همراه او به تبریز بتازند.

عین‌الدوله فرستادگانی نزد ستارخان و باقرخان و نمایندگان انجمن فرستاد. این مذاکرات اگر چه به نتیجه‌ای نمی‌رسید اما عین‌الدوله باز به ادامه آن اصرار می‌ورزید.

عین‌الدوله خیال می‌کرد کسی گول «رأفت ملو کانه!» می‌خورد!! و به مردم قول میداد که اگر مردم افزار جنگی را به او بسپارند از شاه مشروطه را برای مردم خواهم گرفت!!!

اما مردم معتقد بودند عین‌الدوله اگر یک والی قانونیست، نخست باید شجاع‌نظام و ضرغام و رحیمخان و دیگران را که به سر شهر تبریز ریخته‌اند و کشتار و تاراج کرده‌اند دستگیر کند و به عدلیه بسپارد!

علت اصرار عین‌الدوله بر مذاکره این بود که او می‌خواست زمان بخرد تا دسته‌های سرباز و سواره از تهران برسند و سپاهی هم که از ماکو روانه شده بود برسند تا با نیروی انبوهی به مجاهدان حمله ور شود.

تأثیر مقاومت‌های تبریز

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۲۴: «چون مجلس با آن زبونی از میان رفت در اروپا و دیگر جاه‌ها، ایرانیان نزد مردم (دیگر) سرافکنده گردیدند. لیکن چون آگاهی از ایستادگی‌های تبریز رسید این مژده‌ای به ایرانیان بود و در همه جا از هندوستان و شهرهای قفقاز و خاک عثمانی و کشورهای اروپا، ایرانیان به جنبش آمدند و به هواداری تبریز برخاستند.»

در استانبول، ایرانیان انجمنی به نام انجمن سعادت ایران تشکیل دادند که در حقیقت خود را نماینده انجمن ایالتی آذربایجان معرفی می‌کرد و سرپل ارتباطی بود بین تبریز و نجف و شهرهای اروپا و هر اطلاعاتی که از تبریز بدست می‌آورد به همه جا می‌رساند و خواسته‌های انجمن تبریز را به پارلمان‌های اروپا می‌رسانید. و از مردم شهرهای مختلف پول و اعانه برای مقاومت تبریز جمع می‌کردند و به تبریز می‌رساندند.

یکی از عواملی که باعث رونق انجمن سعادت می‌شد، پیروزی مشروطه خواهان در خاک عثمانی بود که دست آزادیخواهان را برای فعالیت و پشتیبانی از مقاومت تبریز باز می‌گذاشتند. یک عامل دیگر حمایت از تبریز، آزادیخواهان و انقلابیون ایرانی در قفقاز بود. همچنین برخی آزادیخواهان قفقازی هم که با روسیه تزاری می‌جنگیدند، به حمایت از مجاهدان تبریز در برابر استبداد فئودالی می‌پرداختند.

یاری رساندن ملت‌های همسایه

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۲۶: «کسانی از آزادیخواهان قفقازی که جز ایرانی (یعنی غیرایرانی) می‌بودند به یآوری تبریز شتافتند. ما از آنان آیدین پاشا و برادرش ابراهیم آقا را شناخته‌ایم که به تبریز درآمدند و از سردستگان گردیدند.»

علاوه بر ایرانیان قفقاز، بسیاری از کارگران ایرانی که به حزب سوسیال دموکرات روسیه پیوسته بودند نیز داوطلب یاری به مقاومت تبریز شدند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۲۷: کمیته تفلیس صد تن کمابیش از گرجیان را آراسته روانه گردانید. اینان ... از رود ارس نهانی گذشته خود را به خاک ایران رسانیدند و ناچار گردیدند تا تبریز پیاده از بیراهه روان گردند.

نیروهای گرجی که به تبریز پیوستند، لاباتور بمب‌سازی همراه داشتند. استفاده از بمب، در جنگ‌ها، در تضعیف روحیه دشمن بسیار تاثیر داشت. تبریز همچنین نیاز به تفنگ داشت و رساندن اسلحه و مهمات برای مقابله با دشمن ضرورت بسیاری داشت.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۲۷: «در این باره از یکسو باهماد(حزب) اجتماعيون عاميون ياوري مي کرد، ... کسانی از باشندگان آن از جان خود گذشته از بیراهه تفنگ به تبریز می‌رساندند. یکی از این باشندگان مشهدی اسماعیل میامی بود که با آند بسیاری از تفنگ و بمب همراه دوتن دیگر به تبریز می‌آمد. و در میان راه با دست کسان شجاع نظام گرفتار گردید که به مرنده به زندان انداختند و پس از دیرزمانی او را با شکنجه کشتند.»

برخی از بازرگانان قره‌باغی هم با تلاشهای ستارخان، به قفقاز می‌رفتند و تفنگ بسیاری بار کرده و بصورت قاچاق به تبریز می‌رساندند.

حمایت چند روحانی از نجف

یک وجه دیگر از حمایت از تبریز و مقاومت ستارخان، از سوی چند روحانی ترقیخواه نجف صورت گرفت. حمایتی که تبلیغات مرتجعان مشروعه‌چی و ملایان همدست استبداد را که مشروطه‌طلبان را بابی می‌خواندند، باطل می‌کرد.



محمد کاظم خراسانی

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۳۰:
«تلگرام از نجف: الیوم همت در رفع این
سفاک جبار و دفاع از نفوس... از اَهْمَّ
واجبات، و دادن مالیات به گماشتگان او از
اعظم محرمات، و بذل و جهد در استحکام و
استقرار مشروطیت، بمنزله جهاد در رکاب امام
زمان... است. نَجَلِ (یعنی فرزند) المرحوم
میرزا خلیل، محمد کاظم الخراسانی... عبدالله
مازندرانی».

در آن زمان کشور عثمانی هم مشروطه شده بود و دست مشروطه خواهان در گرفتن حمایت از روحانیان نجف برای تشویق مردم به مقاومت بازتر شده بود. خود این تلگرام‌ها هم باعث می‌شد که بازرگانان ثروتمند پول اعانه به تبریز بفرستند. مقاومت حماسی تبریز و مجموعه این حمایت‌های قفقاز و نجف از تبریز باعث شد که تبریز بعنوان کانون انقلاب قرار بگیرد.

مشروعیت ملی انجمن ایالتی تبریز

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۳۲: «انجمن ایالتی تبریز در نبودن مجلس شورا، خود را جانشین او گردانیده، و این عنوان را به همه جا شناسانید و از همه جا آن را پذیرفته براست داشتند. از این پس تبریز عنوان دیگری پیدا کرده تنها در پی نگهداری خود نبوده در پی آن نیز می بود که مشروطه را به ایران بازگرداند.»

در همان روزها با دستور انجمن ایالتی تبریز، روزنامه‌ای بنام ناله ملت راه اندازی شد. که به شرح پیروزی‌های مردم و مجاهدان و به افشای جنایات استبداد و خیانتها و اعمال جنایتکارانه مرتجعان می پرداخت. سربرگ روزنامه ناله ملت:

بیا که خون شده جاری بجای آب به تبریز
بحکم شاه و به فتوای چند شیخ کذایی
به خلق، حرمت می می کنند ذکر، ولی خود
ز خون بیگنهان مست، هر صباح و مسایی
دهند مردم بیچاره را به پنجه جلا
نه شرمشان ز بیمبر نه بیمشان ز خدایی
از ششم شهریور جنگ شروع شد.

در یک سو عین الدوله بالشکریان دولتی در بیرون تبریز در دشت شاطرانلو اردو زده بود و متحدان او یعنی مرتجعان محله دوجی، و سایر مزدوران

استبداد، و در سوی دیگر، مردم و مشروطه خواهان تبریز به فرماندهی ستارخان. یعنی نیمی از شهر با نیروهای دولتی متحد بودند.

اوج جنگ آزادی و استبداد

انقلاب مشروطیت ایران، م.س. ایوانف ص ۵۳: «روز ۳۰ ژوئیه سال ۱۹۰۸ (۱۲۸۷ شمسی) در گرماگرم جنگ، قونسول روس در تبریز، گزارش می داد که در منطقه توقف حکام قلابی (تحت سلطه نیروهای دولتی) کلیه دکانین غارت شده. در حالی که در منطقه حکومت ستارخان، دکانین دست نخورده است، تبریز و حومه آن مستحکم شده بود. شورای جنگی به ریاست باقرخان و ستارخان تشکیل گردیده.»

جنگهای سخت بین عین الدوله و مجاهدان تبریز در ۱۵ و سپس در ۱۹ شهریور به اوج خود رسید.

از ص ۷۴۷ مشروطه کسروی: «حاجی قفقازی که جوان غیرتمندی می بود، در پیش همگان دهان به سخن باز کرده چنین گفت: عین الدوله که به حکمرانی آذربایجان آمده در بیرون شهر نشسته، پیاپی لشکر گرد می کند. ایل های شاهسون و قره داغ، و سواره و پیاده مرنندی، و گردان شکاک و جلالی را خواسته و به این همه بسنده نکرده! از تهران و قزوین و زنجان و بختیاری و کیکاوند و پشت کوه نیز سپاه بخواهد. و در شاطرانلو لشکر بزرگی آراسته در آرزوی کشتار مردم بی دست و پا باشد. ما را از این لشکرها چه باک! این سی هزار سپاه جای خود، اگر صد هزار هم باشد

ترس نخواهیم کرد و دست از حقوق خود برنخواهیم داشت. ما می‌خواهیم ایران چون دولت‌های اروپا نیرومند گردد.»

عین‌الدوله در خلال این جنگها باب گفتگو را نیز با سران آزادیخواهان باز گذاشته بود تا نیروهایی که از سراسر ایران برای ریشه کن کردن مشروطه از تبریز می‌آمدند برسند.

از همه طرف به سوی تبریز روانه بودند که ریشه مشروطه بکنند.

فوج قزوینی به سرکردگی انتصارالسلطان،

سواره و سرباز بختیاری به سرکردگی سالار جنگ،

یک دسته قزاق، از قزاقخانه حکومت^۳.

۳ - «عین‌الدوله و رژیم مشروطه» به قلم مهدی داودی فصل ششم صفحه ۱۸۷-۱۸۸:

«محمدعلیشاه هم که تنها هدفش برانداختن مشروطه بود، باز تلاش می‌کند با همه ضیق مالی و وضع نامساعدی که داشت، نیروی مرکب از پیاده و سوار و قزاق و توپخانه، حتی چند دستگاه مسلسل سنگین آن‌هم به فرماندهی «رضاخان سوادکوهی» تهیه و به تبریز گسیل دارد.»

«رضا شاه از تولد تا سلطنت» ص ۱۲۶:

«روز ۱۹ مهرماه ۱۲۸۷ قزاق‌ها آماده حرکت (شدند). کلنل لیاخف، فرمانده کل قزاقخانه، از ستون اعزامی بازدید کرد و نطقی ایراد نمود و رجزخوانی بسیار کرد. رضاخان هم در بین قزاقان، شاهد رجزخوانی لیاخف بود.»

در این نطق، فرمانده قزاقخانه گفت: تخت پادشاه (یعنی محمدعلیشاه) در خطر است. مردم تبریز گروهی از اوباشان توده (یعنی مجاهدان مشروطه خواه تبریز به فرماندهی سردار ملی ایران ستارخان) را گرد آورده، تفنگ و توپخانه دولت را به چنگ آورده‌اند. آگهی جنگ به شاه داده و از اطاعت دولت سر باز زده‌اند.

آن‌ها می‌کوشند که دوباره شاه را به بازگشت مشروطه ناگزیر نمایند. این مشروطه حقوق و مزایای بریگاد قزاق را محدود و ناجور می‌سازد و عمل کنترل را بر دستمزد شماها برقرار می‌نماید.

سواره‌های سنجابی و چکنی.

و سپاه جرّار ماکو نیز سرانجام رسید.

سپاه ماکو در خونریزی شهره‌عالم بود. در سر راهش به تبریز، روستایی نبود که به آتش نکشیدند! روستایی نماند که مردمش کشتار نشد خانه‌هایی نماند که غارت نشد! وحشت بسیار زیادی در مردم انداخته بودند..

سرانجام روز ۱۹ شهریور عین‌الدوله که به سپاه ماکو امید زیادی بسته بود تمامی نیروهای کمکی را بالشکریان خود بر سر مجاهدان تبریز ریخت.

مشروطیت بدترین دشمن شماهاست. شما بر ضد این دشمن باید تا آخرین قطره خون خود بجنگید.... برای اینکه در دوران جنگ و رزمگاه در تنگنا نیفتید، من برای شما خوراکی‌های سرد حاضر و گوناگون آماده کرده‌ام.

شما باید بدانید که در بازگشت فیروزمندانه، از پول و سایر انعامات از طرف پادشاهان روسیه و ایران سرشار برخوردار خواهید شد. هر آنچه دارایی و ثروت در درون دیوارهای تبریز باشد، همه از آن شما خواهد بود!

شما باید بدانید که دست یافتن به تبریز یا شکست، برای شما امری حیاتی و مماتی است. اگر فتح نمودید، مشروطیت از پای به درخواهد افتاد، اگر برد با هواداران مشروطه باشد، بریگاد متلاشی شده، خود، زنان و کودکان در بدر و گرسنه خواهید ماند. این نکته را فراموش نکرده، مانند شیران بجنگید. یا شما یا مشروطیت! ادامه در پانوش بعدی

انقلاب مشروطه احمد کسروی: ص ۸۲۴-۸۲۵.

«از آنسوی، دسته‌های قزاق چند شصت‌تیر «مسلسل» می‌داشتند که آنها را نیز از فرانسه خریده بودند و گویا نخست بار می بود که در ایران شصت‌تیر به کار می رفت. از چیزهای شنیدنی آن که فرمانده این شصت‌تیرها، رضاخان سوادکوهی می بود که سپس به پادشاهی ایران رسید و خاندان پهلوی را بنیاد گذاشت»

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۵۱: «آدینه نوزدهم شهریور برای تبریز یک روز بسیار سخت و پرهیاهویی بود. امروز دولتیان به زور آزمایی بزرگی برخاسته، می خواستند به هر بهایی سرآید به شهر دست یابند. همگی به جنگ برخاسته از همه سنگرها گلوله می بارانند. دیوارهای خانه‌ها را شکافته، به سنگرهای ستارخان نزدیک می شوند و می کوشند که ستارخان را کشته یا از جای خویش بیرون رانند. آواز تفنگها به هم پیوسته چنانست توگویی شهر را از جا خواهند کند.»

در تهاجم به محله‌ی امیرخیز تلاش همه جانبه‌ی قوای دولتی برای تسخیر این دژ تسخیرناپذیر به نتیجه‌ای نرسید و آنها پس از دادن تلفات زیاد مجبور به عقب‌نشینی شدند. در این جنگ‌ها مجاهدان از بمب‌هایی استفاده می کردند که نیروهای دولتی انتظار نداشتند.

زبونی دشمن

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۴۹: «کسانی که آن روز در تبریز بودند به یاد توانند آورد آن ویرانی‌ها که (سپاه ماکو) در سر راه خود از خوی تا تبریز کردند. به یاد توانند آورد آن آتش را که در ساوالان افراشتند ... به یاد توانند آورد آن ترس و تکانی را که به شهر انداختند، پس از همه به یاد توانند آورد آن سیلی خشم را که از دست مجاهدان خوردند و باز گشتند.»

سپاه ماکو در این تهاجم متجاوز از سه هزار تن بودند. مقاومت دلیرانه‌ی مجاهدان در برابر آنها و قوای مهاجم دولتی باعث شد که در پایان روز، شکست فضاحت‌باری نصیب آنها گردد و وادار به عقب‌نشینی شوند. سپاه ماکو غروب آنروز سرافکننده از همان راهی که آمده بودند برگشتند.

شکست ۱۹ شهریور برای قوای دولتی و سپاه ماکو، یک شکست تعیین کننده بود.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۵۷: «دولت‌یان اندازه‌ی نیرومندی مشروطه خواهان را دانسته و دل‌افسرده شده بودند. ... از حرکات رؤسا و سرداران (شاه) امید غلبه و فتح دیده نمی‌شود. ... برای آقایان!! اسلامیه، ثابت شد با کی‌ها پنجه می‌زنند»

پیامد این شکست، روحیه‌باختگی اردوی دشمن بود. روز ۲۵ شهریور، مشیرالسلطنه، نخست وزیر وقت، عین‌الدوله و سپهدار را به تلگرافخانه خواست و از صبح تا شب تلگرام‌هایی بین آنها رد و بدل می‌شد. در همین روز سپهدار در جواب محمدعلی شاه که گفته بود: «چرا کار را یکسره نمی‌کنید؟» جوابی داد که شاه را به خشم آورد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۵۷: «سپهدار گفته است "کنسول انگلیس می‌گوید: دولت هنگامی که مجلس را بست نوید داد که دوباره بازگرداند و پیشنهاد کرده است که برای رام کردن تبریزیان شاه مجلس را باز کند."»

این سخن به شاه مستبد که مجلس را به توپ بسته بود و آرزوی مستقر شدن استبدادی طولانی را داشت، گران آمد و به سپهدار تلگرام پرخاشی فرستاد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۵۷: «تلگرام شاه به سپهدار تنکابنی (نصرالسلطنه): تا این اشرار تنبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست بردار نیستم!... شما توی اتاق نشسته دست به روی دست گذاشته اید، چه باید کرد؟ اگر اردوی ما کو را یکنفر مأمور گذاشته بودید میان آنها بود، ابدا مراجعت نمی کردند... در محل شما هستید! باید دست و پا بکنید... فشنگ و تفنگ و گلوله و توپ با صد سوار فرستاده شد... تکلیف آخری! است! که نوشتم!!»

دلسرد شدن سپهدار تنکابنی

در اثر این پرخاش و یأسی که از شکست‌های مکرر نیروهای دولتی در سپهدار ایجاد شده بود، سپهدار تنکابنی معروف به نصرالسلطنه، که تا کنون رئیس کل نظام آذربایجان در نظام استبداد فئودالی قاجار بود، از شکست دادن مشروطه خواهان دلسرد شده و خود را از دستگاه قاجار تقریباً کنار کشید.

تهدید عین‌الدوله

روز ۳۰ شهریور عین‌الدوله برای ستارخان پیغام تهدید آمیزی فرستاد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۶۸: «اگر از فردا که بیست و پنجم شعبانست تا ۴۸ ساعت دیگر تفنگ و فشنگ را به کنار نهادند و ارگ دولتی را سپردند، کار خوبی کرده‌اند، و گرنه لشکرهای دولتی به شهر درآمده و آنچه می‌باید درباره‌ی گردنکشان خواهند کرد.»

وقتی این خبر در شهر پخش شده بود آزادیخواهان و مجاهدان به ریشخند می‌گفتند: بعد از سه ماه جنگ، حالا چه جای این اولتیماتوم است. چه جای چهل و هشت ساعت مهلت است؟ گویا ستارخان گفته بود: «مگر تا امروز شوخی می‌کردید که اکنون می‌خواهید جنگ کنید؟»

این مرحله تعیین کننده از جنگهای تبریز و مقاومت دلیرانه مجاهدان و آزادیخواهان به دشمن فهماند که برکندن بیخ مشروطه خیال خام مستبدان بوده است. اما آیا اولتیماتوم عین الدوله در مردم تبریز تاثیری خواهد کرد؟

تکلیف آخر مستبد



مجاهدان صدر مشروطه

محمدعلیشاه می گفت: «در محل شما هستید! باید دست و پا بکنید... فشنگ و تفنگ و گلوله و توپ با ۱۰۰ اسوار فرستاده شد... تکلیف آخری! است! که نوشتم!»

عین الدوله به تبریز اولتیماتوم داد که تسلیم شوند.

مجاهدان تبریز در پاسخ اولتیماتوم عین الدوله مبنی بر این که به شهر ریخته و به هیچ کس رحم نخواهند کرد، به پیروی خود از امام حسین علیه السلام پاسخی نوشته کلام آن سالار شهیدان را در نامه آورده و به باغ صاحب دیوان برای عین الدوله فرستادند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۷۱: «در مقابل اظهارات حضرت والا! جز تکرار این فرمایش حضرت فخرالمجاهدین، سیدالشهداء، علیه افضلُ الثناء جوابی نداریم که: اذا كانتْ الابدان للموت أنشأتْ فقتل المرء لله بالسيف اجمل.»

ترجمه: «اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده، چه خوش تر که آدمی در راه خدا با شمشیر کشته شود.»

«از این قبیل التیماتوم‌ها گوش ملت پر شده! دیگر حالت پذیرایی این تهدیدات را ندارند. منتظر اقدامات فعلی هستیم.»

آن که در بحر قُلُزم است غریق چه تفاوت کند ز بارانش.»

روز اول مهر تلگرامی از محمدعلیشاه به عین الدوله رسید که در آن تأکید شده بود که باید کار شهر ۲ روزه خاتمه پذیرد.

محمدعلیشاه امید زیادی به این روز بسته بود و آن را آخرین روز ایستادگی تبریز می‌خواند. اما مردم تبریز که از مقاومت مجاهدان نیرو و

روحیه گرفته بودند، بدون توجه به این تهدیدها، برای جانبازی هر چه بیشتر آماده می‌شدند.

ظهر روز پنجشنبه دوم مهر مهلت اولتیماتوم ۴۸ ساعته عین‌الدوله پایان یافت. ستارخان برای یادآوری تمام‌شدن مهلت، چند تیر توپ به سنگرهای دولتی شلیک کرد ولی از آنها پاسخی نرسید.

فردا جمعه، سوم مهر، ۲ روز قبل از فرا رسیدن ماه مبارک رمضان، بمباران شهر تبریز آغاز شد و تا غروب ۵۴۰ گلوله توپ بر شهر بارید. یکی از سخت‌ترین جنگها و مقاومت‌های تبریز همین جنگ سوم مهر ۱۲۸۷ بود.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۷۳: «چهارده توپ از سه جایگاه، دشت شاطرانلو، دامنه کوه سرخاب، و آنور پل آجی، گلوله می‌بارانیدند. از اینسوی توپهای شهر نیز از چند جا به پاسخ پرداختند.»

انقلاب مشروطیت ایران، م.س. ایوانف ص ۵۵: «گارتوویک سفیر روسیه در ایران، روز ۲۱ اکتبر سال ۱۹۰۸ (۲۹ مهر ۱۲۸۷) گزارش داد که فرمانده توپخانه ستارخان، ملوان روسی کشتی زره‌دار پاتومکین است که از راه رومانی و طرابوزان به ایران آمده است.»

در این جنگ نیروهای دولتی نیز تماماً از همه سوبه شهر حمله کردند. ابتدا توانستند از همه سو پیشروی کنند. کار بر مردم و مجاهدان تبریز سخت شد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۷۳: «چهار ساعت کمابیش تنها گلوله باران توپ در کار بود... دو ساعت به ظهر آواز شیپور از دوچی آگاهی پیشرفت را داد. و ناگهان از سراسر سنگرها از سر خیابان گرفته تا پل آجی، جنگ و شلیک آغاز شده هنگامه‌ای برپا گردید که کسی که ندیده با گفتن نخواهد دریافت.»

از یک طرف شجاع نظام با پانصد سواره و سرباز مرندی و شاهسون، با طبل و شیپور به سنگرهای بازار حمله کردند، قزاق‌ها هم از پشت بام بازار پیشروی می کردند. همزمان، لشکرگاههای دشت شاطرانلو از سر مارالان و از بالای خیابان فشار می آوردند.

آن روز می خواستند هرطور شده امیرخیز را از میان بردارند. یکی از سوی پل آجی، که سپاهیان ماکو چون سیل راهی شده بودند، دیگر از سوی دوچی از جلو و از چپ و راست دیوارها را شکافته تا نزدیکی انجمن حقیقت پیش آمده بودند.

آنچه زور می داشتند بکار می بردند. خود رحیم خان تفنگ برداشته به جنگ برخاسته بود و با سواران خود از راه دروازه دوچی تاخت آورده بود و توپ به سنگرهای مجاهدان می انداخت!

در گرماگرم این کشاکش‌ها سالار ارفع با دسته‌های خود از سواره و سرباز، همراه تفنگداران قراملک، و «اُسکو»، از راه «هکماوار» و «آخنی» پیش می آمدند.

به هر کوچه که دست می یافتند، تاراج می کردند و پیش می رفتند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۷۴: «سی هزار تن، از یکسو، پانزده هزار تن از سوی دیگر به جنگ پرداخته، گلوله بر سر یکدیگر می بارانند و گاهی آتش باران، تندی می گیرد. دست کم در هر دقیقه چهل هزار تفنگ تھی می شود و غرش های توپ و آوای نارنجک نیز در آنها درمی آمی زد. چه بسا زخمی یا کشته که به دیده برمی خورد، چه بسا ناله ها و گریه ها که شنیده می شد، چهره ها برافروخته، چشم ها از اینسو و آنسو در جستجوست. کسی نمی داند از پس آن کشاکش چه نمایان گردد.»

براستی برای لحظاتی، این نگرانی در وجود هر کسی می افتاد که نزدیک است آخرین سنگر جنبش مشروطه خواهی هم جمع شود. از آنطرف دشمن هم نیرو گرفته سردسته های دشمن مژده پیروزی به عین الدوله و یا به سپهدار می فرستادند. ولی از اعماق بیم و ترس، شعله مقاومت، می درخشید.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۷۶: «نخستین مژده از رزمگاه بازار رسید... حسین خان با مجاهدان، دولتیان را شکسته و بازپس رانده اند!

شیپورهایی که دشمن به نشانی فیروزی نواخته بود به دست مجاهدان افتاد.

بعد از آن، مژده چیرگی از خیابانیان رسید که دشمن را از هر سو بازپس رانده‌اند.»

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۷۶: «سردار و همراهان او نیز در امیرخیز، با همه انبوهی که دشمن می‌داشت و آن پافشاریها که می‌نمود، در سایه دلیری و ایستادگی، همه را پس نشان‌دند. سپاه ماکو با آن دلیری که می‌جنگیدند و با آن گلوله‌باران سخت که می‌نمودند و با همه پیشرفتی که یافتند خود را به شهر نتوانستند رسانند... این است داستان یک روز دیگر از روزهای بیمناک تبریز. این است نتیجه اولتیماتوم عین‌الدوله.»

مقاومت سرسختانه مجاهدان باعث شد که نه تنها جلوی پیشروی‌های آنها گرفته شود بلکه با شکست رسواکننده‌ای روبه‌رو شوند و با بیش از ۳۰۰ تلفات عقب‌نشینی کنند. از مجاهدان حدود ۳۰ تن به شهادت رسیده بودند.

از این جنگ به بعد، در اثر شکست قوای دولت در سوم مهر، دوره جدیدی در تاریخ جنگهای تبریز گشوده شد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۷۸: «مردم تبریز از ترس درآمده این دانستند که یک شهری چون درفش مردانگی برافراشت، دست یافتن به آنجا کار بس دشواری می‌باشد.

هواداران دولت نومید شدند. نام عین‌الدوله خوار گردید...

انجمن سعادت از استانبول، به همه جا مژده فیروزی تلگراف کرد. از آنسوی همه امیدهای شاه و دربار بر باد رفت.»

سپهدار تنکابنی از دولت کناره می گیرد

از این پس، حمله‌های صاعقه‌آسای مجاهدین پیروزمند، یکی پس از دیگری، دشمن را درهم ریخته‌تر و ناامیدتر می کرد. روز ۹ یا ۱۰ مهر بود که سپهدار تنکابنی از کار دولتی کناره گرفت و به ستارخان پیغام فرستاد که قصد دارد به تبریز وارد شده به این جنگ خانگی خاتمه دهد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۸۰: «آزادیخواهان... گفتند این لشکرهای دولت که گرداگرد تبریز را گرفته، اگر چند برابر هم باشد به شهر دست نیابد. در شهر نیازی به یاری سپهدار نیست. اگر او می خواهد کاری انجام دهد، به تنکابن رفته از آنجا بیرق آزادیخواهی را بلند کند که یاری بهتر آن خواهد بود. این پاسخی است که سردار و سالار دادند.»

شب جمعه ۱۷ مهر مجاهدان به قلب سپاه عین‌الدوله شیخون زدند و تا نزدیکی چادر خود او پیشروی کردند و پس از ۳ ساعت نبرد پیروزمند، بدون آسیب، به قرارگاههای خود بازگشتند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۸۲: «این پیروزی در نیروهای دولتی سخت تاثیر گذاشت و به یکباره دل‌های ایشان را پراز ترس و نومیدی گردانید.»

بعد از این حمله شبانه و به هم خوردن تعادل نیرو و توان رزمی به سود مجاهدان، اندیشه فرار از جبهه در سر سرکردگان و سربازان قوای دولتی رخنه کرد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۸۲: «هر شبی یک دسته از آنان گریخته خود را بیرون می انداختند. عین الدوله در کار خود درمانده، نومیدانه روز می گذاشت.»

مجاهدان با یک شکست دیگر به سپاه ماکو، پیروزی بزرگتری را نصیب مشروطه خواهان کردند. سپاهیان ماکو دشمنان هراس انگیزی بودند که راه جلفا را گرفته و از ورود کالا و نفت به تبریز جلوگیری می کردند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۸۲: «دسته ای (از سپاه ماکو) یکه تازان پل (آجی) را گذشته در اینسو کاروانسرا و خانه های روسی را پناهگاه خود کرده بودند. دو ساعت از روز گذشته ناگهان جنگ آغاز شد. مجاهدان بستر جویها و سبزه زارها را سنگر گرفته و جنگ کنان پیش می رفتند. این یکی از خونریزترین پیکارها بود. دو یست یا سیصد مجاهد در برابر هزار تن می جنگیدند. هفت ساعت هنگامه برپا بود. هنگامه ای که هر کس دیده هرگز فراموش نخواهد کرد. سرانجام مجاهدان توانستند نیروهای جرار سپاه ماکو را جاکن کرده و فراری دهند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۸۳: «سی و هفت تن از سپاه ماکو از پا افتادند تنها ۴ تن توانستند گریخته نیمه جانی بدر برند... چون اینان از

میان برخاستند دسته‌های آن ور رود ایستادگی نتوانسته رو به گریز آوردند.»

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۸۳: «سراسر لشکرگاه (سپاه ماکو) را ترس فراگرفت و یکساعت نکشید که از آنجا نیز رخت بر بستند. در این گیرودار سردار خود را به رزمگاه رسانید از مژده فیروزی شادمان گردید. یک جوان مجاهد که حسین خان نام داشت در این جنگ بسیار دلیری و جانفشانی بخرج داد.

سردار به حسین خان که این فیروزی نتیجه دلیری او می‌بود مهربانی بسیار نمود.»

جوانمردی ستارخان

یک نمونه رفتار مجاهدوار ستارخان در این صحنه گزارش شده این هست. ستارخان مانع غارت اموالی شد که سپاه ماکو از کاروانهای بازرگانان به‌زور گرفته و انبار کرده بودند.

تهاجم بعدی به محله مرتجعان دوچی بود. روز ۲۰ مهر مجاهدین به محله دوچی حمله بردند و سرانجام پس از چندین نبرد پیگیر محله دوچی را به‌زانو درآوردند.

سرکرده‌های دولتی مثل رحیم‌خان و شجاع‌نظام از همین محله دوچی، در محلات مشروطه‌نشین رخنه می‌کردند.

در اثر تهاجم مجاهدان، میرزا حسن مجتهد، میرهاشم، رحیم خان، شجاع نظام و باقی سران جریان مشروعه و سرکردگان دولتی مقیم این محله به باسمنج در چند فرسنگی تبریز گریختند و محله به تصرف مشروطه خواهان درآمد.

حالا شهر تبریز یکپارچه به دست آزادیخواهان افتاد.

نمونه دیگری از رفتار جوانمردانه و انسانی آزادیخواهان و سردارشان ستارخان بخشش و چشم پوشی و پرهیز از رفتار انتقام جویانه نسبت به مردم محلات دوچی و سرخاب بود.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۹۵: «ستارخان و باقرخان و انجمن ایالتی، دشمنی ها که کسانی با آزادیخواهان کرده بودند، این زمان به همه آنها پرده کشیده، دنبال نکردند. با مردم دوچی و سرخاب و ششگلان مهربانی بسیار نمودند. مردم قراملک که زینهار خواسته بودند، سردار زینهار داده از گذشته چشم پوشید.»

جلوگیری از آزار مردم در جنگ

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۸۴: «گذشته از سپارشهای پیشین، در شهر جار کشیدند که هر کسی از آزادیخواهان که یکی را بیازارد کیفر سختی خواهد دید. نیز کسانی از سوی سردار و سالار به دوچی و ششگلان گمارده شدند که مبادا از سردستگان در آنجا به مردم آزاری پردازد.»

در سایه این رفتار انسانی بود که هرگاه ستارخان به جایی وارد می‌شد مردم با شادی بسیار به تماشایش می‌ایستادند و در چند جا گوسفند زیر پایش سر می‌بریدند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۰۹: «یکی از پیشامدهای آبانماه بود که از استانبول، ایرانیان نشانی یا مدالی برای ستارخان فرستاده بودند و میر تقی قلیچ، با موزیک و شادی آن را به امیرخیز برده و به سینه او زد.»
به دنبال گریز عوامل ارتجاع و اشرار دولتی از تبریز، عین‌الدوله نیز که در باغ صاحب‌دیوان در نزدیکی شهر مستقر بود از ترس پیشروی احتمالی نیروهای آزادیخواه به باسمنج عقب نشست.

وقتی خبر این گریزها به محمدعلیشاه رسید، فردای آن روز (سه‌شنبه ۲۱مهر) تلگرامی به عین‌الدوله فرستاد و در آن تأکید نمود که یا آخوندها را به شهر برگردان و در اسلامیه بنشان و یا از والی‌گری آذربایجان کناره‌گیری کن. عین‌الدوله که منتظر فرصت بود فوراً کناره‌گیری کرد و نیروهای دولتی بدون سرکرده ماندند.

روز چهارشنبه ۲۲مهر، پس از کناره‌گیری عین‌الدوله و رحیم‌خان و شجاع‌نظام مرندی اجازه بازگشت از محمدعلیشاه خواستند؛ با این شرط که به محض نیاز به آنها، برگردند. آنان با کالاها و اموالی که غارت کرده بودند به خانه‌های خود بازگشتند.

برای والی‌گری آذربایجان (عبدالحسین میرزا) فرمانفرما برگزیده شد و چون آمدن او به طول انجامید، فرماندهان دولتی از عین‌الدوله خواستند که تا آمدن او سپاه را بدون سرپرست نگذارد و او پذیرفت که دوباره به کار برگردد.

شهر تبریز که یکپارچه به دست مجاهدین درآمد، دوباره نظمیه، عدلیه، بلدیه و معارف باز شد. تلگراف‌خانه هم دوباره بکار افتاد. به این ترتیب مقاومتی که در دل هزاران خوف و خطر با ۲۰ مجاهد جان‌برکف از محله امیرخیز آغاز شد، در پرتو اراده مجاهدان تبریز و سردارانشان ستارخان و باقرخان و کمکهای کارساز آزادیخواهان قفقاز، به چنان اوجی رسید که آن ۲۰ تن به ۴۰ هزار تن مجاهد رسیدند و ورق را برگرداندند.

مجازات شجاع نظام مرندی

بعد از آزاد کردن تبریز، نوبت تهاجمات مجاهدین به مزدوران استبداد و ارتجاع رسید. یکی از مزدوران خونریز استبداد و ارتجاع، که توسط حیدرخان عمواغلی به سزای جنایات خود رسید، شجاع‌نظام مرندی بود. که پس از شکست‌های مکرر نیروهای دولتی از مجاهدان تبریز، به مرند برگشت و در اطراف مرند به غارت کاروانها پرداخت.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۸۴: «شجاع نظام لشکرگاه زده از سراسر آن پیرامون‌ها سوار گرد می‌کرد و چنین آگاهی داده که هر که نیاید خانه‌اش را تاراج خواهد کرد.»

هر کاروانی که از تبریز یا جلفا می‌رسید، چهارپا و کالا همه را نگه می‌داشت و پروای خودی و بیگانه نمی‌کرد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۷۸۴: «کسانی از بازرگانان انگلیسی و اتریشی به سراغ کالاهای خود رفتند. پاسخ می‌داد که با دستور تهران آن کار را می‌کند. پیداست که دربار قاجاری چه اندیشه شومی در سر می‌داشت.

محمدعلیشاه که در برابر جنبش تبریز عاجز شده بود، از طریق مزدورانی مثل شجاع نظام، به این قبیل اقدامات تحریک‌آمیز دست می‌زد تا بهانه دخالت به دست بیگانگان بدهد.»

حیدرخان عمواوغلی که بعد از بمباران مجلس به قفقاز رفته و اکنون در تبریز به مجاهدین کمک می‌کرد با استفاده از مهر یکی از افراد دوچی که دوست شجاع نظام بود برای مجازات شجاع نظام خونریز و غارتگر، اقدام کرد.

یک جعبه که روی آن نوشته شده باشد، برسد به دست شجاع نظام؛ حیدرخان بمب را در جعبه‌ای جاسازی کرد و بعد از بسته‌بندی و زدن مهر مزبور بر آن، آن را از طریق پست برای شجاع نظام فرستاد.

روز پنجم آبان جعبه به مرند رسید و با باز کردن آن، بمب منفجر شد و شجاع نظام و پسرش و یکی از سران قوای او کشته شدند. روز ۶ آبان خبر به تبریز رسید و شهر یکپارچه شادی شد.

پیروزیهای مجاهدین

در ماه آبان، سلماس و مرند توسط قوایی که ستارخان برای تصرف آنها فرستاده بود تسخیر شدند. در شب ۱۷ آذر، خوی نیز به تصرف نیروهای مشروطه خواه درآمد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۰۵: «تبریز چند دسته بیرون فرستاد... دسته نخست بر سر سلماس رفته با فیروزی آنجا بگشادند. آرونق و انزاب که در پهلوی تبریز نهاده... سردار دسته‌ای را از مجاهدان بر سر او فرستاد... و در آنجا بیرق آزادیخواهی برافراشتند. سلماس و خوی به دست اقبال السلطنه خونریز بود و او امیر امجد را به حکمرانی آنجا فرستاده بود.

لیکن مجاهدان پروا ننموده یک ساعت پیش از سفیده بامداد، به سلماس تاخته جنگ کنان به شهر درآمدند.»

در این هنگام که خبر پیروزی‌ها به تبریز می‌رسید شهر تبریز در حاکمیت مجاهدان، از ایمن‌ترین شهرها و مردم آن در آسودگی و فراوانی به سر می‌بردند.

کتاب آبی، گزارش مستر راتسلاو جنرال کنسول انگلیس در نامه به سفیر انگلیس در ۲۷ آبان ۱۲۸۷:

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۰۸: «در درون شهر ایمنی هر چه بهتر برپاست. و راستی کوی مسیحیان و بیگانگان چندان ایمن و آسوده است که تا کنون هر گز نبوده... همه بیگانگان از رفتار و کردار آزادیخواهان خوشنودی می‌نمایند. جز روسیان کسی سخن از ترس نمی‌راند.»

در تهران چه می‌گذشت

با چرخیدن اوضاع به سود انقلاب و قدرت گرفتن تبریز و قطب سازش‌ناپذیر انقلاب، باز میوه‌چینان و کارگزاران سیاست استعماری روس و انگلیس برای جلوگیری از تعمیق انقلاب و حفظ منافع خود در پی آن برآمدند که شاه را به اتخاذ رفرم‌هایی برای فرو نشاندن مخالفتها وادارند.

محمدعلیشاه نیز که حاکمیتش را رو به سقوط می‌دید باز به فکر استفاده از میوه‌چینان، به‌ویژه ملایان مرتجع افتاد و فتنه‌گشودن دارالشورای کبرا را به‌راه انداخت.

سابقه امر این بود که وقتی در دوم تیرماه مجلس را توپ‌باران کرد، قول داد که تا ۳ ماه دیگر آن را باز خواهد کرد. بعد از ۳ ماه، روز دوم مهر باز شاه فرمانی به نام صدراعظم منتشر کرد و درش اعلام کرده بود که مجلس

روز ۲۳ آبان باز خواهد شد. در آن فرمان تأکید شده بود که مشروطه "بر وفق شرع انور" خواهد بود و تبریز در انتخابات مجلس شرکت نخواهد کرد مگر این که «اشرار آنجا قلع و قمع شوند».

روز ۱۶ آبان برای گزینش نمایندگان مجلس نشستی در باغشاه برپا شد. وقتی در این باره سخن آغاز شد شیخ فضل‌الله نوری، طبق بندوبست قبلی با شاه، فریاد برآورد که مشروطه "با شریعت" سازگار نیست و مردم ایران چنین مشروطه‌ای را نمی‌خواهند، سپس تلگرام‌های زیادی را نشان داد که از شهرهای مختلف حتی تبریز به این مسأله اشاره کرده بودند.

شیخ نوری که در همه حرکت‌های آزادی‌ستیزانه محمدعلیشاه همراه او بود، در اینجا نیز برای نجات او از معضل بازگشودن مجلس بر چلوار بزرگی "عریضه" ای نوشت که در آن از شاه خواسته شده بود که "از مشروطه چشم پوشد و به ایران بازنگرداند". همه حاضران در آن نشست عریضه را امضاء کردند.

در ۲۸ آبان نیز نشستی با حضور عده‌یی از اوباش وابسته به دربار و شیخ نوری تشکیل شد که محمدعلیشاه نیز در آن حضور داشت. در آن نشست نیز "عریضه" مشابهی امضاء شد و به همراه دست‌خطی از شاه چاپ و منتشر گردید.

محمدعلیشاه با توسل به آن طومار و عریضه پاسخی نوشت و آن را به چاپ رسانده و در شهر منتشر کردند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۲۸: «جنابان مستطابان حجج اسلام سلمهم الله تعالی عزم ما همه وقت به تقویت اسلام و حمایت شریعت حضرت نبوی... بوده و هست. حال که مکشوف داشتید تأسیس مجلس با قواعد اسلامی منافست و حکم به حرمت دادید و علمای ممالک هم به همین نحو کتباً و تلگرافاً حکم بر حرکت نموده‌اید. در این صورت ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان، هم چو مجلس نخواهد شد. محمدعلیشاه قاجار.»

ولی همزمان با صدور این نامه خوش خیالانه که گویی ملت درخواست کرده که مجلس شورا ضروری نیست، از آنجا که خود شاه و حامیان استعمارگر و مرتجعان همدستان می‌فهمیدند که این حيله جز مایه ریشخند مردم نخواهد شد دجالگرانه تصمیم به ایجاد مجلسی به نام "مجلس شورای کبرای دولتی" گرفتند که مرکب از اعیان و اشراف و درباریان باشد.

محمدعلیشاه در ۸ آذر مجلسی به نام "مجلس شورای کبرای دولتی" مرکب از اعیان و اشراف و درباریان به وجود آورد تا جانشین مجلس شورای ملی شود این مجلس شاه فرموده تا مدت‌ها هفته‌یی ۲ نشست داشت ولی به علت بی‌تاثیر بودن این ترفند بعد از مدتی تعطیل شد.

حقیقت این بود که در اثر مقاومت‌های تبریز در برابر محمدعلیشاه، و این که هیچ‌یک از نیروهایش نتوانسته بودند از پس مشروطه خواهان تبریز بر بیایند، تغییر تعادل قوا در تهران نیز تأثیر کرده بود.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۲۹: «محمدعلی میرزا خوار شده و هوادارانش نیز از سستی کار او آگاه گردیده‌اند... سید علی آقا یزدی که از ملایان بدخواه مشروطه بود، در آذرماه به عبدالعظیم رفته در آنجا بست نشست و بیرق مشروطه خواهی افراشته... همچنین صدرالعلماء و دسته‌های دیگری به شیوه دیرین خود به سفارت عثمانی پناهندگی و در آنجا انبوه شده به بازگشتن مشروطه کوشیدند.»

نفرت از شیخ فضل‌الله نوری که در این دوره با تمام قوا به همدستی با محمدعلی میرزا می‌پرداخت و بیش از هر کسی در جنایات او دست داشت، به جرم همدستی‌های جنایتکارانه‌اش با دربار روز ۱۹ دی از سوی یکی از آزادیخواهان تهران به نام کریم دواتگر مورد تهاجم قرار گرفت.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۳۰: «روز آدینه حاجی شیخ فضل‌الله به دیدن کسانی رفته بود، شب چون به جلو خان عضدالملک رسیده پیاده گردید، یکی از سوی جلو پیش می‌آمد شش لول خود را کشیده تیری بسوی او انداخت.»

چند تیر دیگر هم انداخت که به میرزا حاجی دماوندی رسید. همراهان شیخ فضل‌الله به سر ضارب ریختند، او هم یک گلوله از زیر گلولی خود زد. که از استخوان گونه بیرون جهید.»

هر چه نامش را پرسیدند پاسخ نداد. تنها از مهرش دانستند که کریم است. فردا جستجوهای کرده دانستند که پیشه دواتگری داشته است.

اما شیخ فضل‌الله نوری از این مهلکه جان به در برد و تیر کارساز نشد. کریم دواتگر نیز تا زمان فتح تهران در زندان بود.

اما در آذربایجان، پس از یک دوره پیروزی‌هایی که آزادیخواهان به دست آوردند، باز تهاجم نیروهای دولتی به تبریز آغاز شد. استبداد به خوبی دریافته بود که مقاومت تبریز دیگر شهرها را نیز علیه استبداد برمی‌انگیزد. از این رو تمام نیرویش را برای خاموش کردن تبریز بکار گرفت.

در حقیقت محمدعلیشاه از هر نیرویی که امکان داشت برای سرکوبی مقاومت تبریز استفاده کرد. این بار نوبت صمدخان بود که بختش را بیازماید.

دومین مرحله جنگهای تبریز با تهاجم صمدخان شجاع‌الدوله به تبریز شروع شد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۱۸: «صمدخان و خاندانش سالها در مراغه فرمانفرمایی داشته سواران و سربازان آن پیرامون‌ها سپرده به ایشان می‌بود... محمدعلی میرزا به او لقب شجاع‌الدوله داده از تهران

فرستاده بود که بیاید و سواران و سربازان مراغه و آن پیرامونها را گردآورد و به سر تبریز برد و ریشه مشروطه را براندازد.»

اولین جنگ آزادیخواهان با نیروهای صمدخان در یکم دیماه در کوه‌های پیرامون خانیان رخ داد. نیروهای صمدخان بیش از ۴هزار تن و سپاه مجاهدان، به سرکردگی محمد قلیخان آغبلاغی و حاجی خان قفقازی، هزار تن بودند. در این جنگ نیروهای آزادیخواهان شکست خوردند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۲۱: «این شکست نخستی بود که مجاهدان از صمدخان یافتند. چون آگاهی از آن به تبریز رسید به آزادیخواهان بسیار گران افتاد. از آنسوی بدخواهان مشروطه که در شهر فراوان می‌بودند باز به جنب و جوش افتادند... در همین روزها رحیم‌خان چلیپانلو هم با سواران و سربازان قره‌داغ، به لشکرگاه عین‌الدوله پیوسته بود.

از تهران هم محمدعلیشاه، سپاه و قورخانه به باسمنج می‌فرستاد. بدینسان مجدداً نیروهای استبداد گرد آمده و برای حمله‌ی دیگری به تبریز آمادگی می‌یافتند.»

آیا مقاومت آزادیخواهان این بار هم از پس تهاجمات نیروهای استبداد بر خواهد آمد؟ این سؤالی است که در بخش آینده به پاسخ آن می‌پردازیم.

طعم آزادی

پیوستن ارمنیان به ستارخان



گروهی از مجاهدان ارمنی



گروهی از اعضای فدراسیون انقلابی ارمنی، دانشناسوتیون و همراهان آنان در تبریز ۱۸۹۷م

در جبهه آزادیخواهان نیز آمادگی‌هایی برای مقابله با مزدوران استبداد صورت گرفت. از یک طرف دسته‌هایی از روستاییان از شهرهای مختلف آذربایجان مثل سلماس و خوی و تبریز سلاح گرفته و به مجاهدان پیوسته بودند از طرف دیگر، فداییان ارمنی نیز برای تقویت مجاهدان به تبریز آمده بودند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۲۵: «در

همین روزها یک دسته ارمنی که کمیته «داشناقسیون» به پیروی از کمیته سوسیالدموکرات روسی، از قفقاز فرستاده بود به سردستگی کری خان به تبریز رسیدند...»

به دنبال ضربه سختی که روز هفدهم دی، مجاهدان تبریز و نیروهای ارمنی به نیروهای صمدخان شجاع الدوله وارد آوردند، روز ۱۹ دیماه صمدخان با تمامی نیروهایش به تبریز حمله کرد.



تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۳۸:
«صمدخان روز شنبه همه نیروی خود را به کار انداخته، نزدیک نیمروز... به تاخت می پردازد. جنگ بس بزرگ می گردد و خود سردار سوار شده به رزمگاه می شتابد.

یکساعت به غروب مجاهدان به یکبار بیرون

تاختند و جنگ کنان آنان را پس نشانده ۱۱ سگ از دست ایشان گرفتند.

روز شانزدهم بهمن باز نیروهای صمدخان حمله سختی را آغاز کردند.

در این جنگ، عین الدوله سپاهیان باسمنج را هم به یاری صمدخان فرستاده بود. سواران رحیم خان چلیپانلو هم در آن همدستی داشتند.»

این تهاجم بزرگ از سوی قوای دولتی به تبریز نیز، با کشته شدن ۱۴۰ نفر از دولتیان پایان یافت. در ابتدای این جنگ، گروه‌هایی از مجاهدان در منطقه‌یی به نام خطیب، در محاصره نیروهای دولتی قرار گرفتند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۴۲: «لیکن همان هنگام، ناگهان دو سپهسالار آزادی، با دسته‌ای از جنگجویان گرجی و ارمنی از راه رسیده بی آن که فرصتی دهند سپاهیان دشمن را که تیپ تیپ پراکنده و هر صد و یا پنجاه تن از ایشان چند مجاهدی را گرد فراگرفته بودند، به باد گلوله گرفتند و باز پس رانند. بدینسان لشکری که چیره بود اکنون خود را زبون می‌دید.

تلگرام انجمن: «صد و چهل تن از استبدادیان مقتول، مغلوبین مراجعت! ملت غالب! انجمن!»

در این روزها هیچ خوار و بار به شهر در نمی‌آمد. دولتی‌ها راه را بسته بودند رحیم خان راه جلفا را بسته بود. گندم و جو و برنج بسیار گران شده بود.

رحیم خان که در منطقه الوار اردو زده بود هم راه جلفا را می‌بست و هم به مردم ساو آلآن و میان و آبادی‌های نزدیک آزار می‌رساند. به همین دلیل ستارخان تصمیم گرفت به اردوی رحیم خان حمله کند.

یک روز سخت مجاهدان

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۴۶: «روز سوم اسفند سردار همراه کسانی از دلیران گرجی و ارمنی، با دسته‌هایی از مجاهدان از شهر روانه گردیدند و به جنگ پرداختند. امروز روز خطرناکی بود. ستارخان در جنگ به محاصره افتاد در تنگنا مانده بود. اما بار دیگر یک گُردی (یعنی قهرمانی) از ستارخان نمودار گردید.»

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۴۷: «سردار با دسته اندکی از دلیران ارمنی و گرجی از دیگران دور افتاده در تنگنا مانده بوده. سواران (دشمن) می‌خواستند راه او را ببندند. و هر گاه توانستندی دستگیرش گردانند.» خونریزی سختی رخ می‌داد. اما سردار با رشادت از محاصره بیرون آمد.

روز ششم اسفند یکی از خویشان محمدعلیشاه به نام ارشدالدوله به دستور محمدعلیشاه به‌عنوان فرمانده قشون دولتی به نزدیکی تبریز رسید و با کمک صمدخان از روز پنجشنبه ششم اسفند، تهاجم تازه‌یی را به تبریز آغاز کردند. در ابتدا با توپ‌باران سنگین بر روی شهر، نیروهای دشمن پیروزی به دست آورده و با طبل و دهل وارد شهر شدند و پیشروی در شهر را آغاز کردند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۵۰: «مجاهدان پراکنده و پریشان تا چهار بخش (یکی از کویهای تبریز) پس نشستند کم‌کم خبر در شهر پراکنده شده آشفته‌گی در کارها پدید آمد.»

از حاج محمدعلی بادامچی شنیدند گفت: «آن روز من پیش ستارخان بودم. چون جنگ برخاست او با دوربین خطیب را می‌پایید یکبار دیدم بانگ برآورد: «اوشاقلری قیر دیلر» (بچه‌ها را کشتند). این گفته، داد زد: رشید زودباش اسب بیار... سوار شده به تاخت روانه گردید.

در هر گوشه‌یی که سردار خود را می‌رساند، فریاد «سردار گلدی» (سردار آمد) که برمی‌خاست خون‌ها می‌جوشید.»

نیروبخشی ستارخان به مجاهدان

قهرمانی ستارخان در آن روز، صحنه را چرخاند و به تدریج نیروهای مجاهد به شور و خروش خودشان افزودند تا بالاخره جنگ به سود مجاهدان به پایان رسید.

روز جمعه چهاردهم اسفند بار دیگر همه نیروهای دولتی به‌طور متحد به تبریز حمله کردند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۵۸: «امروز جنگ از هر سو آغاز شده بود. از شام غازان و سردرود نیز سپاهیان صمدخان پیش آمده جنگ می‌کردند، از بارنج و باسمنج ارشدالدوله و عین‌الدوله به کار پرداخته بودند، همچنین رحیم‌خان از سوی پل آجی جنگ می‌کرد، از شش جا توپهای دولتی گلوله به شهر می‌بارانید.»

تا نيمروز، هکماوار و آخونی و خطيب، همگی به دست کسان صمدخان افتاد.

در اين صحنه هم جانفشانی ستارخان و بی‌باکی او بر مردم و یاران مجاهدش تأثير کرد و ديگران را به جانبازی و مقاومت واداشت.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۶۲: «پیش آمدن صمدخان، نزد ستارخان چندان بیمناک نمی‌بود و شاید مایه خوشنودیش نیز می‌شد... این خود شیوه جنگی او می‌بود که دولتیان را به درون شهر کشانیده در پیچ و خم کوچه‌ها و کوچه‌باغها، به تنگنا انداخته از آنها کشتار کند و چنان که دیده‌ایم بارها این کار را کرد.»

برخی از سایر جانبازان



شیخ علی اصغر لیلوایی

در اثر جانبازیهای مجاهدانی که از سردارشان جرأت و شجاعت می گرفتند و در نتیجه دلیریهای مجاهدانی هم چون حاجی «علی عموی» کهنسال، و مشهدی محمدعلیخان و اسدآقا و حاج حسن آقا کوزه کنانی، و صدها مجاهد دیگر، سرانجام صمدخان و قوایش و همچنین شجاع الدوله و تمامی سرکردگانش، با خفت و خواری شتابزده پا به گریز نهادند.

آن روز مشروطه خواهان همگی به تلاش برخاستند... از آنان، نامهای حاج شیخ علی اصغر لیلوایی و شیخ محمد خیابانی و میرزا اسماعیل نوبری و میرزا محمدتقی طباطبایی و میرزا احمد قزوینی در ناله ملت شمارده.

از پیشتازان و دلیران نیز نامهای بسیاری در ناله ملت آورده: حاجی خان فرزند علی مسیو، نایب محمد خیابانی، مشهدی میرکریم مجاهد، حسین نام، جوانی از تفنگچیان ارگ، آقای ابوالسادات، مشهدی محمدعلی ناطق،

یارمحمدخان کرمانشاهی، حسین خان کرمانشاهی، عباسقلیخان سرتیپ، علی اکبر خان مینالو.

بعد از این پیروزی آزادیخواهان و شکست نیروهای دشمن به ویژه صمدخان، دشمن به این نتیجه رسید که فتح تبریز امکان ندارد، بنابراین



مستر باسکرویل

باید که راههای ورود خواروبار و کالا به شهر را کاملاً ببندند و شهر را از گرسنگی به ستوه بیاورند.

مردم تبریز هم به جنب و جوش بیشتری درآمدند و برای مقاومت در برابر دشمن، به مشق نظامی مشغول شدند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۶۹: «از هیجدهم اسفند

۱۲۸۷ پسینها بازارها را بسته خواهندگان گروه گروه در سرباز خانه گرد می آمدند.»

در همین روزها یکی از معلمان آزادیخواه و پرشور مدرسه آمریکایی تبریز به نام مستر باسکرویل، که شیفته مبارزه جانانه مجاهدان تبریز بود با شاگردانش که زبان انگلیسی می آموختند، به سرباز خانه آمدند تا در کار مشق نظامی کمک کنند.

در اواسط اسفند سال ۱۲۸۷ شهرهای مرند و جلفا از دست آزادیخواهان خارج شد.

رحیم خان چلیپانلو با اشرار خود اول صوفیان را گرفت، بعد به سوی مرند آمد، پسر شجاع نظام هم که در ماکو بود از سوی دیگر به سوی مرند آمد. عده آزادیخواهان کم بود ایستادگی نتوانستند.

دو تن از سران آزادیخواهان مرند فرج آقا و بلوری دستگیر افتادند. بلوری به دست پسر رحیم خان به شکنجه بی اندازه دچار گردید.

جنگهای سلماس و خوی:

در سلماس، یکی از آزادیخواهان به نام حاجی پیشنماز و در خوی حیدرخان عمواوغلی با دشمنان مشروطه می جنگیدند. در نبردهای بین نیروهای حیدرخان با نیروهای اقبال السلطنه، جنگهای خونینی در گرفت. پانصد ششصد تن از دو سو کشته شدند.

یکی از آزادیخواهان پرشوری که در جنگهای خوی دلیرانه جنگید و قهرمانانه به شهادت رسید، سعید سلماسی بود. که در میان مردم بسیار محبوب بود.

شهادت سعید سلماسی

سعید سلماسی خطیب و مبارز شهید مشروطیت بود. پدر وی برای تجارت در بادکوبه به سر می برد. سعید در سفر برای دیدار پدرش با اندیشه های آزادیخواهانه آشنا شد. او یک چاپخانه سربی را با خود به تبریز آورد و به ترویج آزادیخواهی پرداخت. با به توپ بسته شدن مجلس سعید به استانبول رفت و در آنجا با حزب



جوانان اتحاد و ترقی آشنا شد. سپس با گروهی از جوانان روشنفکر به آذربایجان برگشت و به مجاهدان مشروطه پیوست.

در قریه سعدآباد، در کنار خوی، اردویی از مجاهدین تحت ریاست مرحوم ابراهیم آقا تشکیل یافته بود. قوای مستبدین در نزدیکی آن در هشرود می بودند. شب هیجدهم اسفند مجاهدین به دستور ابراهیم آقا به مستبدین هشرود هجوم آوردند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۷۶: «سعید از بس خورش جوش می زد آرامش نتوانسته گاهی آواز به «یاشاسون حریت» بلند می کرد. گاهی با مجاهدان به سخن پرداخته می گفت: برادران... خونهای ما پایداری مشروطه است. نام نیک ما را در تاریخها خواهند نوشت. آن قدر از دشمن

کشته و زخم‌دار افتاده بوده که از جریان خون آنها رنگ آب تغییر داشت.»

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۶۹: «شادروان سعید(سلماسی) به آرزوی خود رسیده خونس را در راه آزادی به خاک ریخت.»

اسماعیل امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان: «مرحوم سعید را جوانان آزادیخواه سلماس از ته دل دوست می‌داشتند. تا زنده بود، غالب سوگندهای ایشان به جان سعید بود و بعد از مرگش به روح او.»

از اولین روزهای فروردین، گرسنگی در تبریز شدت گرفت. نیروهای استبداد تمامی راههای منتهی به تبریز را بسته و مانع ورود هر گونه خواروبار به شهر می‌شدند. تبریز با قحطی روبه‌رو شد گرسنگی بیداد می‌کرد و مردم ناچار به استفاده از یونجه شدند.

مصرف یونجه به جای نان

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۶۹: «در این هنگام سبزه‌ها سرافراشته بود. کم‌کم گرسنگان به سبزه‌خواری پرداختند. به باغها ریخته، گیاههای خوردنی به‌ویژه یونجه را چیده می‌خوردند تا سی و چند روز دیگر که راهها باز شد یونجه خوراک بینوایان می‌بود.

هر روز زنان و بچگان دسته‌دسته دستمالها را پر یونجه ساخته برمی‌گشتند.

حاجی جواد در میدان انگج دکان نانوايي می داشت. روزانه از انبار خود ده خروار کمابيش نان پخته به همان بهای پيشين (منی دوازده عباسی) به بينوايان می فروخت.

اين نيکی او کمتر از جانبازی مجاهدان نبود. دشمنان آزادی پول گزافی به حاج جواد پيشنهاد کردند که بگيرد و گندم خود را نهانی به ایشان واگذارد حاج جواد فريب پول را نخورد.

سردار، حاج جواد را به خانه خود خواند و با بودن نمايندگان انجمن به او سپاس گزارد و گفت: «حاج جواد! شما کاری کرده ايد که نه تنها مرا، سراسر مردم ايران را سپاسگزار خود ساخته ايد.»

حاجی جواد گفته بود: «تا گندم دارم نان کرده به مردم خواهم داد. سپس هم تفنگ برداشته با جان خود در راه مشروطه کوشش خواهم کرد.»

زمينه انقلاب مشروطيت، سه خطابه، سيدحسن تقی زاده ص ۷۹: «تاجری مشروطه طلب... يک روز گفت که در کوچه خودمان ديدم شخص فقيری را که نشسته و يونجه می خورد... که آن هم به آسانی به دست نمی آمد. از وی پرسيدم که داداش چه می کنی؟ گفت حاجی آقا يونجه می خوريم و اگر يونجه هم تمام شد برگ درختها را می خوريم و اگر آن هم تمام شد پوست درخت را می خوريم و دمار از روزگار محمدعليشاه در می آوريم.»

دولت مرکزی بر این گمان بود که اگر قحطی ادامه یابد مجاهدان وادار به تسلیم خواهند شد.

انگلیس که از قدرت گرفتن نیروهای انقلابی و قرار گرفتن حاکمیت در دست آزادیخواهان مشروطه بیم داشت، بعد از قرارداد ۱۹۰۷ با روسیه مشترکاً علیه آزادیخواهان عمل می کرد. در ماجرای قحطی تبریز، روس و انگلیس به این فکر افتادند که فشار قحطی بر اتباعشان در تبریز را را بهانه دخالت در ایران و اشغال تبریز توسط روسیه کنند.

آزادیخواهان که دخالت خارجی در ایران را نمی خواستند، تلاش می کردند با هجوم به قوای استبداد راه خواروبار شهر را باز کنند و بهانه را از خارجیان بگیرند.

سراسر روزهای فروردین ۱۲۸۸ بین آزادیخواهان و مستبدان جنگ و درگیری بود.



بریگاد قزاق در تبریز، فروردین ۱۲۸۸

جنگ روز ۳۰ فروردین که به جنگ شام غازان معروف شد از جمله همان تلاشهای مجاهدان برای

باز کردن راه خواروبار

تبریز بود. اما از آنسو هم نیروهای صمدخان و دسته‌هایی از لشکرگاه عین الدوله و رحیم خان برای شکست تبریز تهاجم می کردند.

در این جنگ هم قوای دولتی در برابر دفاع قهرمانانه مجاهدان نه تنها به پیشروی دست نیافتند بلکه به ناگزیر وادار به فرار شدند^۴.

شهادت مستر باسکرویل آمریکایی



در جریان همین جنگ بود که مستر باسکرویل آمریکایی در راه آزادی و مشروطیت ایران به شهادت رسید.

۴ _ رضاشاه از تولد تا سلطنت: «اسماعیل امیرخیزی که دروقایع آذربایجان و جنگ‌های تبریز همیشه همراه ستارخان بوده در کتاب خود می نویسد: شب ۱۳ ذیقعدہ من در اردوی عین‌الدوله در باسمنج بودم چون صدای تفنگ از هرجا بلند شد و جنگ شدت گرفت... یکی از دلایل عقب نشینی مجاهدان تبریز، شدت کار مسلسل قزاقخانه بود که فرماندهی آن رانایب اول، رضا خان به عهده داشت. پس از اتمام جنگ و عقب نشینی تبریزیان، رضاخان به دستورعین‌الدوله به درجه سلطان دومی ارتقاء یافت.»

باسکرویل جوان ۲۵ ساله‌ای بود فارغ‌التحصیل دانشگاه پرینستون آمریکا، که پیش از جنگ‌های تبریز برای آموزگاری در مدرسه آمریکاییان در مدرسه مموریال تبریز به ایران فرستاده شده بود.

باسکرویل از جنب و جوش مجاهدان به جوش آمد و به آزادیخواهان دلبستگی پیدا کرد.

باسکرویل که در آمریکا سپاهی‌گری آموخته بود، تقاضا کرد که به جوانان هواخواه مشروطه آموزش نظامی دهد.

کنسول آمریکا از کار باسکرویل آگاهی یافته دلگیر گردید؛ به او یادآوری کرد که در آمدن به کارهای ایران نافرمانی از قانون آمریکاست،

باسکرویل آشکارا پاسخ داد چون ایرانیان در راه آزادی می‌کوشند، من به ایشان پیوسته‌ام و باک از قانون آمریکا نمی‌دارم.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۹۳: «از این هنگام (باسکرویل) از مدرسه آمریکاییان بریده یکباره به ایرانیان پیوست. سیصدوپنجاه کس تحت آموزش باسکرویل قرار داشتند.»

در هنگامی که نیروهای ستارخان برای تهاجم به شام غازان که یکی از لشکرگاه‌های صمدخان بود آماده می‌شدند، باسکرویل تقاضا کرد که در این جنگ جلودار باشد.

ستارخان که از کشته شدن جوان آمریکایی بیم داشت، تنها به ستایش از او می‌پرداخت و نمی‌خواست که او را در تهاجمات جنگی نیروهای خود

وارد کند. اما او از شوری که برای جنگ با دشمنان آزادی داشت، بی‌اطلاع سردار به نیروهایش فرمان تهاجم داد.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۹۴: «روز دوشنبه سی‌ام فروردین همه مجاهدان در قره آغاج و آخونی گردآمده، از چند سو با شام غازان به کارزار پرداختند. در این روز مجاهدان با شور تازه‌یی بکار درآمده بر آن بودند تا دشمن را از جا نکنند از پاننشینند.

ولی افسوس که در گام نخست، باسکرویل، جوان آمریکایی را از دست دادیم و این خود مایه دلشکستگی گردید.

نزدیک به نیمشب از شهربانی روانه قرآغاج شدیم. باسکرویل دمی آرام نمی‌نشست درون مسجد نیز ما را به مشق و ورزش وامی داشت... هنوز آفتاب ندیده بود که به دشمن نزدیک شدیم... همین که به دهنه کشتزار نزدیک شدیم، باسکرویل فرمان دو داده خویشتن در جلو رو به سوی سنگر قزاقان دویدن گرفت. اما همین که تیری انداخت، قزاقی آماج گلوله‌اش گردانید.»

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۹۹: «این کار باسکرویل و آن تاختی که می‌خواست بسیار پردلانه می‌بود. ولی بیباکی را هم در بر می‌داشت... روز سه‌شنبه سراسر راه را از شهر تا گورستان آمریکاییان، مجاهدان اینسو و آنسو رده کشیده و با تفنگهای وارونه ایستادند. شاگردان باسکرویل و دسته فداییان او و ارمنیان و گرجیان و آمریکاییان و

همه آزادیخواهان از بزرگ و کوچک با دسته‌های گل به دست پیرامون جنازه را گرفته و روانه شدند همه را اندوه گرفته پژمرده و افسرده می‌بودند.»

از جمله کسانی که به گفتار پرداختند، بارون سدراک از آزادیخواهان ارمنی بود و چنین گفت: «من اکنون بی‌گمان شدم که مشروطه ایران پیش خواهد رفت زیرا خون پاک این جوان بی‌گناه در راه آن ریخته گردید.»

براستی هم که مشروطه ایران پیش رفت. در همان جنگ شام غازان، که آخرین جنگ بود هم با دلاوری مجاهدان دشمن را عقب راندند و این مقاومت بالاخره همه را متقاعد کرد که به مشروطه باید سرخم کنند.

گفتگوهای روس و انگلیس

در این جنگ آخرین، در همان حال که درگیریها هم‌چنان ادامه داشت، کنسولهای روس و انگلیس به انجمن تبریز آمده و اعلام کردند که برای آتش‌بس با محمدعلی میرزا گفتگو کرده‌اند.

کنسول روس گفت پیشنهاد شده است که شش روز جنگ در میان نباشد تا دولتیان راه خواروبار را بروی شهر باز کنند.

ستارخان که به هر پیشنهاد آشتی و صلحی خوشنودی نشان می‌داد، دستور داد مجاهدان بیدرنگ از جنگ با‌ایستند.

از این نقطه به بعد، از آنجا که مقاومت یازده ماهه و قهرمانانه تبریز، شهرهای دیگر ایران را نیز به جوش و خروش مشروطه‌خواهی انداخته بود، یک رشته توافق‌های پشت‌پرده میان روس و انگلیس برای جلوگیری از قدرت گرفتن نیروهای انقلابی صورت می‌گیرد. توافقاتی که سرانجام به ورود قوای روسیه تزاری به تبریز در ۱۹ اردیبهشت ۱۲۸۸ انجامید.

نگاهی به ۱۱ ماه مقاومت مجاهدین تبریز

در نگاه به ۱۱ ماه مقاومت خونبار و قهرمانانه و جانبازانه مجاهدان به رهبری ستارخان و در اثر جانبازیهای نیروهای آزادیخواه تبریز و یاوران و پشتیبانان این مقاومت، می‌بینیم که این مقاومت ستایش‌انگیز، مشروطه‌ای را که نابود شده بود دوباره زنده کرد و شاه مستبدی را که آن‌طور گردن‌کشانه سران آزادی را اعدام کرده و در همه جا استبداد را حاکم کرده بود وادار کرد که دوباره با خفت و خواری به مشروطه تن بدهد. این مقاومت که از ۲۰ مجاهد شروع شد و به ۴۰ هزار مجاهد در سراسر آذربایجان رسید، اگر با توطئه استعمارگران و خیانت میوه‌چینان، کنار زده نمی‌شد، در سراسر ایران هر روز گسترده می‌شد و همین خطر بود که استعمار را وادار به چاره‌اندیشی و توطئه کرد.

رشت و اصفهان



ستارخان گاهی این را می گفت: «یکاش یک شهر دیگری
نیز می شورید تا محمدعلی میرزا نمی توانست همه نیروی خود را بر سر
تبریز بیازماید.» (تاریخ هیجده ساله آذربایجان)
اکنون بینیم پایداری ۱۱ ماهه مجاهدان تبریز، چه تأثیراتی بر شهرهای
دیگر ایران داشت.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۲: «این فیروزیها مردم را در همه جا به تکان آورد و در تهران و مشهد و رشت و دیگر جاها تکاپوها پیدا شد.

سپهدار تنکابنی که از تبریز به تنکابن برگشته، آشکاره به هواداری مشروطه برخاست و به دربار محمدعلی میرزا تلگراف فرستاده روگردانی خود را بی پرده گردانید...!

در مازندران و استرآباد نیز جنبش پدید آمد. مردم از دادن مالیات به محمدعلی میرزا سر پیچیدند و خواستند امیرمکرم والی استرآباد را از شهر خارج نمایند.

در اسپهان و بختیاری هم تکاپوهایی پدید آمد.»

ایل بختیاری به چندین دسته تقسیم می شدند. دسته ای از آنها در پیرامون تبریز به لشکرگاه عین الدوله پیوسته و با آزادی خواهان تبریز می جنگیدند. دسته ای دیگر از آنها در تهران در پیرامون محمدعلی میرزا بودند. یک شاخه از بختیارها هم در چهارمحال بودند و نجفقلی خان صمصام السلطنه از طرف قاجار در آنجا سمت ایلخانی گری داشت.

برادر کوچکتر صمصام السلطنه به نام علیقلیخان سردار اسعد، در پاریس هواخواه مشروطه شده و تلاش می کرد برادرش صمصام السلطنه را هم به یاری مشروطه خواهان برانگیزد. محمدعلی میرزا در هراس از سرکشی صمصام السلطنه، او را از ایلخانی گری برکنار کرد.

شورش اصفهان

در دیماه ۱۲۸۷ در اصفهان مردم به شورش برخاستند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۴: «سربازان ملایری به مردم آزار می‌رساندند، شب هفتم دیماه بازاریان بر سر ایشان ریخته سخت بزدند. فردا حکمران، زندگان را دستگیر نموده به هر یکی گوشمالی داد. مردم این را دستاویز گرفته بازار را بستند و در مسجد شاه گرد آمدند.»

پشت مردم به نیروهای بختیاری که مسلح بودند و سرشان صمصام‌السلطنه هم که از فرمان شاه سرپیچی کرده بود گرم بود.

پس از ۳ روز شورش مردم، ضرغام‌السلطنه با ۲۰۰ سوار بختیاری به نزدیکی شهر رسیدند. ۲ روز شلیک و گلوله‌باران در کار بود تا بختیاریان بر سراسر شهر دست یافتند. خود صمصام‌السلطنه نیز

به اصفهان آمد و کارها را در دست گرفت و بلافاصله گزارش پیروزی خود را برای ستارخان فرستاد.



صمصام السلطنه
نجف‌قلی‌خان بختیاری

نامه صمصام‌السلطنه به ستارخان

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۲: «برای همدردی با برادران غیور وطن‌پرست آذربایجانی... این خادم

ملت با تمام بستگان و سوار و تفنگچی با تأکیدات اکیده انجمن ولایتی را تشکیل داده که به تصویب انجمن، اصلاح امورات لازمه بشود.»

به این ترتیب اصفهان نیز به جنبش تبریز پیوست. محمدعلیشاه فرمانفرما را با ۲ فوج سرباز و دسته‌هایی از بختیاری که در تهران بودند برای سرکوبی اصفهان، مأمور کرد. اما به دلیل ضعف قدرت مرکزی، تلاشهای مزدورانش نیز به نتیجه‌ای نرسید. در این مدت سردار اسعد نیز از اروپا بازگشته و به صمصام‌السلطنه پیوست.

جنبش دیگری که در اثر مقاومت تبریز برپا شد، در گیلان رخ داد.

پس از توپ‌باران مجلس، محمدعلیشاه آقابالاخان سردار افخم را که یکی از عوامل سرکوبگر استبداد بود به حکمرانی گیلان فرستاد و او بیداد شدیدی را در گیلان به راه انداخت.

پیشینه‌های اقتصادی اجتماعی جنبش مشروطیت خسرو شاکری ص ۱۵۱: «قتل دسته‌جمعی، آویزان کردن از پا (در مورد) ۴۳ نفر در رشت، در مرداد ۱۲۸۷ تأثیر عمیق و تکان‌دهنده‌ای بر مردم گذاشت. مرحله تازه‌یی به رهبری عناصر انقلابی‌ای که به مبارزه زیرزمینی خود ادامه می‌دادند آغاز شد.»

جنبش رشت

وقتی آوازه ایستادگی‌های تبریز همه جا را تکان داد، در رشت نیز جنب و جوشی برپا شد و گروه‌هایی از مشروطه‌خواهان در کنسولخانه عثمانی تحصن کردند. اما از آنجا که حرکاتی مثل تحصن از پیش آزموده شده بود، گروهی به پیروی از مقاومت تبریز دست به مقاومت مسلحانه زدند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۸: «دسته‌ای در نهان می‌کوشیدند تا شورش درستی برانگیزند. اینان معزالسلطان و برادرانش و چند تن دیگری بودند.»

ستارخان در جریان نبردهای تبریز آرزو کرده بود که ای کاش یک شهر دیگری هم می‌شورید تا محمدعلی میرزا نمی‌توانست همه نیروهایش را بر سر تبریز بریزد.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۸: «این آرزوی ستارخان در آنجا (گیلان) شهرت پیدا کرد و چون کمیته سوسیال‌دموکرات قفقاز هوادار آزادی ایران بود و کسانی از سردستگان آذربایجانی با آن کمیته پیوستگی داشتند. چون از اندیشه و کوشش معزالسلطان و یاران او آگاه شدند بی‌درنگ به همدستی برخاستند.

میرزا کریم‌خان برادر معزالسلطان به قفقاز رفته با کارکنان کمیته سوسیال‌دموکرات آشنا گردید و از آنجا دسته‌ای از داوطلبان را با ابزار

فراوان همراه آورد. اینان نخست انجمن پنهانی به نام کمیته ستار پدید آوردند.»

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۸: «از اندامها (اعضای) آن (کمیته ستار) نامهای معزالسلطان، حاج حسین آقا اسکندانی، آقا گل اسکندانی و ولیکوف گرجی و یفرمخان ارمنی و میرزا محمدعلیخان مغازه را شنیده ایم.»

کمیته ستار در رشت در ۱۹ بهمن ۱۲۸۷ علیه سردار افخم، حاکم دست‌نشانده محمدعلیشاه، شوریدند و او و ۳۶ تن از همدستانش را به قتل رساندند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۹: «روز نوزدهم بهمن هنگام پسین... شورشیان را که ۵۰ تن کمابیش قفقازی میان ایشان بودند در خانه معزالسلطان گردآورده تفنگ و فشنگ و نارنجک به ایشان بخشیدند... یک دسته همراه معزالسلطان بر سر باغ مدیریه که سردار افخم در آن بود روانه شد یک دسته همراه میرزاعلی محمد خان و میرزاحسن خان آهنگ سرای حکمرانی کردند.»

مجازات آخوند خمایی

در بین همدستان حاکم گیلان که به دست مشروطه خواهان به قتل رسیدند، یکی هم آخوند حاجی خمایی، مرتجع طرفدار شیخ فضل الله نوری بود.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۸: «حاجی خمami که یکی از مجتهدین به نام به شمار می رفت، با مشروطه دشمنی می ورزید و دیرزمانی در تهران همراه حاج شیخ فضل الله و مجتهد تبریزی کوشش هایی می نمود. سپس هم در گیلان دست به دست سردار افخم داده از آزار بر آزادی خواهان باز نمی ایستاد. این است در این هنگام با گلوله مجاهدان از پا افتاد.»

کمیته ستار فردای همان روز حکومت رشت را به سپهدار تنکابنی که بعد از مایوسی از فتح تبریز و دلگیری از محمدعلیشاه در تنکابن علم مشروطه خواهی برافراشته بود، سپرد. سپس طبق قانون مشروطه نمایندگان برگزیده و انجمن برپا کردند.

سپهدار تنکابنی که بود؟

سپهدار تنکابنی یا همان محمدولی خان نصرالسلطنه زمان قاجار، از ثروتمندترین اربابان زمین دار شمال و از سران نظامی حکومت قاجاری و همکاران نزدیک شاه بود. او در حاکمیت قاجار در بحبوحه شورشهای بازرگانان، حاکم تهران بود و در جریان سرکوبی تظاهرات مردم در



محمدولیخان تنکابنی

تیرماه ۱۲۸۵ در تهران، فرماندهی این سرکوبی و کشتار حدود ۷۰ تن از مردم را داشت. پس از او جگیری مقاومت در تبریز نیز شاه او را برای سرکوبی مجاهدان فرستاد و او تنها به خاطر اختلاف نظرش با عین‌الدوله، والی مستبد و ظالم آذربایجان، از این مأموریت دست کشیده بود.

علت سپردن رهبری جنبش گیلان به دست سپهدار، به این خاطر بود که فکر می‌کردند اگر او در رأس نیروهای انقلابی گیلان باشد، سریع‌تر می‌تواند محمدعلیشاه را شکست بدهند. این اقدام نشان‌دهنده آمادگی نداشتن جنبش گیلان و نیازشان به یک چهره شناخته‌شده در سطح کشور بود. خود سپهدار هم به صراحت از این که با انقلاب و مجاهدت چندان سنخیتی ندارد صحبت می‌کرده.

پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت خسرو شاکری ص ۱۵۳:
مصاحبه سپهدار با روزنامه تزاری روسکو اسلوو (rusko eslovo): «من به عنوان معاون وزیر جنگ در حرکت به سوی تبریز برای مقابله با ملیون با عین‌الدوله همراه شدم. سرانجام هنگامی که متوجه خشونت شدید و لجاجت بی‌مورد شدم، ناگزیر از کارهایی که کرده بودم دست کشیدم. مجبور شدم... به صفوف کسانی که انقلابی نامیده می‌شدند وارد شوم. با این حال معتقدم که ایران نیاز به استبداد دارد. من در تمام زندگی‌ام به شاه و سلطنت خدمت کرده‌ام و در سال‌خورده‌گی‌ام بر آنم که به نام عدالت با شاه بجنگم.»



پیرم خان

بعد از تصرف رشت، پیرم خان و معزالسلطان، با عده‌یی از آزادی خواهان رشت و از جمله میرزا کوچک خان جنگلی که در بین آنها گروه‌هایی از فدائیان قفقازی هم وجود داشتند، منجیل را تصرف کردند و قصد تصرف تهران را داشتند که به علت عدم رضایت سپهدار تنکابنی، مجبور به توقف در منجیل شدند.

نیت اصلی سپهدار

سپهدار از ته دل خواستار تلاش و جانفشانی نبوده و بیش از این نمی خواست که او را در گیلان آسوده بگذارند.

پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت خسرو شاکری ص ۱۵۳: «سپهدار در تماس با شاه باقی مانده بود و شاه کوشیده بود او را به مقابله با انقلابیون متقاعد کند. سپهدار به احتمال موفقیت مشروطه خواهان در تبریز و اصفهان و گیلان که مورد حمایت مردان مسلح قفقازی بودند اطمینان بیشتری داشت این بود که تسلیم خواست‌های شاه نشد. اگر چه هم چنان از نیروهای انقلابی نیز دل خوشی نداشت.»

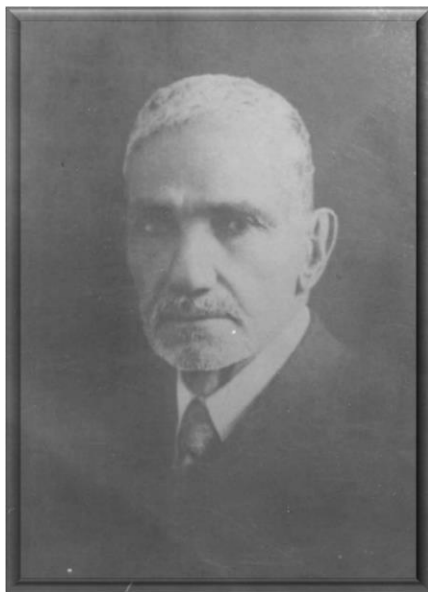
در همین ایام یعنی اسفند سال ۱۲۸۷ تبریز در حال جنگ با نیروهای استبداد و در محاصره شدید بود و از قحطی طاقت فرسایی رنج می برد و انجمنهای پشتیبان مقاومت در خارج، به همه سو فراخوان و اطلاعیه برای حمایت از تبریز می فرستادند. در نتیجه این فعالیتها، آخوند محمد کاظم خراسانی و آخوند تهرانی از نجف تلگرامی برای صمصام السلطنه بختیاری و سپهدار تنکابنی فرستادند و از آنها خواستند که در این شرایط دشوار به یاری مجاهدان تبریز بشتابند.

یاری سایر شهرها

در اثر مقاومت درخشان ۱۱ ماهه تبریز دوباره شهرهای ایران پرچم مشروطه خواهی پیا کردند. اصفهان و گیلان هم پیاخواستند و با توجه به این که در سایر شهرها مثل مشهد و شیراز هم جنبش هایی پا می گرفت، رژیم حاکم و همچنین قدرتهای استعماری روس و انگلیس، خطر پیوستن این نیروها به یکدیگر و سرنگونی نظام استبدادی را حس کردند. از این رو از یکطرف محمدعلیشاه مجبور شد به رغم آرزوی همیشگی ش برای نابودی مشروطه و به رغم توپ باران مجلس و خیال برچیدن مشروطه خواهی از ایران، در سایه مجاهدت ستارخان و آزادی خواهان تبریز، سر به مشروطه فرود بیاورد. از طرف دیگر، انگلیس و روسیه هم به فکر حفظ وضع موجود و جلوگیری از پیشرفت جنبش مشروطه و سرنگونی استبداد افتادند.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۹۰۲: «روز دوشنبه ۳۰ فروردین ۲ سفیر روس و انگلیس به نزد شاه شتافته پس از گفتگوهای بسیار خواستار شدند که ۶ روزه جنگ با تبریز بریده شود تا فرصتی در دست بوده با گفتگو و میانجیگری کشاکش را به پایان رسانند.»

میوه چینان به میدان می آیند



نصرالله تقوی

برخی عناصر ناپایدار جنبش هم در این بحبوحه‌ای که فشار قحطی به مردم تبریز به نهایت رسیده بود، همان شیوه‌های میانجی‌گرانه و میوه چینانه خودشان را شروع کرده بودند و به‌رغم آن همه خون که در میانه شاه و مجاهدان مشروطه ریخته شده بود، رد و بدل کردن تلگراف به شاه را شروع کردند.



حسینقلی نواب

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۰۷:
 «همین اکنون که در تبریز جنگ و خونریزی
 می رفت در تهران یک دسته از حاجی
 سیدنصرالله تقوی و حسینقلی نواب و
 مشیرالدوله و مؤتمن الملک و تقی زاده و...
 ناشکیبانه چشم به راه می داشتند که زمینه آماده
 گردد و باز آنان پا به میان گذارند و رشته را
 به دست گرفته مشروطه را راه برند.

صدها از این کسان در میان می بودند. ما اینان را میوه چینان می نامیم.»

تقی زاده که در جریان بمباران مجلس به سفارت انگلیس پناه برده و به
 لندن رفته بود از آذرماه همان سال ۱۲۸۷ از لندن به تبریز برگشته بود.

تقی زاده و برخی اشخاص دیگر در انجمن
 ایالتی در تلگرام به شاه تقاضای گشودن
 محاصره و باز کردن راه خواروبار تبریز را
 مطرح کردند.



حسن تقی زاده

البته بعضی از اعضای انجمن حاضر نشدند به
 پیشنهاد تقی زاده تسلیم شوند. اما فردای آن روز

با پادرمیانی "اشخاصی که با کسانی از اروپاییان ارتباط داشتند و تأکید
 آنها بر این که تهدید روس ها بر مداخله و وارد کردن قشون جدی است،

پیشنهاد دیروز تقی‌زاده پذیرفته شد و تلگرامی توسط هیأتی که تقی‌زاده در رأس آن بود برای شاه فرستاده شد.

تلگراف تقی‌زاده به شاه

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۹۰۳: «تلگراف انجمن ایالتی تبریز به محمدعلیشاه: شاه به جای پدر و توده به جای فرزند است. اگر رنجشی میان پدر و فرزندان رخ دهد نباید همسایگان، پا به میان بگذارند، هر چه می‌خواستیم از آن درمی‌گذریم و شهر را به اعلیحضرت می‌سپاریم، هر رفتاری با ما می‌خواهند بکنند و اعلیحضرت بی‌درنگ دستور دهند راه خواروبار باز شود و جایی برای گذشتن سپاهیان روس به خاک ایران باز نماند.»

روز یکشنبه ۱۵ اردیبهشت محمدعلیشاه تلگرامی مبنی بر توصیه گشودن راه آذوقه به تبریز را صادر کرد اما وقتی این تلگرام به تبریز رسید که قشون روس نیز از مرز جلفا وارد خاک ایران شده بود.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۹۰۶: «روز پنجشنبه نهم اردیبهشت ۱۲۸۸ هنگام پسین، سپاهیان روس به بیرون شهر رسیده در نزدیکی پل آجی چادر زدند.»

به محض رسیدن این خبر، تقی‌زاده با موافقت اعضاء انجمن تبریز تلگرامی برای شاه فرستاد. آنها در این تلگرام، ورود قشون بیگانه به خاک ایران را " نتیجه جهالت چند نفر مملکت خراب کن " دانسته بودند.

محمدعلیشاه در تلگرام جوابیه "زلزل و اضطراب" آنها را بی مورد دانسته و اشاره می‌کند که روس‌ها بعد از متار که جنگ و ورود آذوقه به شهر بهانه‌ی برای ورود به ایران ندارند. سپس مسأله اصلی را که در پس همه این بندوبست‌ها می‌بایست صورت گیرد به این شرح مطرح می‌کند:

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۹۰۴: «تلگرام محمدعلیشاه به تبریز: شما هم با آقای نایب‌السلطنه (کامران میرزا) امروز قرار ورود نایب‌الحکومه شاهزاده عین‌الدوله و ترتیبات لازمه آسایش مردم را به طوری که وهن دولت نباشد عاقلانه بدهید که تا بتوانیم به شور و صلاح شماها و عین‌الدوله برای آتیه مملکت فکر صحیحی بکنیم...»

به این ترتیب با توطئه استعمار، قوای بیگانه به خاک ایران وارد شده، پشت دروازه‌های شهر تبریز رسیدند و از فردای آن روز دخالت خود را در امور داخلی تبریز آغاز کردند. قوای انگلیس نیز در جنوب ایران پیشروی کرد و بوشهر را تصرف نمود.

بعد از رسیدن قشون روس به اطراف تبریز، جنگ با نیروهای مهاجم دولتی نیز تحت الشعاع این دخالت تجاوزطلبانه قرار گرفت و مسکوت ماند. ستارخان و باقرخان و نمایندگان انجمن ایالتی که درگیری با روس‌ها را مجاز نمی‌شمردند به راه‌حل‌های سیاسی متوسل شدند.

البته محمدعلیشاه می‌خواست که عین‌الدوله به شهر تبریز وارد شده و عنوان والی‌گری داشته باشد، ولی مردم تبریز نپذیرفتند و عین‌الدوله به تهران بازگشت.

اگر چه جنبش تبریز به علت حضور نیروهای استعماری روس، محصور و محدود شد، اما جنبشی که با الهام از تبریز در شهرهای دیگر آغاز شده بود به پیش می‌رفت.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۵: «گذشته از اسپهان و گیلان... در خرمشهر و همدان و استرآباد و مشهد و تربت حیدری و شیراز جنبش پیش می‌رفت... این زمان هر کس می‌دانست که محمدعلی میرزا را زمان به سر آمده.»

حتی آصف‌الدوله که بیدادهای او در خراسان یکی از انگیزه‌های جنبش بود حالا در شیراز حکمران شده بود و بنیاد انجمن ایالتی تأسیس کرده بود. اینها همه از آثار پایداری مجاهدان تبریز بود.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۵: «برای محمدعلی میرزا جز تهران باز نماند و در آن نیز دشمنان فراوانی داشت.»

مجاهدین رشت بعد از حدود ۲ ماه توقف در منجیل سرانجام با وجود اصرار سپهدار بر عدم پیشروی به سوی قزوین، ماندن در آنجا را با توجه به وضعیت تبریز (فشار نظامی و قحطی آذوقه) به صلاح جنبش آزادی‌خواهی ندانسته و به سوی قزوین پیشروی کردند و بدون اطلاع

سپهدار روز ۲۸ فروردین "ینکی" را در سر راه رشت به قزوین تصرف کردند و برای فتح قزوین نیز آماده شدند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۲۴: «در قزوین نیز دسته‌ای در نهان کوشش‌هایی می‌نمودند و ما از ایشان ابوتراب خان اسعدالسلطان و میرزاغفار خان سالار منصور و مصطفی‌خان خورهستی را می‌شناسیم... اینان از نزدیکی شورشیان گیلان دلیری گرفته در درون شهر کوشش‌هایی می‌ماندند.»

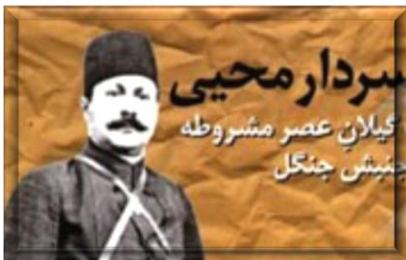
حمله به قزوین

غروب روز ۱۴ اردیبهشت قوای آزادی‌خواهان گیلان به فرماندهی پیرم‌خان به قزوین حمله کردند و بعد از درهم‌شکستن نیروهای دولتی و خلع سلاح حکمران آنجا بر شهر مسلط شدند.

شب تولد محمدعلی میرزا بود و از طرف اداره حکومتی و اردوی دولتی جشن و چراغانی شده بود، ناگهان صدای بمب و شلیک شورشیان در شهر بلند و فریاد زنده‌باد آزادی پاینده باد مشروطیت در تمام نقاط شنیده می‌شد.

پس از گشودن قزوین، کمیته ستار در قزوین هم برپا شد.

سرکرده بزرگ ایشان معزالسلطان به شمار می‌رفت. میرزا علم‌محمدخان هم



معزالسلطان سردار محیی

با آن که جوان کم‌سالی بود، در سایه دلیری و کوشایی، نزد همه گرامی بود.

سپهدار تنکابنی نیز چند روز بعد از فتح قزوین وارد آن شهر شد.

فتح قزوین رابطه تهران و تبریز را

به کلی قطع کرد و از آنجا که اصفهان نیز در دست مخالفان محمدعلیشاه و طرفداران مشروطه بود، محمدعلیشاه در محاصره افتاده بود و در صورت هجوم مجاهدان گیلان و قوای بختیاری به تهران سقوط او حتمی بود.

توافق دولتهای روس، انگلیس و ایران

در اوج نارضایی مردم تبریز، رشت، اصفهان و برخی شهرهای دیگر و در همان زمانی که مجاهدان گیلان برای فتح قزوین تدارک می‌دیدند، توافقی بین دولتهای روس، انگلیس و ایران به وجود آمد که هدف آن جلوگیری از گسترش انقلاب و سقوط رژیم استبدادی قاجار بود.

این توافق شامل ۸ ماده بود و مضمون اصلی آن عبارت بود از پذیرش عقب‌نشینی‌هایی توسط دربار در برابر آزادی خواهان شامل اعاده

مشروطیت، اعلان عفو عمومی، انتخاب ریاست وزیران و هیأت وزراء به تصویب دو دولت روس و انگلیس.

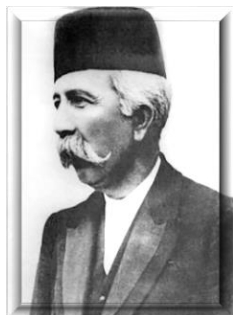
تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۹: «نمایندگان روس و انگلیس پافشاری داشتند که رشته کارها را به دست سعدالدوله بدهند. این مرد که نخست از پیشاهنگان مشروطه بوده و سپس به دشمنی برخاسته و یکی از همدستان محمدعلی میرزا به شمار می رفت و در بیشتر کارها پای او در میان بود این زمان بار دیگر هواخواه مشروطه شده.»

شاه هم در مقابل خواست های دولتهای روس و انگلیس تأمین امنیت جان و سلطنت شاه و دادن صد هزار لیره وام را تقاضا کرده بود.

تسلیم محمدعلیشاه

به این ترتیب محمدعلیشاه در آستانه سقوط استبداد سلطنتی تسلیم شد. روز ۱۷ اردیبهشت طی یک تلگرام به همه شهرهای ایران اعطای مشروطه، برگزاری انتخابات و افتتاح مجلس شورای ملی را اعلام نمود.

روز ۲۱ اردیبهشت به جای کابینه مشیرالسلطنه که در دوران بعد از مباران مجلس (دوره استبداد صغیر) مصدر کار بود، کابینه ناصرالملک را روی کار آورد.



مستوفی الممالک



سعدالدوله

در این کابینه
مستوفی الممالک که چهره
خوشنامی بود وزیر جنگ و
سعدالدوله که این روزها
مشروطه خواهی آغاز کرده
بود، وزیر خارجه بود.
روز ۲۳ اردیبهشت به دستور او
قشون دولتی از اطراف تبریز پراکنده شد و سرکردگان آنها هر یک به
محل های قبلی خود روانه شدند.

سر شاه و سنگ تقدیر

که این بوم و بر شیر بسیار دارد
محمدعلیشاه قاجار دارد
دلاور یلانی چو ستار دارد
که دریا دلانی چو سالار دارد

مورخ قلم زن به تاریخ ایران
نگون باد تختی که تاج و نگینش
بنازم به ایرانزمینی که خاکش
بنازم به تبریز و آن ارض آذر



تلاش استعمار برای مقابله با انقلاب

دولتهای روس و انگلیس علاوه بر پیش انداختن میوه چینان برای واسطه
گری بین شاه و آزادیخواهان، اقدامات نظامی مشخصی نیز برای زیر فشار
گذاشتن جبهه انقلاب، توسط قدرتهای استعماری انجام دادند:

انقلاب مشروطیت ایران، م. س. ایوانف ص ۵۷: «انگلیس و روسیه تزاری به مداخله پرداختند و قشون خود را به ایران فرستادند. در جنوب، انگلیسی‌ها از ترس سرایت جنبش انقلابی ایران به هند، نیرو پیاده کرده بوشهر و لنگه و جاسک را تصرف نمودند و شرکت کنندگان در جنبش انقلابی را تارومار ساختند.»

انقلاب مشروطیت ایران، م. س. ایوانف ص ۵۷: «انگلیسیها انجمن بوشهر را منحل کردند و اعضای سازمانهای انقلابی، از طرف اشغالگران انگلیسی به سخت‌ترین وجهی سرکوبی و مورد آزار و شکنجه قرار می‌گرفتند.» اما استعمار به موازات این اقدامات تجاوز کارانه، از شاه و دربار می‌خواست که به تن دادن به مشروطه تظاهر کند.

محمدعلی‌شاه روز ۲۸ اردیبهشت به این عنوان که در دستخط قبلی تاکید نشده که مشروطه براساس همان ۱۵۸ اصل قانون اساسی داده خواهد شد، دستخط مجددی منتشر کرد:

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی: «چون ترفیه حال و تامین قلوب ابنای وطن که اولاد روحانی ما هستند بیش از پیش منظور نظر و تشیید مبانی اتحاد بین دولت و ملت، ... مقصود همایون ماست ... علیهذا در تصریح دستخط سابق، محض آگاهی عموم، می‌نویسم که مشروطیت ایران در روی همان یکصد و پنجاه و هشت اصل قانون اساسی برقرار و سعادت آینده‌ی مملکت را اساس و مدار است.»

در شرایطی که بعد از تصرف قزوین، بیم تهاجم نیروهای آزادیخواه به تهران می‌رفت، عده‌ای از وابستگان روس، انگلیس و دربار از سازش و آشتی با شاه سخن به میان آوردند.

تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان احمد کسروی ۲۱: «درخت مشروطه با خون جوانان آذربایجان و گیلان دوباره سبز شده و میوه‌هایش نزدیک به رسیدن بود، بایستی این میوه‌چینان سنگدل شتابزده خود را پپای آن رسانند... اینان... هر روزی که هوای باغشاه ناسازگار می‌شد و از آنجا بیرون می‌آمدند در بهارستان جا برای خود داشتند.»

تشکیل کمیتهٔ واسط توسط سازشکاران

سیدحسن تقی‌زاده، در تبریز از سازش و مصالحه با شاه دم می‌زد و می‌کوشید سیاست پیشنهادی دولت‌های روس و انگلیس برای حل اختلاف بین رژیم و مردم را پیش ببرد. هم‌عهدان او در تهران نیز برای فیصله دادن همین مشکل کمیته‌ای با نام کمیته‌ی واسط برای میانجیگری بین دربار و سران آزادی تشکیل دادند.



وثوق الدوله

بعضی از اعضای کمیته‌ی واسط که بعد از فتح تهران هم آنها را در کنار تقی‌زاده و صحنه‌گردانان میوه‌چین دولت باصطلاح انقلاب می‌بینیم عبارت بودند از: وثوق‌الدوله،

صنیع الدوله، حسینقلی نواب، مستشارالدوله صادق، حاجی سیدنصرالله تقوی، وحیدالملک، حکیمالملک، میرزاسلیمان خان میکده، حاجی امامجمعه خوی و میرزا محمد خراسانی.

کسب تکلیف آزادخواهان از ستارخان

در این میان، آزادخواهان از قزوین برای تهاجم به تهران از تبریز کسب تکلیف می کردند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ۳۴: «سردار اسعد از اسپهان و شورشیان گیلان از قزوین تلگراف نموده از تبریز سگالش می طلبیدند. پس از همه یفرمخان تلگراف کرده آشکاره پرسید: آیا به سوی تهران روانه شویم یا نه؟... ستارخان پاسخ داد: شما در آن نزدیکی بهتر آگاهید ولی اگر بروید بی گمان فیروز خواهید بود.»

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۳۴: «نمایندگان انجمن و آقایان تقی زاده و مساوات راهی شدن را روانی شماردند و چنین عنوان می نمودند اگر تکانی از شورشیان دیده شود، سپاهیان روس به جلوگیری در می آیند و کار بجنگ با ایشان می انجامد... اما ستارخان و دیگران می گفتند از ترس چنان پیش آمدی نمی توان از پا نشست.»

موضع سپهدار تنکابنی

اما از آنسو در گیلان سپهدار تنکابنی نیز راضی به فتح تهران توسط مجاهدین نبود.

سپهدار حتی تلگراف محمدعلی شاه را که گفته بود به مشروطه گردن می‌گذارد، "موهبت ملوکانه" می‌دانست. و همان موقع از پیرم‌خان و معزالسلطان و مجاهدین مستقر در قزوین خواست که به افتخار این باصطلاح "موهبت ملوکانه" شهر را چراغان کنند! و راه مصالحه با دولت را پیش گیرند.

اما آزادیخواهان پیشنهاد مصالحه سپهدار را نپذیرفتند و وقتی سپهدار از رد این خواست خشمگین شد و تصمیم به بازگشت به تنکابن گرفت، چادر او را محاصره و از بازگشت او جلوگیری کردند، چرا که اجرای این تصمیم نشانه‌ی دودستگی بین نیروهای مستقر در قزوین می‌شد.

در حقیقت از همان زمانی که سپهدار به قزوین آمد نمایندگان دولت‌های روس و انگلیس از او خواسته بودند که در جهت برگرداندن مجاهدین به رشت کاری بکند و او هم پذیرفته بود اما تمام کوشش‌های او در این مورد بی‌نتیجه مانده بود.

فعال شدن جبهه های دیگر

حقیقت این بود که با ورود قوای روس به آذربایجان و کنار تبریز، و متوقف شدن مقاومت در تبریز، میدان برای مخالفان حکومت قاجاری و

برخی حکام که میانه خوبی با حکومت قاجار نداشتند، باز شده بود. اما مخالفت سپهدار تنکابنی با هدف برقراری آزادی نبود. بلکه برای کسب قدرت بود.

انقلاب مشروطیت ایران، م. س. ایوانف ص ۶۱: «شاه با انتصاب حکام اصفهان، استقلال خوانین بختیاری را که شاهزادگان نیمه مستقل به شمار می آمدند، و در راه توسعه حکومت خود می کوشیدند، محدود می ساخت. آنها با قیام خود علیه شاه امیدوار بودند برای تقویت نفوذ خود در بختیاری و توسعه آن در قسمتهای دیگر ایران از طریق شرکت در حکومت مرکزی بهره بگیرند.»

به این ترتیب، زمینه های روانه شدن قوای بختیاری به فرماندهی سردار اسعد از اصفهان به سوی تهران فراهم می شد. در گیلان هم حرکت نیروهای آزادیخواه به سمت تهران برای فتح آن، مرجح بود چرا که با ماندن در قزوین احتمال درگیر شدن با قوای روسیه وجود داشت.

علت حرکت آزادی خواهان از قزوین:

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ۳۴: «سپاهیان روس که برای نشستن در قزوین و نگهداری راه انزلی و تهران می آمدند اگر به شورشیان برمی خوردند بیگمان دست به ابزارهای جنگی آنان می یازیدند بدانسان که در تبریز می کردند و بیشتر به این پیش بینی بود که یفرمخان و همراهان به رفتن از آنجا می کوشیدند.»

نقش انجمن اتحاد و ترقی

انجمن اتحاد و ترقی ایرانیان آزادیخواه مقیم استانبول نیز در تشویق نیروهای آزادیخواه گیلان و اصفهان برای حرکت به سمت تهران و فتح آن نقش داشتند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ۳۵: «در استانبول انجمنی بنام «انجمن اتحاد و ترقی» از ایرانیان برپا شده بود و این هنگام می کوشید در شهرهای ایران نمایندگانی داشته باشد و در پی آمدها دستی داشت. این انجمن نیز با پذیرفتن دستخط‌های محمدعلی میرزا و آشتی با آن همداستان نبود و برای آن که شورشیان گیلان و سردار اسعد را از چگونگی آگاه و ایشان را به تهران بکشاند فرستادگانی به قزوین و اسپهان می فرستاد.»

در چنین شرایطی، قوای روس که از روز ۹ اردیبهشت (۱۲۸۸) در اطراف تبریز مستقر شده بودند، بر دست‌اندازی به تبریز و آزار و اجحاف به مردم افزودند تا آنجا که به فکر خلع سلاح مجاهدین افتاده، سنگرهای مجاهدین در داخل شهر را منفجر کردند.

روز ۲۵ اردیبهشت (۱۲۸۸) روس‌ها در داخل شهر، بی‌شرمی از حد گذرانده، در برابر خانه‌ی سالار ملی (باقرخان) توپ کار گذاشتند. دست‌اندازی و تجاوزات روسیان در تبریز در روز ۸ خرداد (۱۲۸۸) مردم را به خشم آورد. آنروز نیروهای روسی حاج شیخ علی‌اصغر لیلوائی و دوتن دیگر از اهالی تبریز را دستگیر کرده و به قفقاز فرستادند.

دستاویز این کار را آن گفتند که حاجی شیخ علی اصغر نخست از مردم قفقاز بوده! اما گناه اینمرد جانبازی‌های او در طریق مشروطه بود.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ۴۲: «این مرد (علی اصغر لیلوائی) سراپا غیرت با آن که سالها در نجف مانده و از ملایان به شمار می‌رفت، ... همینکه آواز مشروطه خواهی برخاست، و چون داستان بمباردمان مجلس پیش آمد و ستارخان با دسته انگشت شماری در امیرخیز ایستادگی می‌کرد، این حاجی اصغر نیز جانفشانی نموده در مسجد صمصام‌خان ایستادگی کرد.»

حاجی اصغر برای ستارخان و یاران او مایه دلگرمی بود. هر روز در مسجد با گفتارهای پرآتش دلها را گرم نگه می‌داشت. با افزایش تجاوزات روس‌ها خطر تهدید جان سردار و سالار نیز حس می‌شد.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ۴۵: «کارهایی که از روسیان سرمیزد مردم را بینماک ساخت و هرکسی گمان می‌کرد سردار و سالار را نیز خواهند گرفت و آنچه این گمان را فزونتر گردانید... این که، ستارخان بیست و دو هزار منات زیان به راه شوسه رسانیده و به میانجی‌گری قونسول روس آن را از ستارخان طلبید.»

بدون شک اگر روسها قصد دستگیری ستارخان یا باقرخان می‌کردند، هردوشان به جنگ و مقاومت برمی‌خاستند. و تسلیم قوای دشمن نمی‌شدند. اما این چنین پیش آمدی برای آذربایجان سنگین بود.

به خواهش نمایندگان انجمن، ستارخان و باقرخان و چند تن از سران انجمن ملی، سردار و سالار، با وجود اکراه شخص خودشان، در کنسولگری عثمانی متحصن شدند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ۴۷: «دولت عثمانی گذشته از همکیشی و همسایگی که با ایران همکاری داشت در این روزها، (از طریق) دسته اتحاد و ترقی ... رشته کارها را در دست داشتند.»

با اینهمه سردار سخت دل‌تنگ بود و دو یا سه بار ناگهان از کنسولخانه عثمانی بیرون شتافته به خانه آمد. نمایندگان انجمن همین که آگاهی می‌یافتند به نزدش شتافته دوباره او را با خواهش به کنسولخانه می‌بردند.

روس‌ها از کنسول عثمانی هم خواستند که ستارخان را از تحصن بیرون کند تا او را به چنگ آورند ولی کنسول قبول نکرد.

در چنین شرایطی که تبریز در تنگنا بود، حرکت نیروهای بختیاری و مجاهدان گیلان برای فتح تهران آغاز شد. سردار اسعد بختیاری روز ۴ تیر (۱۲۸۸) با هزار سوار بختیاری با هدف فتح تهران، به قم رسید.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ۵۱: «این آگاهی در تهران سراسر شهر را بشوراند و درباریان به تلاش سختی افتادند. روز چهارم تیر وزیران از کار کناره نمودند و جز سعدالدوله کس با محمدعلیمیرزا نماند. این (گریختگان) آن کسانی اند که همیشه در پیرامون محمدعلیمیرزا و پدر بر پدر از درباریان بودند.»

بیشتر ایشان در زمانی که محمدعلیمیرزا مجلس را به توپ بست در باغشاه آن بیدادگری‌های لیاخوف را با دیده دیدند و کالبدهای بی‌روان میرزا جهانگیرخان و ملک‌المتکلمین را تماشا نمودند و این اندازه مردی از خود نشان ندادند که به آن بیدادگری‌ها ایراد گیرند.

از سوی دیگر آزادیخواهان مستقر در قزوین نیز بنا به پیشنهاد ستارخان و انجمن ایالتی تبریز در تدارک تصرف تهران برآمدند. سفیران روس و انگلیس در روز ۱۱ تیرماه در نشستی با حضور محمدعلی‌شاه به این نتیجه رسیدند که نباید بگذارند نیروهای مهاجم از قزوین و قم به سوی تهران حرکت کنند.

فرستادگان روس و انگلیس در کرج با سپهدار و سردار اسعد دیدار کردند و خواستار بازگشت آنان شدند. اما این خواسته پذیرفته نشد.

یپرم‌خان در درگیری با نیروهای دولتی در کرج راه عبور قشون گیلان را به سوی تهران باز کرده بود.



امیر مفخم

قزاقان در برابر قوای مشروطه

برای مقابله با نیروهای مشروطه طلب، همهٔ نیروهای قزاقخانهٔ دولتی با توپها و شصت تیرهای خود به سرکردگی افسران روسی و امیرمفخم با دسته‌های سواره در برابر شورشیان قرار گرفتند. نیروهای دولتی

آبادیهای شاه آباد و حسن آباد و قلعه شاه و تپه سیف و یافت آباد را در دست داشتند و سنگرهای استوار بسته بودند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ۵۷: «شب سه شنبه بیست و دوم تیرماه سردار اسعد و سپهدار و یفرمخان و دیگر سردستانان که به هم پیوسته بودند بر آن شدند امیرمفخم و دسته‌های قزاق را در بیرون تهران گذارده شبانه آهنگ شهر نمایند...»

در این هنگام محمدعلیمیرزا در سلطنت آباد نشسته ناامیدانه روز می گذاشت، امیربهادر و دیگر هواداران یک رویش نزد وی بودند و دو هزار سواره و سرباز گرد سر داشتند.»

وزیران و درباریان و دیگر شناخته شدگان در قلعهک و زرکنده گردآمده چشم به راه پیش آمدها بودند و هرکسی به فکر راهی بود که به آزادی خواهان



حسین پاشا خان
امیربهادر جنگ

بیبوند.

چگونگی فتح تهران

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ۵۷: «لیاخوف دروازه قزوین



و دیگر دروازه‌های غربی و جنوبی را استوار کرده به هر کدام دسته‌ای پاسبان گمارده بود. مجاهدان چون این را می‌دانستند از نزدیکی شهر راه را برگردانیده از دروازه شمالی بهجت‌آباد آهنگ شهر کردند و ساعت شش بامداد بود که از آن دروازه خود را درون شهر رسانیدند و از جلو سفارت انگلیس آهنگ بهارستان نمودند...

در جلو بهارستان اندک جنگی رخ داده دولتیان سنگرهای خود را رها کرده بگریختند... بدینسان شهر دو نیمه شد که نیمی را مجاهدان و نیمی را دولتیان در دست داشتند و از همان دم جنگ آغاز گردید.» همان روز شاه بر آن شد شهر را به توپ بندد و به سفارتخانه‌ها آگاهی فرستاد که بستگان خود را از شهر بیرون آورند.

این که نیروهای روسیه و انگلیس برای جلوگیری از فتح تهران دست به اقدام نظامی مهمی نزدند، و فقط به واسطه‌گری توسط سفرای خودشون با دوطرف مشغول بودند، به این دلیل بود که از نظر آنها سرنگون کردن استبداد سلطنت محمدعلی شاه گریزناپذیر بود. و آنها ازین پس به فکر

استمرار نفوذ خودشان در جبهه آزادیخواهان و مسلط شدن بر حکومت جدید بودند.

جمعه ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ شمسی، تهران بعد از سه روز جنگ تسخیر شد.



سفارت روس در تهران

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ۵۹: «روز آدینه بیست و پنجم تیرماه دیگر جنگ رخ نداد دو ساعت کمابیش از روز می گذشت که با تلگراف از شمیران خبر رسید محمدعلی میرزا به سفارت روس رفته و زیر بیرق بیگانه پناهنده شده.

یک ساعت دیگر مستر چرچیل (از انگلیس) و موسیو بارنفسکی (از روسیه) به فرستادگی از سفارتخانه‌های خود به شهر درآمده چگونگی را به سردار اسعد و سپهدار آگاهی دادند.



مستر چرچیل

همان دم لیاخف و قزاقخانه زینهار خواسته از جنگ و ایستادگی باز گذشتند.»



بیکرهٔ فتح تهران در کاخ‌موزه‌های سعدآباد، سپهدار محمدولی تنکابنی و سردار اسعد
بختیاری سوار بر اسب

بدینسان کشاکش آزادیخواهی و خودکامگی پس از سیزده ماه، یعنی از سوم تیر ۱۲۸۷ که محمدعلیشاه مجلس را به توپ بست و همانروز در تبریز جنگ آغاز شد، تا ۲۵ تیر ۱۲۸۸، به پایان رسید. استبداد سیاه چند ساله‌ی محمدعلیمیرزا بزانو درآمد و پرچم مشروطه بار دیگر بر فراز بامهای بهارستان و دیگر بناهای تهران به اهتزاز درآمد.

در اندک زمانی سراسر شهر پر از جوش و جنبش گردید. آزادیخواهان از شادی تو گویی در پوست نمی‌گنجیدند. هواخواهان محمدعلیمیرزا و بستگان دربار به تکاپو درآمدند هر کسی به چارهٔ کار خود می‌کوشید. تهران چنین روزی را کمتر به یاد داشت.

خواری لیاخوف

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ۶۰: «اگر نبود که در نهران نیرنگ‌هایی می‌رفت و دستهای آلوده‌ای تکان می‌خورد این روز می‌توانست در سراسر تاریخ ایران بی‌مانند باشد. ... سردار اسعد و سپهدار بهارستان را نشیمنگاه گرفته و مردم دسته دسته به آنجا می‌شتافتند. خیابان سراسر پر از مردم بود. یک تماشای بسیار پربهایی بهره‌تهرانیان گردید و آن زبونی و خواری لیاخوف بود که در میان آن شور و خروش از بانک شاهی بیرون آمده با امیر مجاهد در درشکه نشستند و راه خیابان پیش گرفتند. کجا می‌رود این بدترین دشمن آزادی؟ به بهارستان. آری به بهارستان. همانجایی که با توپ آن را ویران ساخته بود. می‌رود تا از سران آزادی زینهار خواهد و برج‌ان خود ایمن گردد. و چون بیچاره شده و زبون گردیده از مردم می‌ترسد که بر سرش ریزند خواستار شده امیر مجاهد برای بردن او تا بانک شاهنشاهی آمده.»

مکافات شاه و شیخ



ترانه:

جانا ثمر داد خونی که جوشید در رگان سرداران آزادی ایران
کاخ استبداد اینک بر افتاد در هوای ایران بانگ شادی شد خروشان

تقسیم قدرت در نبود مجاهدان

غروب روز جمعه ۲۵ تیرماه، چند ساعت بعد از سقوط استبداد محمدعلیشاهی، اجتماعی در حدود ۵۰۰ نفر برای تعیین دولت جدید تشکیل شد.

اغلب افراد گرد آمده در این اجتماع، نمایندگان تجار و اصناف و اعیان و شاهزادگان و سران ایلات بودند که از محاصره سران جنبش تبریز استفاده

کرده و قدرت را بدست گرفتند. بعدها نفوذ ملاکان بزرگ در این دولت باز هم بیشتر شد.

فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت ص ۱۳۳: «دو سردار فاتح تهران، سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری، هیچکدام اعتقادی به حکومت ملی نداشتند. گاه فراموش می کنیم که یکی از عناصر اصلی ایدئولوژی مشروطیت، براندازی نظام شبه فئودالیسم ایرانی و نفی قدرت های محلی یعنی حکومت امثال سپهدار و سردار اسعد بود!»



محمدعلی تربیت



احمدشاه

مجلس موقتی که با حضور ۵۰۰ تن از ملایان، و تجار و خوانین تشکیل شده بود، از بین خود کمیسیونی مرکب از بیست و چند نفر بنام «هیأت مدیره» انتخاب کرد و رشته‌ی کارها را به آن سپرد. برخی از اعضای آن تقی زاده و محمدعلی تربیت، حکیم الملک، سلیمان میرزا، حسین قلی خان نواب و وحیدالملک را می شود نام برد.

هیأت مدیره، محمدعلی شاه را از سلطنت خلع کرد و به جای او پسرش، احمد را به سلطنت نشانند.

چون احمد به سن قانونی نرسیده بود عضدالملک، رئیس خاندان قاجار، را به عنوان

نایب‌السلطنه او انتخاب کرد. هیأت مدیره همچنین وزیرانی برای دولت جدید برگزید.

جایگزینی بازماندگان استبداد

در این کابینه سپهدار تنکابنی، وزیر جنگ بود. سردار اسعد (وزیر داخله)، علاء‌السلطنه موقتا بجای ناصرالملک (وزیر خارجه)، مستوفی‌الممالک (وزیر مالیه)، فرمانفرما (وزیر عدلیه)، صنیع‌الدوله (وزیر علوم)، سردار منصور وزیر پست و تلگراف. شاهزاده وثوق‌الدوله (وزیر دربار). به یفرمخان، ریاست نظمیة تهران و به صمصام‌السلطنه حکمرانی اصفهان را سپردند.

چنین دولتی که ملاکان بزرگ در آن نفوذ داشتند، انقلاب را خاتمه یافته تلقی کردند و توسعه جنبش را مانعی برای حفظ قدرت خود می‌دانستند. در حقیقت حاکمیت استبداد قاجار دست نخورده باقی ماند. و دولت جدید هم هیچ تغییری در ترکیب امتیازات و مؤسسات خارجی و بریگاد قزاق ایجاد نکرد.

پیشینه‌های انقلاب مشروطه، خسرو شاکری ص ۱۵۴: «با آن که این پروزی عمدتاً حاصل مقاومت دلیرانه آذربایجانی‌ها و تا حدی گیلانی‌ها- با کمک حیاتی سوسیال دموکرات‌های ایرانی و قفقازی بود- ثمراتش نصیب زمینداران ناراضی و جنگ‌سالارانی شد که دیرهنگام به صف روشنفکران دموکرات پیوسته بودند. نیروهای مردمی که به شکل

انجمن‌ها، شالودهٔ مقاومت را در همه جا تشکیل می‌دادند، از دستیابی به قدرت بازماندند.

تاسف انگیز این بود که، افراد کابینه و کمیسیون عمدتاً از نزدیکان محمد علیمیرزا بودند که دستشان به خون مجاهدین تبریز و گیلان آلوده بود.»
تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان احمد کسروی ص ۶۱: «اگر کسی به فهرست وزیران می‌نگریست و اعضای کمیسیون را می‌شناخت بایستی چندان شادی ننماید زیرا چنانکه پیداست بسیاری از اینان از نزدیکان محمدعلی میرزا و در باغشاه از همدستان او بودند.»

بعضی از مجاهدین می‌گفتند: آیا در خور هرگونه شگفت نیست که پس از آنهمه خونریزی در نخستین گام حکمرانی مشروطه، دست آن درباریان در میان باشد؟! آیا هوادار اینان که بوده؟! آیا چگونه مردم این ناروایی را در نمی‌یافتند؟

ناصرالملک، مستوفی‌الممالک و شاهزاده فرمانفرما در کابینه‌ی قبل از فتح تهران، یعنی در حکومت محمدعلیشاه مستبد خونریز، وزیر بودند.

ما در شرح تاریخ مشروطه و آنچه که تاکنون ارائه کرده‌ایم، بسیاری از چهره‌هایی را که در دولت جدید مصدر امور دولت انقلاب شدند، می‌شناسیم. اما محض یادآوری و برای شناخت ماهیت دولت جدید خوب است برخی سوابق را یادآوری کنیم.

پیشینه دولتیان جدید

محمد ولی خان تنکابنی (سپهدار-نصرالسلطنه) در دوره مظفرالدین شاه مدتی وزیر گمرکات بود، پیش از صدور فرمان مشروطه در فرونشاندن اعتراضات مردم تهران قبل از تحصن در قم همراهی داشت و به دستور او بود که سربازان دولتی بر جمعیت تظاهر کننده آتش گشودند و چند تن را کشته و زخمی کردند.

هم او بود که به شیخ فضل الله نوری کمک مالی می داد که در مخالفت با مشروطه خواهان دست گشاده تری داشته باشد.

سپهدار تنکابنی همان است که روز ۱۶ شهریور ۱۲۸۵ (یک ماه بعد از صدور فرمان مشروطه) مردم تهران تبعید او و امیر بهادر (وزیر دربار) را از مظفرالدین شاه خواستند.

سپهدار یکی از درباریانی بود که پس از اعدام انقلابی اتابک (امین السلطان) توسط عباس آقا مجاهد تبریزی به عنوان نماینده‌ی دربار روز ۸ مهر ۱۲۸۶ به مجلس شورا رفت و سوگند وفاداری خورد.

سپهدار همان است که در آغاز قیام تبریز با سمت رئیس کل نظام آذربایجان به همراه عین الدوله برای سرکوبی قیام به تبریز لشکر کشی کرد.

توجه ضرورت جایگزینی

پیشینه‌های انقلاب مشروطه، خسرو شاکری ص ۱۶۴: «انتخاب سپهسالار (یعنی همان سپهدار) به عنوان فرمانده کل انقلابیون گیلان، که به

او در رسیدن به صدراعظمی کمک کرد نیز بازتاب ضعف عقلانی مبارزه برای احیای مشروطیت بود.

در واقع شخصیت های مؤثر این مبارزه (یعنی جنبش گیلان) اعضای برجسته کمیته ستار بودند که ساده لوحانه گمان می بردند از پیرمرد (یعنی سپهدار) استفاده می کنند. اما دلیل واقعی پذیرش نقش تابع در ائتلاف از سوی خانها و زمینداران آزادیخواه، بی شک ترسشان از افتادن حکومت در دست انقلابیون و نیاز به فرونشاندن مخالفت روسیه تزاری و بریتانیا با برکناری محمدعلیشاه از سوی دیگر بود.»

سایر وزیران کابینه نیز وضع مشابه او داشتند و اغلب از وابستگان به دربار یا به دولت های روس و انگلیس بودند.

یکی دیگر از اعضای دولت جدید، ناصرالملک بود نگاهی هم به سوابق او بیندازیم.

ناصرالملک که در دولت جدید وزیر خارجه و بعد از مرگ عضدالملک نایب السلطنه احمدشاه شد، چنین می پنداشت که ایران نمی تواند از زیر یوغ استعمار روس و انگلیس رهایی یابد.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۴۸۹: «ناصرالملک و مانندگان ایشان که پدرانشان و خودشان در دربار خود کامه قاجاری پرورش یافته بودند چون همواره توده را زیردست خود دیده و همواره فرمان رانده بودند، این بر خود هموار نمی ساختند که از همان توده زیردست، مردانی سربرافرازند!... و در کار کشورداری و فرمانروایی از

اندیشه‌های خود سخنی گویند! اینان آن نبودند که به نیرومندی کشور و سرفرازی توده و اینگونه چیزها ارج گذارند. ... بسیاری از ایشان ... چنین دانسته بودند که ایران را از رفتن به زیر یوغ همسایگان گریزی نیست.»

ناصرالملک دو بار در حکومت محمدعلیمیرزا به نخست وزیری رسید. یکبار قبل از توپ باران مجلس، در روز سوم آبان ۱۲۸۶ و یکبار در گرماگرم حملات نیروهای دولتی به تبریز در ۲۱ اردیبهشت ۱۲۸۸.

افق تیره

به این ترتیب، با روی کار آمدن دولتی که حاکمیت نظام فئودالی قاجار را دست نخورده باقی گذاشت، روند رخدادهای بعدی علیه جنبش آزادیخواهی را می‌شد حدس زد. دولتی که برای جلوگیری از روی کار آمدن سران سازش ناپذیر جنبش مردم با حمایت و توافق انگلیس و روسیه روی کار آمد، معلوم است که قدرت و قاطعیت تصمیم‌گیری مستقل و دفاع از منافع مردم ایران را نخواهد داشت. و بیشتر به بازیچه دست قدرتهای استعماری تبدیل خواهد شد. که در قدم بعدی به توطئه برای خلع سلاح نیروهای اصلی جنبش می‌رسد.

سازشکاری دولت جدید

دولت جدید در اولین روزهای بعد از به قدرت رسیدن، چند تن از وابستگان به دربار را، که از سران و عاملان آشوب‌هایی بودند که دربار علیه مشروطه‌خواهان برانگیخته بود، اعدام کرد. نخستین کسی که کیفریافت مفاخر الملک بود که دستیار حکمران تهران و رئیس تجارت در دوره‌ی محمدعلی‌شاه بود و در اغلب حرکتهای ضد مشروطه‌خواهان در تهران شرکت داشت.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۶۴: «مفاخر الملک ... از بد نهادی به خون آزادیخواهان تشنه شده سخت دنبالشان می‌کرد.....»

از برای مثال مفاخر الملک یک مشروطه خواه به اسم اسمعیل خان را با دو کس دیگر گرفتار کرده به دست محمدعلی میرزا داد و او فرمان داد اسماعیل خان را در بیرون باغشاه از دروازه آویزان کردند.

یک کار دیگر مفاخر الملک کشتن آقامصطفی آشتیانی و سه تن همراهش بود که در شاه عبدالعظیم خانه گرفته بعنوان همراهی با بست نشینان آنجا نشیمن گزیده بودند. مفاخر دسته‌ای از اوباش را فرستاد که شبانه بر سرشان ریخته کشتارشان کردند!

حالا بعد از فتح تهران، محکمه حکم به کشتن مفاخر الملک داد. او را به بیرون باغشاه برده در همانجا که اسماعیل خان را آویزان کرده بودند نگاه داشته تیربارانش کردند.»

دیگر از جلادان و کسانی که مجازات شدند، صنیع حضرت بود. صنیع حضرت یکی از سردستگان اوباشان حامی استبداد بود و از برپا کنندگان آشوب توپخانه علیه مشروطه بود.

صنیع حضرت از جمله طرفداران محمدعلی شاه بود که تا لحظه‌ی سقوط رژیم برای حفظ آن در تهران می‌جنگید.

حتی در روزهای آخر که آزادیخواهان به تهران نزدیک می‌شدند و محمدعلی میرزا از بهر نگهداری خود شهر، بسیج سپاه می‌کرد، صنیع حضرت دسته‌ای از اوباش را بر سر خود گردآورده و به آنها تفنگ و فشنگ داد و در بهارستان سنگر گرفت.

بعد از قضیه‌ی کم کردن بودجه‌ی دربار توسط کمیسیون مالی مجلس در آبان ۱۲۸۶ مشروعه‌چی‌ها، در میان توپخانه کانونی علیه مشروطه و مجلس بوجود آورده بودند. در آن ماجرا، صنیع حضرت یکی از مشروطه‌خواهان بنام عنایت را در میدان توپخانه به وضع فجیعی کشت.

صنیع حضرت سرکرده‌ی اوباشانی بود که مفاخر برای کشتن میرزا مصطفی آشتیانی و سه تن همفکرانش فرستاد. و شبانه در خانه‌ای نزدیک شاه عبدالعظیم آن چهارتن را کشتند.

تاریخ هیجده ساله‌ی آذربایجان احمد کسروی ص ۶۵: «همان روز ششم مرداد که مفاخر را در بیرون شهر تیرباران کردند، این را نیز در درون شهر در میدان توپخانه از همان درختی که میرزا عنایت را به دار آویخته بود، آویزان کردند.

انبوه مردم در میدان و پیرامون آن از بهر تماشا گرد آمده بودند.»
دیگر از مجازات شدگان، میرهاشم دوچی بود. همان برپاکننده انجمن
اسلامیه تبریز که کانون مرتجعان ضدمشروطه بود، و همان دشمن خونی
آزادیخواهان.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۶۴: «کارهای او در تبریز
از آغاز مشروطه خواهی را نوشته‌ایم. پس از آن، جنگهای دوچی و
سرخاب با دیگر محله‌ها، باید گفت گناه آن خونریزی‌ها بیش از همه به
گردن این مرد و ملایان اسلامیه نشین بود. و گرنه اگر محمدعلیمیرزا سپاه بر
سر تبریز می‌فرستاد، جنگ با ایشان (یعنی مجاهدان) در درون شهر رخ
نمیداد و آن سختی را پیدا نمی‌کرد.»

پس از برافتادن محله دوچی، در مهر ۱۲۸۷، هر کدام از ملایان اسلامیه
نشین پراکنده شدند مجتهد و امام جمعه هر کدام به روستایی خزیدند. اما
میرهاشم، به مخالفت خودش با مشروطه ادامه می‌داد و یکبار هم پیش
محمدعلیشاه رفت. ولی با سقوط محمدعلیشاه، این مرتجع هم با لباس
ناشناس، از تهران فرار کرده بود که در لواسان گرفتار شد و او را به شهر
آوردند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۶۷: «چون گناهانش
درخور پوشیدن نبود محکمه بی‌درنگ حکم کشتن داد و چون در میدان
توپخانه به دار آویختند گناهانش را بر تخته‌ای نوشته از روی سینه‌اش
آویزان کردند.»

هنگام گرفتار شدن هزار لیره در بغل داشته. که باید گفت بهای دین و آبرو و جانش بوده و از محمدعلیمیرزا و این و آن دریافته بوده.»

ارتجاع؛ شریک استبداد و دشمن آزادی

اما در مورد سر مرتجعان، و مشروعه‌چی‌های یاور استبداد، یعنی شیخ فضل‌الله نوری، توده‌ی مردم که از آغاز جنبش مشروطه اعمال و جنایات او و خدمت‌های این ملای مرتجع را به استبداد، بخصوص همدستی‌اش با محمدعلیشاه و دربار را در سرکوبی مردم دیده بودند، خواستار اعدام شیخ فضل‌الله نوری بودند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۶۷: «یکی از چیزهایی که شاه قاجار را به ستیزه با توده دلیر می‌ساخت، یکی هم ایستادگی‌های سخت حاج شیخ فضل‌الله بود... در ماه‌های آخر که محمدعلی میرزا به ستوه آمده گاهی می‌خواست با مشروطه خواهان از در نرمی درآید، در اینجا نیز یکی از کسانی که جلو را می‌گرفتند حاجی نوری بود... حاج شیخ فضل‌الله را نیز با چند تن از بستگانش بگرفتند و در محکمه به بازپرس و داوری پرداختند.»

شیخ فضل‌الله نوری مرتجعی که تا توانسته بود علیه پیشرفت و ترقی و آزادیخواهی کوشیده بود و حاکمیت استبداد جنایتکار را پشتیبانی و توجیه دینی می‌نمود، و انبوهی او‌باش را به اسم دین به جان آزادیخواهان

می انداخت، اینک به چنگ مردم گرفتار آمده بود. هم او بود که به عیان از ضرورت وجود شاه برای توده رعایا سخن گفته بود.

تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی ص ۳۲۲: «شیخ فضل الله رو کرد به مجدالاسلام و گفت: ما اهالی ایران شاه لازم داریم، عین الدوله لازم داریم. چوب و فلکه و میرغضب لازم داریم ملا و غیر ملا، سید و غیر سید، باید در اطاعت حاکم و شاه باشند. برای یک نفر آخوند که چوب خورده است نمی توان مملکتی را به هم انداخت. این اقدام تو مثل آن مهملاتی است که در روزنامه می نویسی، مشروطه و جمهوری را در روزنامه اسم بردن و منشأ فساد شدن مشروع نیست.

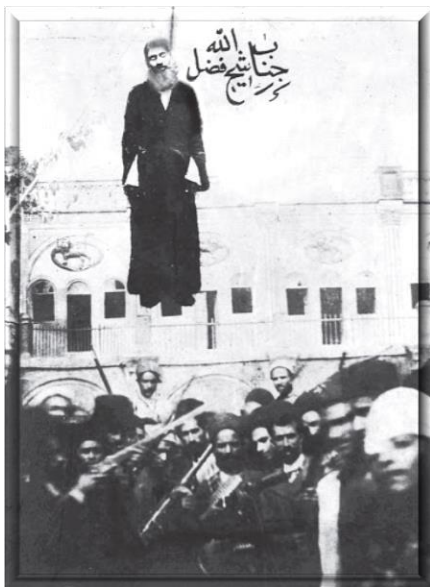
شیخ فضل الله را روز هفتم شهریور به دار آویختند. و سیم تلگراف را میانۀ تهران و نجف آزاد گذاردند تا هر کسی که خواستار بود، بی آنکه پولی پردازد، به نجف تلگراف کرده از علمای آنجا درباره شیخ نوری پرسش کند.»

تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی ص ۵۳۵: «شیخ فضل الله جان به جان آفرین تسلیم نمود و عالمی را آسوده کرد. در میدان توپخانه که مملو از تماشاچیان بود احدی به حالت او ترحم نکرد. همه از او بد می گفتند.

یکی می گفت فلان حکم را درباره من کرد. فلان قدر پول گرفت.

دیگری می گفت برادر مرا به کشتن داد.

دیگری می گفت: پسر مرا تلف کرد»



به دار کشیدن شیخ فضل الله نوری در میدان
بهارستان تهران

باری همه مردم در فرح و سرور
و از کشتن او اظهار مسرت و
خوشحالی می کردند.»
مشروطه، و سردمدار فتنه
مشروع خواهی، به دست مردم
در نتیجه کوششهای مجاهدان
تبریز و آزادیخواهان سازش
ناپذیر، به مجازات جنایت خود
رسید.

درباره اعدام فضل الله نوری باید
دانست که توده‌ی خشمگین مردم
که در مراحل مختلف، خیانت‌های

او به مردم و همدستی‌های او با استبداد را دیده بودند بر اعدام او اصرار
داشتند، و دولت جدید تحت فشار مردم مجبور به مجازات شیخ فضل الله
شد.

مماشات با شاه جنایتکار

یکی از کسانی که بیش از همه سزاوار مجازات بود خود محمدعلیشاه بود
که بعد از فتح تهران به سفارت روس پناهنده شد. اما کمیسیون فوق‌العاده
که در روز فتح تهران بوجود آمد تنها او را از سلطنت خلع کرد و پسرش

احمد را به تخت نشاند. دولت جدید نه تنها هیچ گونه حسابرسی در مورد کودتای خونین دوم تیرماه ۱۲۷۸ توپ باران مجلس و کشتار سران انقلاب، و قتل و غارت و کشتار قریب به دوهزار مجاهد و مبارز تبریزی نکرد، بلکه برای شاه سالانه صد هزار تومان حقوق بازنشستگی تعیین نمود. کمیسیون تا روزهای اول شهریور با محمدعلی شاه گفتگو می کرد! گفتگو در مورد وام‌هایی که به دو دولت روس و انگلیس داشت، و زمین‌هایش در آذربایجان که می‌خواست به دولت جدید بفروشد و جواهرات سلطنتی که به همراه برده بود. بعد هم، با در نظر گرفتن مقرری سالانه به مبلغ صد هزار تومان!! به شاهی که تا آن حد جنایت کرده! او را روانه‌ی روسیه کردند.

دولت‌های روس و انگلیس نیز در طول مذاکره در جریان ریز مسائل مورد گفتگو بودند و آن پیمان‌نامه را نیز امضاء کردند.

مذاکره‌کنندگان با محمدعلی میرزا عبارت بودند از: تقی‌زاده، مستشارالدوله، حسینقلی نواب، وثوق‌الدوله، صدیق حضرت.

رفتار و مواضع دولت جدید هیچ همخوانی با خواست توده‌های ستم‌دیده و پیشه‌وران محروم و رهبران سازش‌ناپذیر جنبش نداشت. این مواضع همان خواسته‌های ملاکان بزرگ و تجار عمده بود که بر موج انقلاب سوار شده و سعی می‌کردند سران جنبش توده‌ها را کنار بزنند. قدرتهای استعماری هم که استبداد قاجاری را ماندنی نمی‌دیدند سعی به اعمال نفوذ خود در دولت جدید داشتند. و در اثر اعمال نفوذ آنها بود که دولت

جدید با شاهی که آنطور کشت و کشتار براه انداخته بود به مذاکره نشست و با احترام او را روانه روسیه کرد.

فرار محترمانه شاه و همدستانش

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۶۷: «روز هیجدهم شهریور (۱۲۸۸) چهار ساعت پس از نیمه روز محمدعلیمیرزا با خاندان خویشان همراه امیربهداد و مجلل‌الملک و ارشدالدوله و کسانی دیگری از زرگنده به آهنگ بیرون رفتن از ایران روانه گردید.

صدو بیست قزاق ایرانی با یک سرکرده روسی و سه تن سواره هندی و سه تن سواره قزاق روسی پاسبانی او را داشتند. دو نماینده از سفارت‌های روس و انگلیس پهلوی او بودند.

دسته‌های انبوهی به تماشای بیرون کردن شاه بودند. و از این که امیربهداد و مجلل‌الملک و ارشدالدوله و موقر السلطنه همراه محمدعلی میرزا رفتند در خشم بودند که چرا اینها از مجازات مردم جان به در بردند.»

حتی هیچ کس از دولت و حکومت جدید تضمینی نداشت که این شاه که به روسیه فرستاده میشود، دوباره به تهیه نیرو و تهاجم برای برگرداندن استبداد اقدام نکند. کما این که دو بار در سالهای بعد از رفتنش، محمدعلیشاه این کار را کرد.

پیشینه‌های انقلاب مشروطه خسرو شاکری ص ۱۵۵: «شاه سابق در دو مورد در پاییز ۱۲۸۹ و تابستان ۱۲۹۰ به کشور هجوم آورد. اما به بهای

تلفات قابل توجه و تحمل هزینه سنگین به خزانه تھی (ایران) شکست خورد.»

به این ترتیب، مستبد خونریزی که تمامی تلاشهای خود را برای سد کردن راه جنبش آزادیخواهی و مشروطه خواهی مردم ایران بکار برده بود، در نتیجه ایستادگی های مجاهدان و آزادیخواهان ایران خوار و خفیف از ایران اخراج شد. اگرچه که به علت سستی های حاکمیت جدید، به سزای اعمال خود نرسید.

میوه چینان بر سفره انقلاب



مجرمان اصلی حکومت استبداد چه شدند؟

نشستگان بر سفره انقلاب که بودند؟

با سرداران آزادی چه کردند؟

پس از استقرار حاکمیت جدید، چندتن از همدستان فعال محمدعلی شاه

تبعید شدند. یکی از آنان سعدالدوله و دیگری امام جمعه تهران بود.

سعدالدوله همانکه در آغاز تاروی کارآمدن اتابک (امین السلطان) از

مشروطه طرفداری می کرد و حتی از سوی مردم لقب ابوالمله (یعنی پدر

ملت) هم گرفت. اما بعد از بازگشت اتابک مخالف مشروطه خواهان شد و مخالفت هایش تا پیش از فتح تهران ادامه داشت.

وقتی محمدعلی شاه در اثر پیشروی های مشروطه خواهان و نزدیک شدن سقوط رژیمش مجبور شد حمایت خود را از مشروطه بطور کتبی اعلام کند، سعدالدوله هم مشروطه خواه شد. سعدالدوله در آخرین کابینه ی محمدعلی شاه نخست وزیر شد.

در آن هنگام که آزادیخواهان برای تهران گسیل شدند، باز همین سعدالدوله تنها درباری سرشناسی بود که تا به آخر از محمدعلی میرزای جانی مدافعه کرد.

قابل توجه اینکه دولت جدید چند تن از عوامل دست چپم رژیم محمدعلی شاه را اعدام نمود ولی با عاملان اصلی کاری نداشت.

با عاملان اصلی سرکوب چه کردند؟

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۶۷: «تنها کسانی گناهکار و شایسته داوری شمرده می شدند که کسی را پشتیبانی و نگهداری نداشته باشد. این است عین الدوله را که در آغاز مشروطه، آن سیاهکاری ها را کرده و یازده ماه در پیرامون تبریز نشسته و هزاران مرد غیرتمند و جوان دلیر را بخون آغشته و بدانسان مردم شهر را دچار گرسنگی ساخته بود گناهکار نمی دانستند.»

براستی چرا حکومت جدید به عین‌الدوله هیچ کاری نداشتند؟ در حالی که از آغاز جنبش تا صدور فرمان مشروطه، و در دوره‌ی ده ماهه‌ای که علیه آزادیخواهان تبریز می‌جنگید، دو هزار تن بدست وی کشته شدند!!

رنگ عوض کردن ضد انقلاب

تاریخ هیجده ساله آذربایجان: «کسانی که در باغشاه گرد محمدعلی میرزا را گرفته و در همه کارهای ننگین لیاخوف دست داشتند، این زمان بی‌شرمانه رو به سوی آزادیخواهان آورده بودند، اینها نه تنها بد شمرده نمی‌شدند، بلکه با آغوش باز ایشان را می‌پذیرفتند.»

در حقیقت اکثریت و جناح غالب کسانی که به قدرت رسیده بودند، یا همان کسانی بودند که تا پیش از این در حاکمیت فئودالی بر مردم حکومت می‌کردند و یا از جنس و پایگاه اجتماعی همانها یعنی اربابان و ملاکان و شاهزادگان بودند. بنابراین طبیعی بود که حاکمیت جدید با شاهزادگان و ملاکان و خوانین گذشته تضادی نداشته باشد. درباریان هم با ساقط شدن سلطنت محمدعلیشاه مجبور بودند که برای بدست آوردن قدرت رنگ عوض کنند و تظاهر به پیوستن به مشروطه کنند.

مجرمان اصلی به مجازات نرسیدند

اغلب مجرمان اصلی حکومت استبداد مثل لیاخوف، پالکونیک و عین‌الدوله به مجازات نرسیدند!

لیاخوف فرماندهی قوای قزاق و کسی که مجلس را بمباران کرد و تا آخرین روزهای حکومت محمدعلی شاه با آزادیخواهان می‌جنگید بعد از سقوط محمدعلی شاه، با احترام و با درخواست سفیر روس به مجلس برده شد و در آنجا تطهیر گردید و به علت اینکه ادامه‌ی کارش در ایران سوال‌برانگیز بود او را روانه‌ی قفقاز کردند.

پالکونیک روسی رئیس حکومت نظامی تهران بعد از بمباران مجلس، در پست خود ابقاء شد!

قوای قزاق که برای دفاع از منافع روس‌ها در ایران به وجود آمده بود، و بارها، بویژه در توپ باران مجلس، صدها تن از جوانان آزادیخواه مردم ایران را به خون کشیده بودند و دیگر نیروهای نظامی که یازده ماه با مجاهدان تبریز جنگیده بود، بی‌اندکی تغییر برجای خودش باقی ماند.

دولت جدید که در برابر وابستگان به دربار و نوکران دولت‌های خارجی روس و انگلیس آنقدر سازشکارانه برخورد می‌کردند و از راه نرمش و ملامت گامی فراتر نمی‌نهادند در برابر آزادیخواهان و یا افرادی که تن به راه و شیوه و تفکر سیاسی - اعتقادی آنها نمی‌دادند به شدیدترین وجه برخورد می‌کردند.

انتقام کشی ارتجاع از منادیان آزادی

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۶۸: «سیدحسن مدیر جبل‌المتین که از پیشروان آزادی به شمار می‌رفت گرفتار زندان گردید. ملایان چندان شوریده بودند که کشتن سیدحسن را می‌خواستند.»

ملاها بهانه کردند که سیدحسن مدیر جبل‌المتین در یکی از شماره‌شش روزنامه‌اش مطالبی علیه دین نوشته است. او را بعد از محاکمه به سه سال زندان محکوم کردند در حالی که یکی از داوران محکمه‌ی او در باغشاه در روزهای اول کودتای محمدعلیشاه هم داور بود.

با اخراج محمدعلیمیرزا از ایران، کمیسیون بیست و چند نفره‌ای که برای تعیین وزرا تشکیل شده بود منحل شده و سپهدار را به سمت رئیس‌الوزرا معین کردند. دولت جدید می‌کوشید مجلس شورا را باز کند و از اینرو روز ۲۴ آبان مجلس با هر تعداد نماینده که توانستند جمع شوند باز کردند. جشن پیروزی نیز با آذین بستن شهر تهران برگزار شد.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۷۵: «همان روز ۲۴ آبان، تلگراف‌های تبریک از دولتهای جهان رسیده بود همه را (درمجلس) خواندند. ... بدینسان پس از هفده ماه (از توپ باران مجلس) بار دیگر دارالشورا در ایران باز و رشته کارها بدست نمایندگان توده افتاد.»

مجلس از جانفشانی‌های آزادیخواهان تبریز قدرشناسی نمود. تقی‌زاده و مستشارالدوله (رئیس مجلس) از شهدای راه آزادی سخن گفتند. وثوق‌الدوله درباره‌ی جنبازی‌های مجاهدین تبریز صحبت کرد و سیدنصرالله تقوی درباره‌ی فداکاری‌های علمای مشروطه‌خواه نجف

مطالبی گفت. سپس سپاسنامه‌ای نوشته شد که برای سردار ملی ستارخان و سالار ملی باقرخان بفرستند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۶۸: «سپاسنامه: مجلس شورای ملی جانبازی‌ها و فداکاریهای جنابان ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی و سایر غیرتمندان تبریز را نخستین علت آزادی و خلاصی ملت ایران از قید اسارت و رقیّت ارباب ظلم و عدوان می‌داند و از مصائب و شدائدی که آن فرزندان غیور وطن و سایر اهالی غیرتمندان آذربایجان برای سعادت ابدی و نیکنامی ایران تحمل کرده‌اند تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم می‌نماید.»

جلو افتادن مرفه‌هان و محرومیت مردم

اما باید دانست که مجلسی که در این دولت جدید بعد از فتح تهران و استقرار دولت جدید گشوده شد، نسبت به مجلس اول در زمان مظفرالدین شاه، درصد کمتری از نمایندگان توده‌های مردم را در برمی‌گرفت و نمایندگان فئودالها و خوانین بزرگ و سران عشایر در آن بیشتر شرکت داشتند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۲۶: «کسانی که رشته کارها را در دست داشتند بیشتر وزیران و کارکنان اداره‌ها و بسیاری از نمایندگان دارالشورا از درباریان پیشین قاجاری و خود کسانی بودند که پدر به پدر به بندگی خو گرفته و همیشه روس و انگلیس را به کارهای

ایران چیره دیده بودند و ایشان را ماندن و نماندن ایران چندان تفاوت نداشت. اما کسانی که از میان آزادیخواهان با ایشان بودند، اینان نیز بیشتر مردمان بی‌ارج ترسویی بودند و در پی آرزوهای دیگر بودند و هر کدام جز پیشرفت دلخواه خود را نمی‌خواستند.»

توطئه علیه مجاهدان

یک شاخص بسیار روشنگر، طرز برخورد دولت جدید با سران آزادیخواهان تبریز و رهبران مقاومت یعنی ستارخان و باقرخان بود. بینیم دولت و مجلس جدید با آنها چه رفتاری کردند. پیش از این گفته بودیم که در اثر رفتار قوای روسیه در آذربایجان ستارخان و باقرخان در تنگنا و محاصره قرار گرفته بودند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۸۴: «ستارخان و باقرخان با دسته‌ای از پیشروان آزادی از علی موسیو و دیگران در شهبندری عثمانی بست نشستند و کارکنان سیاسی روس می‌کوشیدند ایشان را از آنجا درآورده از تبریز بیرون کنند. لکن در همان روزها داستان افتادن محمدعلیمیرزا رخ داد و از این پیش آمد فشار روسیان بر سردار و سالار کمتر گردید و اینان در خانه‌های خود آرام نشستند.»

بعد از استقرار دولت جدید که سپهدار تنکابنی ریاست آن را بعهدہ داشت، (مهدی قلی هدایت) معروف به مخبرالسلطنه والی آذربایجان شد.

هدف قرار دادن زادگاه انقلاب

مخبر السلطنه در آغاز قیام تبریز والی آذربایجان بود و بعد از انتخاب عین‌الدوله به جای او، در تیرماه ۱۲۸۷ روانه‌ی اروپا شده بود، حالا از طرف دولت جدید بعنوان والی آذربایجان تعیین شده بود و از پاریس به ایران برگشت و در دوم شهریور ۱۲۸۸ وارد تبریز شد.

مخبر السلطنه از همان آغاز ورود به تبریز بنای ناسازگاری با ستارخان و باقرخان را گذاشت.

هیچ کس هم انتظار نداشت مخبر السلطنه که در نخستین ماه قیام تبریز در صف دشمنان ستارخان و مجاهدین می‌جنگید اکنون با آن سردار آزادی کنار بیاید.

روسیه‌ی تزاری هم که در دولت جدید نفوذ داشت، ستارخان و باقرخان را نمی‌توانست تحمل کند. چرا که بخوبی روشن بود که تا ستارخان در تبریز مستقر هست، امکان شکل گرفتن مقاومت وجود داشت. و طبیعی بود که ستارخان و مجاهدان تبریز راه ادامه‌ی نفوذ و دخالت در امور ایران و یا بازگرداندن خود کامگی را سد می‌کردند. بنابراین حاکمیت جدید باید فکری می‌کرد که این باروی مقاومت را از هم بپاشد.

توطئه بتدریج شکل می‌گیرد. روسیه، انگلیس و وابستگان آنها تصمیم می‌گیرند که ستارخان و باقرخان را از تبریز اخراج کنند منتهی به وجهی آبرومند، بطوری که باعث شور و خروش مردم نشود.

تا هر گاهی که ستارخان و باقرخان در تبریز بودند داغ خون‌هائی که در جنگ با دشمنان آزادی به زمین ریخته بود تازه می‌ماند آنها از قیام دوباره ستارخان و آزادیخواهان تبریز واهمه داشتند، زیرا ستارخان می‌توانست قیام تازه‌ای را علیه نودولتانی که همه از تیره‌ی مستبدان دربار بودند بوجود بیاورد؛ این بود که می‌خواستند به هر شکل شده سردار را از تبریز دور کنند.

غفلت مجاهدان از حيله دشمن

مخبرالسلطنه ابتدا از ستارخان خواست که برای رسیدگی به اختلافاتی که در اردبیل بوجود آمده بود به سمت اردبیل حرکت کند.

در اردبیل بین مجاهدان میرزا محمد حسین زاده که از مجاهدین قفقاز وابسته به کمیته‌ی "ستار" گیلان بود، با چند تن از ملاکان اختلاف رخ داده بود.

میرزا محمد حسین زاده را کمیته ستار گیلان مأمور اردبیل کرده بود تا به کارهای آنجا سامانی بدهد! مجاهدان میرزا محمد، چند تن از ملاکان بدخواه مشروطه را اعدام کرده بودند. در این میان، خادم بارگاه شیخ صفی هم اعدام شده بود. این بود که حالا بین مجاهدان و بدخواهان کشاکش بود.

مخبرالسلطنه اختلاف اردبیل را بهانه خوبی برای دور کردن ستارخان از تبریز یافت. از اینرو از ستارخان خواست که برای حل مشکل اردبیل به آنجا برود.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۸۸: «ستارخان چنان که شیوه او بود از در فروتنی درآمده پیشنهاد را با گشاده رویی پذیرفت... و روز هجدهم شهریور ۱۲۸۸ با یار محمدخان کرمانشاهی و حسین خان کرمانشاهی و میرزا علیخان یاوراف و آقای میرزا علی اکبر خان عطایی و دسته‌ای از مجاهدان ورزیده روی هم رفته هفتاد و اند تن بودند از تبریز روانه گردیدند.»

مخبرالسلطنه از سوئی می خواست مجاهدان پاکبازی چون میرزا محمدحسین زاده را از سر راه بردارد و هم خود ستارخان را به نحوی نابود کند.

اما سرخ توطئه در دست روس بود. روس‌ها در اهر با رحیم خان چلیپانلو برای حمله به اردبیل به توافق رسیده بودند و طرح این بود که در آذربایجان شورش پیاکنند. چرا که بعد از سقوط محمدعلیشاه، قوای روس باید از خاک ایران بیرون می‌رفت. آنها می‌خواستند با این شورشها، نه تنها قوای خود را بیرون نبرند بلکه قوای بیشتری هم به داخل خاک ایران وارد کنند. بنابراین خوانین مزدور استبداد فئودالی به جنب و جوش افتادند.

محاصره مجاهدان با همدستی ارتجاع و استعمار

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۸۹: «آگاهی رسید همه ایل‌های اردبیل و خلخال و قره داغ یکی شده‌اند و سران شاهسون و امیرعشایر و دیگران همگی با رحیمخان دست به هم داده بیرق هواداری از محمدعلیمیرزا را بلند کرده‌اند. و بر آنند که به اردبیل تاختن بیاورند.»

در روزهای میانی مهر ماه ۱۲۸۸ رحیم خان چلیپانلو با نیروئی حدود ۲۰ هزار نفر که با کمک خان‌ها و فئودال‌های طرفدار محمدعلی شاه گردآورده بود در اواسط مهر به اردبیل حمله کرد در حالی که ستارخان بیش از صد نفر همراه نداشت.

ستارخان تلگراف کرده خواستار گردید هرچه زودتر سپاه و ابزار جنگ بفرستند. ولی مخبرالسلطنه از کمک به ستارخان طفره رفت.

چند روز بعد از حمله‌ی رحیم خان و اشرار همدست او به اردبیل به دستور مخبرالسلطنه سیم‌های تلگراف را هم قطع کردند. ستارخان به ناچار در دژ نارین قلعه (که مدتی در آن زندانی بود) سنگر گرفت و به دفاع پرداخت.

ستارخان می گفت «من در مقابل بیست هزار اشرار شاهسون و قره‌داغ مقاومت می کنم در صورتی که سوارانم فشنگ برای دفاع ندارند. چندین بار به تهران و تبریز تلگراف کرده‌ام که بیست هزار شاهسون و قره‌داغ، اردبیل را محاصره کرده‌اند، قورخانه و کمک لازم است همه به وعده و نوید گذشته است!»

چاره اندیشی مجاهدان

بعد از یک ماه مقاومت ذخیره‌ی فشننگ، آذوقه، و حتی علوفه‌ی اسبهایشان هم تمام می‌شد. یاران ستارخان تنها راه چاره را عقب‌نشینی می‌بینند اما ستارخان حاضر نمی‌شود.

کار به جایی رسید که یار محمدخان که هیچگاه با سردار تندی نمی‌نمود میانه‌تندی و دلسوزی گفت: «با کدام فشننگ جنگ کنیم.» آنگاه هم که اسب آوردند باز سردار دل‌نمیداد تا یار محمدخان از دستش گرفته و با زور سوارش گردانید!

بی‌گمان اگر یک روز دیگر می‌ماندیم همگی کشته می‌شدیم.

ستارخان و یارانش جنگ‌کنان از میانه‌دشمن گذشتند و به سمت تبریز عقب‌نشینی کردند. مردم تبریز سردار خود را با شکوه بسیار استقبال کردند و از اینکه یکبار دیگر او را در میان خود می‌بینند به شادمانی می‌پردازند.

مردم پیشواز با شکوهی کردند و از این که ستارخان نافیروزانه بازگشته بود چیزی از پذیرایی نکاستند.

این پیروزی رحیمخان مزدور روسیه، اگرچه امیدهایی در دل مزدوران استبداد ایجاد کرد اما امید واهی بود. چرا که دیگر حتی روسیه هم در پی برگرداندن محمدعلیشاه نبود. بلکه اصل قضیه توطئه‌ای بود تا روسیه بتواند قوای خودش را در ایران نگهدارد، هدف اصلی همین بود که جایای قوای خود را در آذربایجان محکم کنند. و با این توطئه موفق شدند.

بهبان روس و ماندن سپاه بیگانه در ایران

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۹۶: «چون شورش برخاست و شاهسون و قره داغی از هر سوی روبه اردبیل آوردند روزنامه‌های روس به یکباره به آواز در آمدند و از ناتوانی دولت ایران گفتگو به میان آورده بر جان و دارایی بستگان خود در اردبیل نگرانی مینمودند که: ... جان قونسول روس و بستگان روس در زیر بیم است! دولت روس با شتاب دسته‌هایی از سپاه قفقاز به آنجا می‌فرستد زیرا که آوردن سپاه از تبریز و یا از قزوین به اردبیل بزودی نخواهد بود!!»

این که این آشوب یک توطئه روسیه بود و نه شورش خودانگیخته طرفداران محمدعلیشاه، از آنجا معلوم شد که رحیمخان و خوانین شاهسون و سایر عوامل استبداد، بعد از غارت اردبیل و درست کردن بهانه برای روسیه که قوای بیشتری به ایران بفرستد، بلافاصله به خانه‌ها و مناطق خودشان برگشتند. وقتی هم که لشکری از تهران برای مقابله با آنها حرکت کرد، روسیه هیچ حمایتی از آنها نکرد.

در نیمه‌های آبان‌ماه ۱۲۸۸ لشکر دولتی از تهران برای جنگ با شورشیان روانه شد و پس از جنگ‌هایی در زنجان و سراب و اهر خوانین شاهسون و شورشیان قره‌داغی را شکست دادند. رحیمخان چلیپانلو به خاک روسیه گریخت و ایل چلیپانلو به فرمانبرداری از دولت پرداخت.



صمدخان مراغه‌ای

تمکین ضد انقلاب به تعادل قوای جدید

یکی از کسانی که در سپاه دولتی برای سرکوبی خوانین فئودال حرکت کرد و نقش مهمی هم در پیروزی سپاه دولتی بر اشرار داشت، صمدخان مراغه‌یی بود که در نبردهای تبریز علیه ستارخان می‌جنگید.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۰۸: «صمدخان با آنکه دشمنی‌ها با تبریز کرده و آنهمه گزند رسانیده بود چون از دیرباز مشروطه خواهی می‌نمود و از گذشته پشیمانی نشان می‌داد و این هنگام همراه لشکر فیروز به شهر (تبریز) درآمده و دردم درباره او نیز چشم از گذشته‌ها پوشیده، نوازش و پذیرایی دریغ نمی‌گفتند.»

با فروخوابیدن شورشیان آذربایجان، و شکست و فرار رحیمخان چلیپانلو، بسیاری از خوانین و دشمنان مشروطه اکنون به خانه سردار پناهنده شده و از مردم گذشت می‌طلبیدند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۰۷: «سامخان ارشد نظام و برادرش ضرغام که دو دست رحیمخان بودند در نهران با باقرخان سالار دیدار کرده و از او زینهار خواسته و در جنگ بازپسین پا در میان نداشتند. (اینک) به تبریز آمده به خانه سردار پناهنده بودند و چون اینان در سال خونین ۱۲۸۷ از دشمنان بنام آزادی شمرده می شدند و در جنگهایی که با مردم تبریز می رفت بیشتر از دیگران دلیری و کوشش نشان می دادند این پناهندگی ایشان به خانه سردار، آن روزها را به یاد می آورد و آن زبونی ایشان مایه شادمانی مردم می شد.

دسته ای از لوطیان دوچی و تفنگچیان اسلامیه هم که پس از گریختن از دوچی در لشکرگاه عین الدوله زیسته و پس از آن در مراغه به صمدخان پیوسته بودند به امید زینهار و بخشایش در خانه سالار بستی نشسته بودند. این نیز یادآوری دیگری از پیش آمدهای سال ۱۲۸۷ می کرد و از هر سو نشانهای فیروزی پدیدار بود. اگر گرفتاری سپاه روس نبود می توانستیم گفت که تبریز روزهای بس خوشی را می پیمود.»

تیری به پای انقلاب



شروع انحراف از هدف

با افتادن قدرت به دست عناصر میوه چین و فرصت طلب، می بینیم که حاکمیت جدید از شعارهای مشروطه و خواسته‌های مردمی دور شده و طبیعی است که در برابرده خالتهای قدرتهای استعماری مواضع محکمی نداشته باشد. اما دردآورترین نتیجه این وضعیت، توطئه‌ای بود که با هدایت استعمار روس و انگلیس علیه صاحبان اصلی انقلاب و مجاهدان مشروطه، یعنی ستارخان و باقرخان پیش بردند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۲۷: «یک چیز شگفت این بود که هر گروهی راه خود را دنبال می کرد و پیش آمد مشروطه را از بهر پیشرفت کار خود پنداشت. ... از یکسو نیز ملایان در هر کجا دست باز کرده به گمان خود اجرای حدود می کردند چنان که یکی در تبریز به پسر حاجی میرزا هادیخان چوب زد، دیگری در قوچان زنی را سنگباران کرد. معین‌الغربا نامی از ملایان مشهد به همدستی یک ملای دیگر در دیه‌های نیشابور سه کس را از اسماعیلیان بکشت که یکی از زشت‌ترین داستانهای تاریخی آن زمان است.»

رقابت برای قدرت

به زودی مجلس دوم آغاز به کار کرد و اوضاع سیاسی عادی شد و سازمانهای سیاسی گوناگونی تأسیس گردید. عناصر رادیکال جنبش

کوشیدند از فضای دموکراتیک تازه به دست آمده، و سازمانهای سیاسی خود به منظور آموزش مردم استفاده کنند. مجلس دوم به دو گرایش سیاسی اعتدالیون و دموکرات‌ها تقسیم شد.

پیشینه‌های انقلاب مشروطه، خسرو شاکری ص ۲۶۱: «نخستین حزب ... فرقه دموکرات ایران بود. پایه گذاران حزب دموکرات، سیدحسن تقی زاده، محمدطاهر تنکابنی، حسینقلی خان نواب، شیخ ابراهیم زنجانی، ابراهیم حکیمی، سید محمدرضا مساوات، سلیمان میرزا اسکندری، حیدرخان عمواغلی، و محمدامین رسولزاده بودند.»

در برابر این حزب، دیگران دسته‌ای بنام اعتدالی تشکیل دادند. و رقابت بین این دو دسته بر سر این که نمایندگان بیشتری در مجلس داشته باشند شروع شد. روزنامه ایران ارگان دموکراتها و روزنامه استقلال مربوط به اعتدالیون بود.

استعمار جای خود را محکم می کند

در همین ایام کشور در وضعیت آشفته‌ای بسر می برد اما رهبری کارآمد و متحد و یکدستی برای حل مشکلات وجود نداشت. از یک طرف قشون روسیه تزاری تبریز و برخی شهرهای آذربایجان را در اشغال داشت و به رشت و قزوین نیز دست اندازی می کرد. انگلیسیها در ساحل خلیج فارس نیرو پیاده کرده، شهرهای بی دفاع را گلوله باران می کردند. خزانه دولت نیز خالی بود.

دولت به جای این که برای رفع بحران مالی، به مردم اتکاء کند، به گرفتن قرضه خارجی رو آورد. دولتهای روس و انگلیس همین نیاز دولت را بهانه دخالتهای خودشان کردند.

شرایط بحرانی جهان

در آن زمان جهان در آستانه جنگ جهانی اول قرار داشت. سرمایه‌داری آلمان به رشد اقتصادی بسیاری دست یافته، به رقیبی برای انگلیس و فرانسه و روس تبدیل گردیده بود. از اینرو دولتهای انگلیس و روس برای مقابله با آلمان، به یکدیگر نزدیک شده بودند. پیمان ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس نوعی مصالحه بین این دو قدرت و مقدمه اتحادی در برابر آلمان بود.

در چنین اوضاعی روس و انگلیس توان تحمل یک دولت مستقل و مردمی را در ایران نداشتند. بنابراین حالا که به رفتن محمدعلیشاه تن داده بودند، سعی داشتند با دامن زدن به دو دستگی‌ها هر چه بیشتر این دولت را ضعیف نگهدارند، دیگر این که کانون انقلاب و جنبش را متلاشی کنند تا مبادا در شرایط بحرانی آن روزگار، باز هم جنبشی انقلابی در ایران پیا بشود. بنابراین وقتی دولت ایران تقاضای وام از آنها کرد، استقبال کردند و شرط و شروط مداخله‌گرانه شان را اعلام کردند.

شروط استعمارگران

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۲۰: «چون دولت ایران به وامخواهی پرداخت، (روس و انگلیس) چنین پاسخ دادند: باید دولت ایران هفت تن از فرانسه برای کارهای مالیه مزدور گیرد. نیز برای کارهای سپاهی سرکردگان از اروپا بخواهد. کشیدن راه آهن در ایران به یک کس بیگانه‌ای واگذار نشود. کشتی رانی در دریاچه ارومی به روس واگذار گردد.»

طبعا این خواستها به وام ارتباطی نداشت. مجلس با این شروط مداخله جویانه مخالفت کرد. مردم هم به خروش برخاستند.

جنبش دو باره جان می‌گیرد

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۲۱: «تکانی در تبریز و تهران در مردم پدید آمد. در تبریز ستارخان همراه نمایندگان انجمن ایالتی به تلگرافخانه درآمدند و ... آشکاره آگاهی دادند که توده آذربایجان به هیچگونه وامخواهی از روس و انگلیس خرسندی ندارد چه رسد به آن شرطهای ننگین و ریشه برانداز، و نوید دادند که هرگاه دولت از خود کشور وام خواهد آذربایجان اندازه بزرگی بپردازد.»



حاج مهدی آقا کوزه کنانی

کمیسونی از پیشروان بازرگانان، شادروان حاج مهدی آقا کوزه کنانی و حاج شیخ علی اکبر اهرابی و حاج میرزا علی اکبر آقا صدقیانی و حاجعلی آقا کمپانی و دیگران پدید آوردند که هم از تبریز پول

گردآورند و هم شهرهای دیگر را بکار برانگیزند. روشن بود که تاستارخان و باقرخان در تبریز و در میان مردم هواخواه خود و مجاهدان تبریز بودند، قطب انقلاب، وجود داشت و مدافع و پیگیر تحقق اهداف انقلاب بود. از اینرو روس و انگلیس تلاش می کردند که این سنگر مردمی را از میان بردارند.

نگرانی استعمارگران و چاره جویی ارتجاع

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۰۹: «روسیان همچنان از ستارخان و باقرخان گله مند بودند و بودن ایشان را در تبریز به زیان خود می شمردند ... تلگرافهایی در این باره میانه لندن و پترسبورگ آمد و شد می کرده ... چنان که در یکی گفته می شود: پیروان ستارخان و باقرخان به همراهی فدائیان قفقازی که با یفرمخان هستند می خواهند به بانکهای روس و انگلیس تازند.»

تأسف اینجاست که علاوه بر روس و انگلیس، مخبرالسلطنه والی آذربایجان هم به این نتیجه رسیده بود که باید ستارخان را به هر نحوی هست از تبریز دور کنند!!

در تلگرام‌هایی که قبل از عزیمت ستارخان به تهران بین سفارت انگلیس و وزیر خارجه‌ی آن کشور - سر ادوارد گری - مخابره شده، از اصرار روس به رفتن ستارخان و باقرخان به تهران، و قبول انگلیس، و پافشاری دولت مرکزی بر رفتن آن دو به تهران سخن به میان آمده است.



مخبرالسلطنه والی آذربایجان

تلگراف از طرف جرج بارکلی به ادوارد گری در تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۱۰ - ۲۳ اسفند ۱۲۸۸: «با کمال افتخار راپرت می‌دهم که یادداشتی به دولت ایران فرستاده‌ام و تقاضای وزیر مختار روس را که راجع به اخراج ستارخان و باقرخان از تبریز و خلع اسلحه‌ی پیروان آنها بوده تأیید نمودم.»

تلگرام‌های متعددی هم در ماه اسفند از طرف اولیای حکومت به ستارخان و باقرخان رسید که در همه آنها از سردار و سالار می‌خواستند که هر چه زودتر بسوی تهران حرکت کنند از جمله از عضدالملک (نایب‌السلطنه) و مستشارالدوله (رئیس مجلس) و معزالسلطان (سردار محیی).

مهدیقلی هدایت، والی آذربایجان هم بودن ستارخان و باقرخان را در تبریز تاب نمی‌آورد. و از ستارخان گله‌ها می‌نمود!

در این ایام، قشون دولتی نیز که برای سرکوبی شورشهای اردبیل و شهرهای دیگر آذربایجان به این استان آمده بود به عامل فشاری برای دور کردن ستارخان از تبریز و رفتن او به تهران تبدیل شد. این قشون به فرماندهی پیرم خان از روز ۲۶ بهمن ۱۲۸۸، وارد تبریز شده بود. چون پیرم خان تا ۲۲ فروردین در تبریز مانده بود، شایع شده بود که آنها هم برای وادار کردن سردار و سالار به رفتن به تهران در تبریز معطل شده‌اند. البته مخبرالسلطنه والی آذربایجان به صراحت گفته بود که: «لازم بود تا اردو در شهر است (ستار و باقر) را روانه‌ی تهران کنیم. مجلس شورای ملی، انجمن و اردو به پند و به تهدید آخر آنها را راضی کردند که به طرف تهران حرکت کنند». معلوم بود که فشاری از همه طرف در کار بوده که اینها از تبریز دور بشوند. اما چرا ستارخان به این سفر تن داد؟ به این خاطر که نمی‌خواست بهانه‌ای برای دخالت خارجی در ایران پیدا بشود.

چاره‌جویی در محاصره ارتجاع و استعمار

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۱۱: «ستارخان... چون دانست روسیان در آن باره پافشاری دارند و خود دولت آن را خواسته است، خرسندی داده به بسیج راه پرداخت. همچنین سالار آن را پذیرفت.» تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۱۲: «باری، روز بیست و هشتم اسفند در تبریز یکی از روزهای پرجوشی بود. تبریزیان دو تنی را که

در سخت‌ترین روزهای گرفتاری پشت و پناه خود شناخته و آنهمه مردانگی و دلیری از ایشان دیده بودند، و از جان خود بیشتر دوست می‌داشتند، به تهران می‌فرستادند.

آنان که از آینده بیمناک بودند، براین رفتن ایشان افسوس می‌خوردند ولی چون چاره نبود شکیبایی می‌نمودند.

پس از نیمروز بازارها بسته و کوچه‌های سر راه همه پر از تماشاچی شده بود، دسته‌های یفرمخان از سواره و پیاده رده بسته ۰۰۰ در ساعت پنج یفرمخان سردار بهادر و دیگر سردستگان به خانه سردار آمدند. درشکه آماده بود. سردار با پسر ده‌ساله‌اش بر آن نشستند. درشکه با شکوه بسیار راه افتاد.

حمایت مردمی مجاهدان و نگرانی استعمار

به هر شهری آگاهی می‌رسید مردم به جوش و جنبش می‌افتادند. زنجان به پیشواز باشکوهی برخاست. و سه روز میهمانی‌های بزرگی دادند. پیدا بود ایرانیان ارج جانفشانی‌های ستارخان را نیک می‌شناختند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۲۹: «در تهران، همین که آگاهی رسید که از تبریز بیرون آمده‌اند، همگی مردم با شور و خروش به بسیج پیشواز و پذیرایی برخاستند. این جوش مردم، روسیان را بر آن داشت که به آمدن ایشان به تهران نیز خرسندی نداده به بیرون کردن از ایران بکوشند. و این خواهش را از دولت کردند.

سپهدار می‌ترسید سردار و سالار در تهران در برابر جاه‌طلبی‌های او مانعی ایجاد کنند و مردم را گرد خود جمع کرده، به مبارزه اقدام کنند. این بود که از علمای نجف خواستند که از سردار و سالار برای زیارت عتبات دعوت کنند.

حیله ارتجاع و هوشیاری مجاهدان

در قزوین تلگراف آخوند خراسانی و آخوند مازندرانی به سردار و سالار رسید که در آن درخواست کرده بودند قبل از رفتن به تهران برای "آستانبوسی شاه ولایت و زیارت عتبات عالیات" به نجف بروند؛ ولی سردار و سالار سفر به نجف را به بعد از سفرشان به تهران موکول کردند. در نیمه‌ی فروردین ۱۲۸۹ سردار و سالار در میان استقبال پرشور مردم تهران وارد آن شهر شدند. ستارخان در پارک اتابک و باقرخان در عشرت‌آباد مستقر شدند.

برخلاف عشق و علاقه‌ای که مردم به سرداران انقلاب خود داشتند، دولتیان به قدرت رسیده، آنها را مزاحم خود می‌دیدند. هر دو دسته‌بندی که در مجلس وجود داشت، از اعتدالی و انقلابی، معروفیت و محبوبیت مجاهدین را نمی‌توانستند تحمل کنند. تقی‌زاده از سیاست انگلیس پیروی می‌کرد و "یک رو به سوی آزادیخواهان و یک رو به سوی لندن" داشت. تقی‌زاده با سیاست انگلیس پیوند داشت در دشمنی با مجاهدین می‌کوشید.

تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی ص ۸۰۹: «تقی زاده ... با رفت و آمدی که به لندن می کردند، و همچون کبوتر دوبرجه گاهی در آنجا و گاهی در اینجا می زیستند، ناچار می بودند که پیروی از سهش های مردان سیاسی انگلیس نمایند.»

تقی زاده و امثال او که یک رو به سوی آزادیخواهان و یک رو به سوی لندن و پترزبورگ داشتند پس از فتح تهران، برای ایجاد دو دستگی و تفرقه در راستای سیاست روس و انگلیس دست به کار شدند.

حسن نیت مجاهدان و جنگ قدرت

ستارخان وقتی به تهران وارد شد و اختلافات و تفرقه های بین اعتدالی ها و انقلابی ها را مشاهده کرد دست به کار شد که بین آنها آشتی برقرار کند. گویی که این ایجاد تفرقه و تحریک گروه ها علیه همدیگر، برای پیش بردن نقشه ای طرح ریزی شده بود.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۳۰: «این کشاکش از سرچشمه ی دیگری آب می خورد و نیرومندتر از آن بود که او بتواند از عهده ی جلوگیری برآید.»

اولین اقدام عملی دسته ی انقلابی قتل سیدعبدالله بهبهانی در شب ۲۴ تیر ۱۲۸۹ بود.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۳۱: «اگرچه کشندگان نام به نام شناخته نشدند، ولی بی گمان از دسته حیدرخان عمواغلی بودند

و این خونریزی را با دستور تقی‌زاده کردند. حیدرعمواوغلی که ما آنهمه ستایش‌های بجا از کاردانی و دلیری او کردیم، این زمان در تهران، افزار دست تقی‌زاده گردیده به این کارهای ناشایست برمی‌خاست.»

بهبهانی، کسی بود که در ابتدای جنبش بازرگانان همراه طباطبایی در دوران مظفرالدین شاه، از سران جنبش تهران بود. بنابراین قتل او باعث اعتراض بازاریان و گروه‌های بسیاری از مردم تهران شد.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی ص ۱۳۲: «از آنسوی ستارخان و باقرخان و معزالسلطان و ضرغام‌السلطنه چهارتن که در کشاکش‌های مشروطه‌خواهی جانبازی کرده و دارالشورا را نتیجهٔ جانبازیهای خود می‌شماردند چیرگیهای تقی‌زاده و درماندگی دارالشورا بر آنان ناگوار افتاده و اینست با هم سوگند خورده و پیمان نهادند که به پشتیبانی دارالشورا بکوشند و آن را در برابر چیرگیهای (دستهٔ) انقلابیان نگهدارند و این پیمان خود را نوشته در روزنامه‌ها پراکنده ساختند.»

بهبهانی و دست‌بستگی مجاهدان

وقتی بهبهانی به قتل رسید همه آنرا به پای تقی‌زاده بستند. فردای آن شب مردم بازارها را بسته علیه تقی‌زاده به اعتراض پرداختند. تقی‌زاده از ترس مردم بلافاصله از تهران بیرون رفت و از راه گیلان به استانبول روانه شد. اما قتل بهبهانی در شدت بخشیدن به دودستگی‌ها مؤثر افتاده بود چنان که شب ۹ مرداد، چند تن از مجاهدان معزالسلطان (سردار محیی) که به

اعتدالیها وابسته بود، دو تن از وابستگان دسته‌ی انقلابی به نام‌های علی محمدخان تربیت و سیدعبدالرزاق را کشتند.

علی محمدخان تربیت به کمیته‌ی ستار گیلان وابستگی داشت. او و سیدعبدالرزاق در فتح قزوین و تهران در کنار مجاهدین گیلان علیه عوامل استبداد جنگیده بودند. ”تربیت” از بستگان تقی‌زاده بود.

روز ۲۳ تیر کابینه‌ی مستوفی‌الممالک که ائتلافی از اعتدالیها و انقلابی‌ها بود به مجلس معرفی شد.

کابینه‌ی مستوفی مجاهدان را عامل این ترورهای سیاسی می‌شمرد. بنابراین اولین وظیفه‌ی خود را خلع سلاح مجاهدین، اعلام کرد... اعضا کابینه‌ی مستوفی عبارت بودند از: فرمانفرما (وزیر داخله)، قوام‌السلطنه (وزیر جنگ)، حسینقلی نواب (وزیر خارجه)، دبیرالملک (وزیر عدلیه)، حکیم‌الملک (وزیر مالیه)، شهاب‌الدوله (وزیر پست و تلگراف)

از سمت و سویی که وقایع پیدا می‌کرد، یعنی ابتدا ایجاد دو دستگی‌ها، بعد ترورهای سیاسی دو دسته‌ی اعتدالی و انقلابی و بعد مطرح کردن خلع سلاح مجاهدان، بخوبی میشود نتیجه گرفت که چگونه کشمکش و کینه‌کشی بین آن دسته‌بندی‌ها دادن بهترین بهانه به ارتجاع برای خلع سلاح مجاهدین و تضعیف قطب انقلاب بوده است.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۳۳: «نمایندگان روس و انگلیس بر آن بودند که از همه مجاهدان ابزار جنگ را بگیرند و آنان را پی کار خود فرستند.

تو گفتی آن کشاکش و دسته بندیها تنها از بهر این بود که ... مردان غیرتمند و دلیر را که به چشم بیگانگان خار بودند، آلوده گردانند و از دیده‌ی مردم بیندازند و در میان ایشان تخم کینه و دشمنی بکارند و سپس انقلابی و اعتدالی دست به هم داده به کندن ریشه‌ی ایشان همداستان گردند.»

کم کم نیات درونی از پرده بیرون آمد. روز دهم مرداد وزیر خارجه‌ی ایران با وزیر مختار روس در خصوص خلع سلاح مجاهدین به توافق رسیدند.

کتاب آبی؛ ادوارد براون، نقل از تاریخ هیجده ساله ص ۱۳۳: «وزیر خارجه آهنگ دولت را درباره‌ی گرفتن تفنگ از دست مجاهدان با وزیر مختار روس به گفتگو گذاشت. من نیز با ایشان بودم. موسیو باکلوفسکی آهنگ دولت را نیکخواهانه به راست داشت. ... ولی من بیشتر گرفتن ابزار جنگ از دست مجاهدان را سپردم.»

دو روز بعد مجلس شورای ملی از ۸ تن از مجاهدان و سران بختیاری دعوت کرد که در مجلس حاضر شوند.

صداقت مجاهدان و دورنگی میوه چینان

«در نشستی که ۷ ساعت بطول انجامید مجلس قانونی را به تصویب رساند مبنی بر اینکه جز افراد نظامی هیچکس دیگری حق حمل سلاح ندارد و تا ۴۸ ساعت دیگر همه‌ی افراد غیرنظامی باید سلاح‌های خود را تحویل دهند. کسانی که ایستادگی کنند گوشمالی خواهند دید.»

چون این قانون تصویب شد، ستارخان گفت نخست کسی که آن را بکار بندد من خواهم بود.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۳۴: «ستارخان و همگی دیگران سوگند یاد کردند که به دولت نافرمانی نمایند. بدینسان نشست با خرسندی و شادمانی به پایان رسید. و دولت قانون را با دستور بکار بستن آن به چاپ رسانیده آگهی بس درازی در شهر پراکنده نمود.»

اگرچه ظاهر این قانون این بود که جز نیروی نظامی دولت مرکزی هیچ گروهی سلاح نداشته باشد، اما این قانون تا حد بسیاری غیرعادلانه بود چون غیر از مجاهدان که سلاح داشتند، و حالا خلع سلاح می‌شدند، بقیه از یک طرف سلاح خود را می‌دادند اما از دست دیگر به اسم این که نیروی دولتی هستند سلاح می‌گرفتند. و فقط مجاهدان خلع سلاح می‌شدند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۳۶: «در این هنگام نیز حیدعمواوغلی و دسته‌های او و دیگر هواداران انقلابیان را از یکسو تفنگ از دستشان گرفتند و از یکسو در شمار سپاهیان (در نظر) گرفته، دوباره

تفنگ دادند. پیداست که این رفتار عنوان بدست دیگران می‌داد که گردن به قانون نگذارند.»

بدینسان شرایط خلع سلاح مجاهدین آماده شد. ماجرای که اندوهناکترین داستان تاریخ مشروطه است.

با این زمینه چینی حکومت گردانان تهران، مقدمات اجرای توطئه‌ای علیه ستارخان را چیدند. توطئه این بود که سلاح از کف مجاهدین جان بر کف بگیرند و اگر موقعیت مساعدی باشد خود آنها را قلع و قمع کنند.

دولتی که مجاهدان را نادیده گرفت

در این ماجرا یی‌رم‌خان (رئیس نظمیه‌ی وقت) پالکونیک (رئیس قوای قزاق)، قوام‌السلطنه (وزیر جنگ وقت) و شماری دیگر شرکت داشتند. عین‌الدوله نیز از پشت پرده بر قضایا نظارت داشت. با وجود آن که ستارخان حاضر شده بود سلاح خود و مجاهدین همراه خود را تحویل دهد. اینها "بسیج جنگ می‌دیدند

تاریخ هیجده ساله آذربایجان ص ۱۳۸: «شب یکشنبه دولت بسیج جنگ می‌دید و هرچه داشت از سواره و پیاده و زاندارم و پولیس و قزاق و سوارهای بختیاری که رویهم رفته دوهزار و صدوسی تن به‌شمار می‌رفتند برای فردا آماده می‌ساخت. گذشته از فداییان ارمنی و مجاهدان حیدر عموغلی و دیگران که به‌کینه انقلابی و اعتدالی و بنام خونخواهی علم‌محمدخان تربیت، داوطلبانه آماده بودند. با پالکونیک رئیس قزاقخانه

سگالش کرده اندیشه خواسته بودند، ولی فرماندهی بنام یفرمخان و سردار بهادر بود.»

چون روز فرارسید به آهنگ پارک اتابک روانه شده اطراف آن را فراگرفتند

از آن سو در پارک مجاهدان همچنان در خروش بودند و دسته دسته مردم که نگران ستارخان بودند به آنجا آمده بیرون می‌رفتند. ستارخان و باقرخان از جنگ پرهیز داشتند و کمتر گمان می‌کردند کار به خونریزی کشد.

ارتجاع در کمین مجاهدان

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۴۰: «ستارخان دستور داد نامه‌های مجاهدان را بنویسند و تفنگ‌ها را یکایک گرفته در اتاقی گردآورند. ولی هنوز چند تفنگی گرفته نشده بود که ناگهان دو عثمانی از کارکنان سفارت به آنجا درآمدند. یکی از ایشان در میان مجاهدان به گفتار پرداخته چنین گفت: "این مجاهدان در راه آزادی تلاشها کرده‌اند و بیشتر ایشان پدر یا برادر یا پسر خود را از دست داده‌اند. تفنگها را نیز در جنگ از دست دشمن بیرون آورده‌اند. این رفتار دولت با اینان بیدادگرانه است." دانسته نیست اینان را که به اینجا فرستاد و خود چه می‌خواستند!». در این میان دسته‌هایی از مردم تهران نیز فرارسیدند. اینان نیز از راه دیگر به شورانیدن مردم پرداختند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان ص ۱۴۱: «چهل و هشت ساعت که دولت مهلت داده بود هنگام پیشین پایان رسیده و ساعت نیز فروتر میگذشت. در این زمان ناگهان از دم در آواز تیری برخاست. یکی از مجاهدان با طپانچه دربان را زد و چنین می گویند آن مجاهد میرزا غفارخان زنوزی بود که از همراهان عموغلی در تیپ هواداران (دسته) انقلابی به شمار می رفت و از اینجا پیداست که این دسته به خونریزی می کوشیدند و خوشنودی نداشتن کار به آرامش انجام گیرد و این نمونه ای است که چه تخم کینه در میان اینان پاشیده بودند. مجاهدان پارک آن تیر را نشان جنگ دانسته به یک بار به هم برآمدند و آماده جنگ ایستادند.»

دولت میوه چینان نمی خواستند شکار را از دست بدهد و از فرصتی که برای تضعیف و از پا انداختن ستارخان بدست آورده بود استفاده نکنند.

آشباری بر مجاهدان

عصر روز ۱۴ مرداد ۱۲۸۹ در سالروز صدور فرمان مشروطه - پارک اتابک، محل استقرار ستارخان و یاران او، گلوله باران شد.

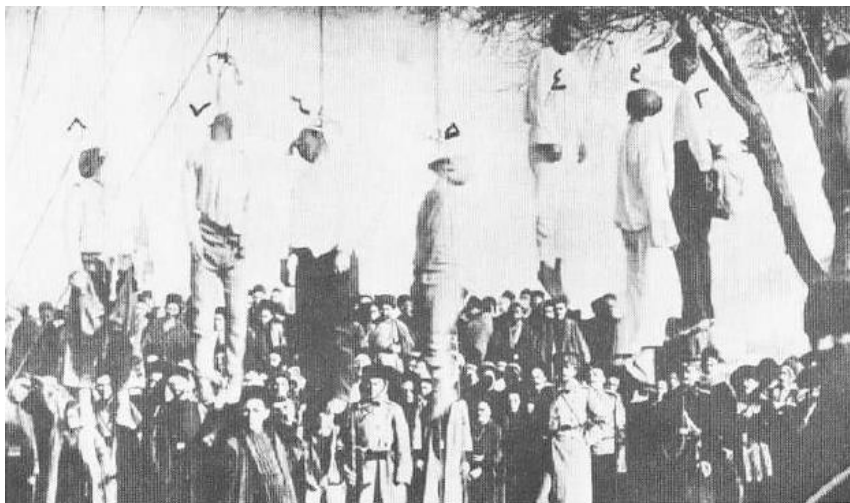
تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۴۲: «در چهار و نیم پس از پیشین، دستور دولت رسید و به یکبار شلیک و گلوله ریزی آغاز شد. توپها غریدن گرفت شصت تیر تگرگ باریدن آغاز نمود. ستارخان در

گرماگرم شلیک خواست از پله‌ها بالا رود و در میان راه ناگهانی تیری به زانویش خورد... بدینسان یگانه قهرمان آزادی از پا افتاد...
مردی که آنهمه جنگهای سخت را دیده و آسوده بیرون جسته بود در اینجا بدترین گزند یافت.»
بعد از ۴ ساعت درگیری مجاهدین بزانو درآمدند. ۶۰ تن از افراد حاضر در پارک شهید و زخمی شدند و همه‌ی اثاثیه‌ی پارک غارت شد.

کشتن و اسارت مجاهدان

تاریخ هیجده ساله‌ی آذربایجان احمد کسروی ص ۱۴۲: «دویست تن از مجاهدان دستگیر افتادند... گذشته از مجاهدان و بستگان ستارخان و باقرخان، بازاریان را که در آنجا بودند گرفتار کرده به زندان شهربانی بردند. تنها ستارخان و باقرخان و پسر دهساله‌ی ستارخان را در درشکه نشانده به خانه‌ی صمصام السلطنه بردند... فردای آن روز در کوچه‌های تهران مجاهدی دیده نمی‌شد. مردم تهران از پیشامد سخت افسردگی داشتند و همگی دلسوزی می‌نمودند و با آنکه دولت حکومت نظامی برپا و سختگیری آغاز کرده بود، بازارها را باز نمی‌کردند.

خاموشی کوره انقلاب



اولین کشتار روسها در تبریز (جنته دهم محرم ۱۳۳۰ ه. ق.)
۱. حسن ایسر علی سیو) ۲. ضیاء العلماء ۳. محمدقلی خان، دایه ضیاء العلماء ۴. صادق الملک ۵. انقلاب اسلام ۶. آقین مشهدی محمدابراهیم قنقلچی
۷. قدیر (ایسر علی سیو) ۸. شیخ سلیم

مشروطه چنین بر سر دار است رفیقان

وین مفسده از خائن خوار است عزیزان

مرد وطن است این که سر دار فرارفت

نااهل کنون بر سر کار است رفیقان

اگرچه وقایع انقلاب و سمت و سوی اوضاع، پس از خلع سلاح

اصلی ترین نیروهای آن، در شرایطی که قدرتهای استعماری سعی در نفوذ

هرچه بیشتر در ایران دارند، امری قابل پیش بینی است، اما بد نیست به وقایع شومی که پیامد حذف نیروهای انقلابی از رهبری جنبش بود پردازیم.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۴۶: «ستارخان چندی در خانه صمصام السلطنه بود و در آنجا پزشکان به چاره زخمش می کوشیدند... کسانی از پزشکان نومیدی نموده می گفتند باید پایش را برید و چون این را در روزنامه‌ها نوشتند مایه اندوه مردم گردید... دولت پیشنهادی به مجلس فرستاد که ماهانه چهارصد تومان برای او و سیصد تومان برای باقرخان بعنوان دررفت زندگی پرداخته شود و تا چند سال که زنده بود پرداخته می شد. بدینسان داستان این قهرمان آزادی به پایان

رسید.»

ستارخان به همان زخمی که در فاجعه پارك اتابك برداشت، چند سال بعد از آن ماجرا، در روز ۲۵ آبان ۱۲۹۳ شمسی دیده از جهان فروبست.



خرین عکس از ستارخان

تاریخ هیجده ساله آذربایجان. احمد کسروی

ص ۱۴۶: «ستارخان یک تنی بیش نبود... ولی آن دلیری و جانبازی

بی‌مانندی که از در تبریز در راه آزادی ایران کرد و مشروطه را بار دیگر برپا گردانید و این پادشاه که بادت یک دسته دغلكاران در برابر آن مردانگی‌های خود دید همیشه در تاریخ خواهد ماند.»

یکی از یاران ستارخان بنام آقای بلوری نقل کرده که آن سالی که ستارخان از اردبیل به تبریز برگشت به انجمن تبریز پیغام داد که «من سگ این توده هستم و همیشه می‌خواهم پاسبان این توده باشم. شما بابا باغی را (که یک باغی در کنار تبریز بود) به من واگذار کنید بروم در آنجا کشت و کار کنم و باز هر زمان نیاز افتاد بیایم و جانبازی کنم.»

اما مردم هم به دولت و حکومتی که آن رفتار را با مجاهدان و سردارشان ستارخان کرده بود ارجی نمی‌گذاشتند بنابراین دولت توان تکیه به مردم را در برابر استعمار و نیروهای سرکش داخلی که از نقاط مختلف کشور سر بر می‌داشتند نداشت. از این رو در غیاب یک رهبری مقاوم و پایدار، باز هم ایران دستخوش نفوذ و دخالت‌های استعمار روس و انگلیس شد.

روای احیای استبداد

سر رشته داران حکومت جدید مجبور می‌شدند برای تداوم حاکمیت خودشان گاه دست به دامن انگلیس و روس بشوند. گاه برخی عناصر این دولت جدید مثل سپهدارتنکابنی که قبلاً در حاکمیت قاجار، جزو دستگاه استبداد بود، به چاره‌گری برای حکومت مجدد محمدعلی میرزا می‌پرداختند. کما این که وقتی محمدعلیمیرزا دوباره به ایران آمد و قصد

تهاجم به تهران و بازگشت به حکومت داشت برخی از همین دولتیان برای آمدن او زمینه چینی می کردند!

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۷۰: «در تیرماه ۱۲۸۹ تلگرافهایی رسید که محمدعلیمیرزا... در گمش تپه استرآباد پیاده شده است،... شهر بانی نامهای سی چهل تن را به کابینه فرستاد که گرفتار گردند. لیکن سپهدار خرسندی نداد و کم کم چنین بدست آمد که برخی وزیران دل به سوی محمدعلیمیرزا دارند و او را می خواهند!»

در چنین دولت ضعیفی مشخص است که بتدریج همان مهره‌های کهنه کار استبداد گذشته، مهره‌هایی مثل عین‌الدوله که در جریان پارک اتابک از صحنه گردانان اصلی حمله به ستارخان و مجاهدان بود کم کم به کار گرفته می شوند تا جلوی فروش توده‌ها را بگیرند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۱۷۸: «هنوز دو سال از هنگام جنگ‌های خونین تبریز با عین‌الدوله نگذشته بود که او به والیگری آذربایجان برگمارده گردید.»

نگرانی استعمارگران از شروع جنگ جهانی

اکنون به سال ۱۲۹۰ شمسی یا ۱۹۱۱ میلادی رسیده‌ایم. سالی که جهان در آستانه جنگ جهانی اول قرار داشت و قدرتهای بزرگ و استعماری برای کشاکش بزرگ بین خود آماده می شدند. روشن است که فهم وقایع و رویدادهای ایران در آن سالها بدون توجه به اوضاع جهان و روابط

قدرتهای بزرگ امکان ندارد. همینطور روشن است که چنان حکومت ضعیفی که از میوه‌چینان انقلاب تشکیل شده بود، بشدت دستخوش منافع قدرتهای بزرگی قرار می‌گرفت.

در آغاز سال ۱۲۹۰ (آوریل ۱۹۱۱) پیمان دوستانه‌ای بین روس و آلمان بسته شد. این پیمان نگرانی روسیه را از جانب آلمان، در آستانه‌ی جنگ اول جهانی، برطرف ساخت. انگلیس که از این اتحاد و استحکام آن نگران بود ناچار شد منافع آسیائی خود را فدای منافع اروپائی‌اش کند و در برابر پیشروی‌های روسیه در ایران سکوت کند.

وضعیت جدید تعادل قوا روسیه را برای دخالت و اعمال نفوذ در ایران جری‌تر نمود. این بود که ”روسیان فرصت یافته بر تندی کار افزودند” و بر آن شدند که هر صدای معترضی را در ایران خاموش کنند.

در این دوران فعالیت دمکراتها در مجلس که رهبری آنها با شیخ محمد خیابانی بود. گسترش پیدا کرده بود و آنها ایستادگی در برابر اعمال نفوذهای روسیه را در دستور کار مجلس قرار داده بودند. بنابراین سد راه روسیه بودند. علاوه بر مجلس، انجمن ایالتی تبریز هم که هنوز بعنوان یکی از ارگانهای مردمی به دفاع از منافع ملت و کشور می‌پرداخت، سد راه روسیه و دخالت‌هایش می‌شدند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۲۲۸: «در آخرهای آبان دوسال مجلس به پایان می‌رسید که بایستی پراکنده شود و نمایندگان برای مجلس سوم برگزیده گردند. با آن چیرگی که روسیان در کارهای ایران

می‌داشتند کسی نمی‌دانست مجلس نوین کی باز شود و تا باز شدن چه کارهایی با دست ناصرالملک و ماندگان او انجام گیرد... ولی انجمن ایالتی تبریز... تلگرافهایی به تهران به ناصرالملک و دارالشورا فرستاده درخواست کرد برزمان مجلس شش ماه دیگر افزوده شود.»

(انجمن تبریز) انجمنهای دیگر را نیز وا می‌داشت که تلگراف فرستاده، همان خواهش را کردند. و این بر خشم روسیان می‌افزود. زیرا مجلس سنگ راه سیاست ایشان به شمار می‌رفت.

تا زمانی که مجلس و انجمن تبریز و انجمنهای مردمی وجود داشتند، کار استعمار با مشکل روبرو بود بنابراین آنها به فکر این بودند که این موانع را کنار بزنند و هر صدای معترضی را در ایران، خاموش کنند و بخصوص تبریز را که همواره تهدید اصلی در راه تحقق آنها بود کاملاً درهم بشکنند.

نقشه استعمار برای سرکوب

برای سرکوبی مجلس لازم بود که روسیه ابتدا با انگلیس به توافق برسد. از این رو ملاقاتی که بین نراتوف، جانشین وزیر خارجه‌ی روس و مستر اوپرون، فرستاده‌ی انگلیس در پترزبورگ صورت گرفت.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۲۲۶: «نراتوف... با نماینده انگلیس... چنین می‌گفته (که) افق ایران بسیار تاریک است.

کشور از بد به بدتر می‌افتد... دولت روس بیش از این نمی‌تواند به کارهای سختی نپردازد و خاک ایران را فرانگیرد.»

در این ملاقات توافقی پنهانی بین نمایندگان روس و انگلیس صورت گرفت. بلافاصله بعد از توافق پنهانی بین روس و انگلیس، دولت روس در هفتم آذر ۱۲۹۰ اولتیماتومی چهل و هشت ساعته به دولت ایران داد به این مضمون که نخست مستر شوستر و مستر لکفر از کارهای خود در دولت ایران بیرون کرده شوند دوم این که دولت ایران از آن پس هیچکس را از بیگانگان قبل از مشورت با دو دولت استخدام نکند. سوم این که دررفت (هزینه) لشکرکشی روس به ایران را باید ایران بپردازد.



مورگان شوستر

مورگان شوستر آمریکائی، در آن هنگام وزیر مالیه‌ی ایران بود و با خود کامگی روس‌ها در ایران مخالفت می‌کرد. شوستر در اوایل آبان ۱۲۹۰ فردی انگلیسی بنام کلوفر را به پیشکاری مالیه‌ی آذربایجان فرستاد و این باعث خشم روس‌ها شده بود.

روس‌ها همزمان با اولتیماتوم سپاه خود را از راه بندر انزلی وارد ایران کرده بودند که در

صورت عدم قبول اولتیماتوم با قوه‌ی قهریه ایران را مجبور به پذیرش آن نمایند.

در آن زمان احمدشاه فرزند محمدعلیشاه خردسال بود و ابتدا عضدالملک، رئیس قبیله قاجار نایب‌السلطنه بود. بعد از مرگ عضدالملک، ناصرالملک که به طرفداری از روس می‌پرداخت نایب‌السلطنه شد و منافع روسیه را پیش می‌برد.

استقامت مردم در برابر دخالت استعمار

در برابر اولتیماتوم روسیه که دخالت آشکاری در ایران محسوب می‌کرد، ناصرالملک و کابینه تصمیم به نرمش و سازش با روسها گرفتند. ولی مردم بر خلاف میوه چینان، سرسازش با متجاوزین خارجی نداشتند و سازش را نپذیرفتند.

در تهران، همان روز بازار بسته شد.

روز نهم آذر که مدت ۴۸ساعته‌ای که تعیین شده بود به پایان می‌رسید انبوهی از مردم همچون روزهای پیشین جنبش، به جوش و خروش درآمده، در میدان بهارستان و محوطه‌ی مجلس جمع شدند و آمادگی خود را برای دفاع از حریم مجلس و آزادی اعلام کردند.

در میدان بهارستان "دسته دسته شاگردان دبستان‌ها یا مرگ یا آزادی گویان در جنبش بودند".

علاءالدوله سردسته‌ی طرفداران روس در آغاز روز به دست مردم و مخالفان اولتیماتوم کشته شد. برادر او - مشیرالسلطنه - که نخست‌وزیر محمدعلی‌شاه در هنگام بمباران مجلس بود و پشتیبان سیاست روس در

ایران بود، مورد تهاجم مردم قرار گرفت و زخمی شد. رئیس نانوایان تهران هم، که در کمبود نان دست داشت، به دست مردم کشته شد. وزیران از بیم خشم مردم، دور خانه‌هایشان تفنگچی گماشته بودند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۲۴۳: «گذشته از شهرهای ایران، از عراق و قفقاز و هندوستان و پاره‌ای کشورهای اروپا، از ایرانیان و مسلمانان نیز تلگراف می‌رسید و همگی یکر زبان سفارش ایستادگی می‌کردند و اینها بود که مجلس را نگاه می‌داشت.»

نمایندگان مجلس دوم به عکس کابینه‌ی وقت و ناصرالملک اولتیماتوم را قبول نکردند. ناصرالملک و وزیران، نمایندگان مجلس را تحت فشار گذاشتند باز مجلس تن نداد.

سپاه روس تا قزوین رسید و بیم آن می‌رفت که برای تصرف تهران پیشروی کند، به این بهانه، دولت اولتیماتوم را پذیرفت. مجلس دوم به دستور کابینه‌ی وقت و توسط رئیس‌نظمیه (پیرم‌خان) بسته شد.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۴۹۰: «روز دوم دیمه به فرمان ناصرالملک، یفرمخانی در مجلس را بست و نگهبان به آنجا برگماشت که کسی را راه ندهند. همانروز «مجمع ادب» را که کانون دیمو کراتها بود بستند و آنان را از هم پراکندند.»

در مورد یفرمخانی و تغییر مواضع و جهت او در انقلاب مشروطه، یکی از دوستان و همراهان او نوشته است:

از تاریخ هیجده ساله آذربایجان ص ۲۵۸: « یک جهت بزرگ دیگری برای دیگرگونی روش یفرمخان و نبرد او با هواداران آزادی این که یفرم از دیر زمان شیوه شورش طلبی خود را رها کرده و به گروه بزرگان و فرمانروایان پیوسته بوده و از کارکنان دولت بشمار می رفت و خود این زندگانی، روش او را دیگر می ساخت.»

پس از بسته شدن مجلس برای جلوگیری از هرگونه اغتشاش در تهران حکومت نظامی اعلام شد. تمام روزنامه‌ها توقیف گردید. از چاپخانه‌ها نوشته گرفتند که هیچ روزنامه‌ای از گروههای مخالف اولتیماتوم چاپ نکنند.

نشانه گرفتن تبریز و جنبش

پذیرش اولتیماتوم روسیه و بستن مجلس و برقراری حکومت نظامی در تهران، دست روس را برای درهم شکستن مقاومت در تبریز باز گذاشت. تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۴۸۲: « اولتیماتوم روس و بسته شدن مجلس، پیشرفت تند توده ایران را که (پس) از هفت سال باز، آغاز شده بود به یکباره ایستانیده آن را به سوی بازپس گردانید.» در همان روزهایی که روسیه در تهران به دست ناصرالملک ریشه‌ی آزادی را می کند، قوای روس هم به تبریز حمله کرد.

(شب پنجشنبه ۲۹ آذر ۱۲۹۰). مجاهدین در برابر این تجاوز چاره‌ای جز ایستادگی ندیدند در روز نخست، مجاهدان توانستند روسیان را در جبهه‌های مختلف در داخل شهر شکست بدهند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۲۶۳: «هرکس می‌خواست غیرت و مردانگی را تماشا کند می‌بایست در این روز (۲۹ آذر ۱۲۹۰) به تبریز آید. سراسر شهر شوریده و مجاهدان می‌کشتند و کشته می‌شدند و گام به گام پیش می‌رفتند.»

اما از روز سی‌ام آبان جنگ شدت بیشتری گرفت و زجر و آزار و کشتار روس‌ها در این روزها بر مردم قهرمان تبریز افزایش یافت.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۲۶۹: «امروز جنگ سختی در سوی مارالان بود. روسیان در این کوی درخانه‌ها کشتار و تاراج دریغ نمی‌گفتند و به هر خانه‌ای در می‌آمدند زن و مرد و بزرگ و کوچک زنده نمی‌گذارند و بسیاری را در تنور انداخته و نفت ریخته آتش می‌زدند.»

همه می‌دانستند که این مقاومت‌ها در برابر آن همه قشون مجهز به جایی نمی‌رسد ولی با این همه جوشش خون و غیرت، مردم را آسوده نمی‌گذاشت.

دولت وقت به مجاهدین پیغام می‌فرستادند که جنگ با روس‌ها را رها کنید و حتی «در این پیکار تبریز را گناهکار می‌شمردند. در سه روز اول جنگ ۸۵۰ تن از مهاجمان روسی به دست مجاهدین کشته شدند.» این

جنگ‌های دلیرانه سیلی سختی به روی روس‌ها زد، بطوری که روز چهارم دست از جنگ کشیدند و منتظر نیروی کمکی شدند. روز چهارم روس‌ها پیشنهاد صلح و ترک محاصره کردند.

درخواست آتش بس برای تجدید قوا

مجاهدین با آنهمه فشار دولت مرکزی، نداشتن رهبرانی چون ستارخان و "مرکز غیبی" برای تدارک جنگ خونین درازمدت و نداشتن هرگونه امکان مالی برای ادامه‌ی جنگ، با وجود اینکه پی برده بودند که روس‌ها به علت ناتوانی از ادامه‌ی جنگ دم از صلح می‌زنند، پیشنهاد آنها را پذیرفتند و دست از جنگ کشیدند.

غروب ششمین روز جنگ سه لشکر کمکی برای روس‌ها رسید. آن شب برای مردم تبریز شب هول‌انگیزی بود. می‌دانستند که فردا کشتار خواهد شد. عده‌ی زیادی از دست‌اندرکاران جنگ آن شب از شهر خارج شدند و یا مخفی گردیدند. از روز ۵ دی ماه ۱۲۹۰ (۵ محرم ۱۳۳۰) حمله‌ی روس‌ها به شهر با شدت تمام آغاز شد بدون اینکه در هیچ گوشه‌ای از شهر مقاومتی در میان باشد.

روس‌ها ۵ روز در شهر کشتار و تاراج کردند.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۳۰۱: «این روز (پنجم دیماه) در آن هراس و آشوب، تنها کسی که رشته چاره‌جویی را از دست نداده و به کارهایی بر می‌خاست شادروان ثقة‌الاسلام می‌بود. این گفته از

آقای هیأت است که چون روز پنجم دیماه از خانهٔ ثقةالاسلام بیرون آمدیم و شهر با آن آشفتگی و هراس می‌بود به خانه آمدم نامه به ثقةالاسلام نوشتم و پرسیدم: «آیا شما چه خواهید کرد و ما چه کنیم؟ در پاسخ نوشته بود:» شما اگر می‌توانید از شهر بیرون روید. اما من کا خود را بخدا می‌سپارم.»

از زبان حاج میرزا آقا فرشی می‌گویند که چون در آن روزها من در شهرداری عثمانی پناهنده بودم شهندر با من گفت: «روسیان آهنک گرفتند ثقةالاسلام را می‌دارند. شما بنویسید او نیز خود را به شهرداری رساند» من نامه‌ای نوشته ... فرستادم. ... ثقةالاسلام در پاسخ نامه نوشته بود: «هنگامی که در زمان شکست عباس میرزا آقا میرفتاح جلو افتاده شهر تبریز را بدست روس سپرد، از آن زمان صدسال می‌گذرد. و همیشه نام آقا میرفتاح به بدی یاد می‌شود. شما چگونه خرسندی می‌دهید که من در این آخر زندگی از ترس مرگ خود را به پناهگاهی کشم و دیگران را در دست دشمن گذارم؟!»

ایستادگی به هر قیمت

روز عاشورا روسیان مجاهدین جان بر کف ثقةالاسلام تبریزی، شیخ سلیم، حسن و قدیر فرزندان ۱۶ و ۱۸ ساله‌ی کربلایی موسیو و ۶تن دیگر بدار آویخته شدند.



تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۳۱۰: «ثقة الاسلام به همگی دل می داد و از هراس و غم ایشان می کاست. ... ثقة الاسلام گفت: ما را چه بهتر از این که در چنین روزی در دست دشمنان دین کشته شویم.» (چون) نوبت ثقة الاسلام بود شادروان همچنان بی پروا می ایستاد دو رکعت نماز خوانده بالای کرسی رفت. مستر تورنر می نویسد: «چون نوبت ثقة الاسلام رسید دژخیمان خود را پس کشیدند. افسران روسی آنان را سخت زدند و با زور به کار واداشتند.»

هفتم نوبت حسن بود. جوان دلیر بالای کرسی با آواز بلند داد زد: «زنده باد ایران، زنده باد مشروطه». پس از همه نوبت قدیر پسر شانزده ساله او رسید.

از روز ۱۱ دی ماه صمدخان شجاع الدوله که در سفاکی کم نظیر بود وارد تبریز شد تا کار ناتمام روس‌ها را به پایان برساند. به دستور او خانه‌های سردار و سالار، محل انجمن ایالتی و سایر آزادیخواهان بنام با دینامیت منفجر شد. این کشتارها تا چند روز دیگر ادامه یافت.



دو برادرزاده ستارخان بردار

نسل کشی از مجاهدان

شش روز پس از شهادت ثقة الاسلام، دو برادر زاده ستارخان، و حاجی علی دوافروش از رهبران آزادی و یکی از بنیانگذاران مرکز غیبی اعدام شدند.



ارتش روسیه نایب یوسف هکماواری را به دو نیمه کردند

دو روز بعد نیز نایب حسن هکماواری به طرز فجیعی به شهادت رسید.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۳۳۹: «دژخیم نخست سر او را برید و هنوز جانش در نرفته از جلو دکان نانوایی سرنگون آویخته، یک پایش را با یک نیم تنش تا کمر جدا گردانید و آن را جلو دکان دیگری در روبرو آویزان گردانید.»

روز پنجم بهمن مشهدی محمد عمو اوغلی را که از همراهان نزدیک حیدرخان عمو اوغلی بود، و از جمله کسانی بود که در تهران به کالسکه محمد علی میرزا بمب انداختند، با چند تن دیگر از مجاهدین، برای اعدام به پای چوبه دار بردند. او دلیرانه خود پای پیش گذاشت.

دلیری حماسی در زیر چوبه دار

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۳۶۹. «(محمد اوغلی) دلیرانه خود پای پیش گذاشت و ... دوید و بالای کرسی رفت و با دست خود ریسمان را به گردن انداخت و کلاه را از سر برداشته و به کله افسری زد و با پای خود کرسی را زده دور انداخت. چابکانه و دلیرانه این کارها را انجام داده، دوباره چرخ می خورد و اندکی پاهای خود را بالا کشید و به جای ایستاد. مردانه زیست و مردانه خود را به مرگ سپرد.»

پس از کشتار وحشیانه‌ای که در تبریز توسط روس‌ها و قوای سفاک صمدخان انجام گرفت، شهر آرام شد. و شعله انقلابی که چندین سال شوق رهایی در دل‌های زحمتکشان دوانده بود فروکش کرد.

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی: «و چون داستان تبریز پراکنده گردید، از همه جا آوازه‌ها برید و دوباره سر رشته کارها بدست سررشته داران کهن افتاد و دوباره نومیدی بس سختی به توده چیرگی یافت.»

بازگشت مرتجعین جنایتکار

حاجی حسن مجتهد مرتجع تبریزی که مردم تبریز او را به جرم ضدیت با مشروطه از تبریز اخراج کرده بودند از روز نهم اسفند به دستور صمدخان علمای طرفدار محمدعلی شاه را برانگیخت که روی یک ذرع و نیم چلوار نوشتند: "ما مردم تبریز همگی پادشاه خودمان محمدعلی شاه را می‌خواهیم". خودشان آنرا مهر کردند و مردم را وادار به مهر کردن آن نمودند.

«سپهدار تنکابنی که در دوره‌ی محمدعلی شاه با دیوار فولادین مقاومت مجاهدین تبریز، روبرو شده بود، حالا پس از برداشته شدن آن سد فولادین در روز ۲۷ تیر ۱۲۹۱ به عنوان والی آذربایجان وارد تبریز شد. سپهدار به همه‌ی خواسته‌های روسیان گردن می‌گذاشت. و در ادامه تعقیب و دستگیری مجاهدین توسط روس‌ها و صمدخان، سپهدار نیز خوش خدمتی‌هایی می‌کرد.»

تاریخ هیجده ساله آذربایجان احمد کسروی ص ۴۲۴: «سپهدار یک مردی را به کشتن داد که ارج صدمرد داشت و او حاجی حسین خان مارالانی بود که به دست روسیان سپرد و آنان به خوی برده و در آنجا به دارش کشیدند... اگر پنج تن را در جنگ ۱۲۸۷ (یعنی دوره مقاومت ستارخان) در رده نخست بشماریم یکی از آنها حاجی حسین خان مارالان بود. و همیشه نامش بر زبان‌ها بود.»

با دخالت‌های استعمار روس، و خاموشی کوره‌گدازان خشم توده‌های تحت ستم تبریز و گیلان و تهران، رشته کارها را به دست یکمشت دغل و سودجو و خائن به ملت سپرد و همه ایران طعمه آشوب و ناامنی شد و امکان هرگونه مقاومت در برابر تجاوزطلبی‌های روس از میان رفت و وضعیت مطلوبی که روس‌ها در آستانه‌ی جنگ جهانی اول خواستار آن بودند، بوجود آمد.

امواج انقلاب مشروطه با پایان غم‌انگیز خود فرونشست و به ثمر نرسید. پایان غم‌انگیزی که در اثر حذف و خلع سلاح سران سازش‌ناپذیر جنبش به وجود آمد. اما برغم این پایان غم‌انگیز، انقلاب مشروطیت ایران در تاریخ انقلابات ایران سنگ بنایی برای مبارزات آزادیخواهانه و ضداستعماری بنانهاد و ایستادگی و مجاهدت برای آزادی را در فرهنگ ایران جاری کرد.

اثبات بودن



خاطرات حاج سیاح: «در زندانهای دولتی از زنان مبارز کم نبودند.»
کتاب اختناق در ایران ویلیام مورگان شوستر: «از سال
۱۹۰۷ (۱۲۸۵ شمسی)، زنان ایران تقریباً به مترقی ترین، اگر نگوئیم رادیکال
ترین، زنان جهان تبدیل شده اند.»

محرومیت زنان از انقلاب

ترانه زنان در دوران مشروطیت:

مرمرا هیچ گنه نیست بجز آنکه زنم
زین گناه است که تا زنده ام اندر کفنم

من سیه پوشم و تا این سیه از تن نگم

تو سیه بختی و بدبخت، چوبخت تو منم

در سلسله نوشتار آزادی آرمان صدساله، ضمن شرح وقایع انقلاب مشروطیت، مبارزات زنان میهنمان در انقلاب مشروطیت ایران را، تا تشکیل مجلس و تصویب قانون اساسی شرح دادیم. از جمله نوشتیم:

زنان بعنوان بخشی از جامعه استعمار شده و ستمزده، در همه شورش‌ها نقش داشته‌اند. و هر جا که خشمی شعله کشیده، زنان بر کنار نایستاده بوده‌اند! و دیدیم که از شورش تنباکو، در سال ۱۲۷۰ که وقتی در اوج اعتراضات، امین‌السلطان، تلاش کرد شورش را بخواباند، صدها زن به او تهاجم کرده و نگذاشتند کسی تسلیم شود، و بعد هم در شورشی به رهبری زینب‌باجی، گروهی از زنان با اسلحه مانع از باز شدن بازار شدند.

همچنین دیدیم که در شورش تبریز در سال ۱۲۷۴ زنان در اعتراض به احتکار گندم توسط مجتهد شهر و عمال ولیعهد نقش تعیین کننده داشتند. همچنین در نوشتارهای گذشته از چهره‌های روشنفکر و شجاع زنان در عصر قاجار یاد کردیم، از جمله از بی‌بی خانم استرآبادی که مؤسس نخستین مدرسه دخترانه در تهران در سال ۱۲۸۶ بود، و از زرین تاج، معروف به قره‌العین که به رغم ممنوعیت‌های مرتجعان، در سخنرانی‌هایش فرهنگ منحط حاکم را مورد انتقاد قرار می‌داد.

در این بخش و در بخش پایانی این سلسله‌گفتار، ضمن اشاره به برخی از نکات بیان نشده از جنبش زنان صدر مشروطه، به شرح ادامه مبارزات زنان از تشکیل مجلس به بعد خواهیم پرداخت.

زنان پیشرو در مشروطیت



مبارزه زنان برای کسب حقوق اجتماعی-شان، در حاکمیت استبدادی با مشکلات بسیار بیشتری نسبت به مبارزه مردان روبرو بود. چرا که فرهنگ جامعه، فرهنگ مردسالار بود و ملایان مرتجع،

سدهای عقیدتی بسیار محکمی بر افکار کشیده بودند. تنها صداهایی که حقوق زن را مطرح و از آن دفاع می‌کرد، برخی روشنفکران آستانه جنبش مشروطه‌خواهی، مثل میرزا آقاخان کرمانی و ملکم خان و یوسف خان اعتصام‌الملک بودند. رساله تربیت نسوان ترجمه و نگارش

میرزا یوسف خان اعتصام‌الملک (پدر پروین اعتصامی) یکی از این قبیل مقالات بود که در سال ۱۲۸۶ به چاپ رسید. در میان زنان نیز برخی چهره‌های اندک شمار، همچون تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه به دفاع از حقوق زنان پرداخته بودند.



تاج السلطنه

تاج السلطنه

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران فریدون آدمیت ص ۴۲۶: «خاطرات تاج‌السلطنه منعکس کننده هشیاری تازه‌ایست نسبت به مقام اجتماعی زن در اوآن مشروطه خواهی. تاج السلطنه... زن درس خوانده روشن اندیش در

این مقوله سخن می‌راند که: «آدمی آزاد و مختار خلق شده، و دلیلی ندارد که محکوم به حکم دیگری باشد، بلکه مقام انسانی‌اش ایجاب می‌کند که در حریت و آزادی طبیعی زندگی کند.»

تاج السلطنه نظریات پیشرفته‌ای در باره وضعیت جامعه و بخصوص زنان داشت. او از میرزا رضا کرمانی ضارب پدرش هم حمایت کرد.

اما با شروع اعتراضات و شورشهای جنبش مشروطه ما از همان آغاز، شاهد حضور زنان هستیم. حضوری که ابتدا با پشتیبانی فعال از انقلاب، در شکل کمکهای مالی و برانگیختن احساسات میهن پرستانه بارز شد و بتدریج به شرکت در راهپیمائی‌ها و پس از آن شرکت مسلحانه در برشهای حساس و

خطیر جنبش انجامید. زنان پیشگام در مبارزه به تدریج به تشکیل شوراها و انجمنهای پنهانی و نیمه پنهانی همت گماشتند و تلاشهای نسبتاً سازمان یافته‌ی را برای دستیابی به آزادی آغاز کردند.

فعالیتها اجتماعی و سیاسی زنان

پس از استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس اول، زنانی که وارد مبارزه شده بودند، در هر گوشه از کشور انجمنهایی تشکیل دادند. فهرست شماری از انجمنهای تشکیل شده توسط زنان آگاه و مبارز از اینقرار است:

انجمن غیبی زنان: تاسیس در سال ۱۲۸۶

انجمن آزادی زنان: تاسیس در سال ۱۲۸۶

انجمن ملی زنان: تاسیس در سال ۱۲۸۸

انجمن نسوان: تاسیس در سال ۱۲۸۹

انجمن مخدرات وطن: تاسیس در سال ۱۲۸۹

شرکت خیریهٔ خواتین ایران و انجمن خواتین ایران: تاسیس در ۱۲۸۹

اتحادیهٔ نسوان،

انجمن همت خواتین

هیأت خواتین مرکزی

هیأت نسوان در اصفهان

جمعیت نسوان وطنخواه: تأسیس در ۱۳۰۱

کمیته زنان

سازمان زنان اصفهان

مجمع انقلاب زنان

پشتیبانی از طرح‌های مترقی

یک نمونه از فعالیت این انجمن‌های زنان پس از تشکیل مجلس شورا، تشویق مجلس به تأسیس بانک ملی برای اولین بار در میهنمان بود در پاییز ۱۲۸۵ دولت برای بار سوم قصد وام گرفتن داشت و در این باره با دولت‌های روس و انگلیس در گفتگو را باز کرده بود. وقتی در آبان‌ماه، دولت لایحه استقراض از دولت روس یا انگلیس را به مجلس برد، ترفیخواهان مجلس ایجاد بانک ملی را پیشنهاد کردند.

یکی از عواملی که مجلس را به ایجاد بانک ملی مصمم کرد، زنان بودند که با تأمین مالی و گردآوری سرمایه اولیه، مجلسیان را به ایجاد بانک تشویق کردند. با کمک زنان یک میلیون تومان در تهران برای سرمایه اولیه بانک فراهم شد. از اینگونه پیشتازی زنان در برشهای حساس تاریخ مشروطه، چه در زمان جنبش تنباکو و چه در شروع جنبش مشروطه و تعطیل کردن بازارها کم نبود.

پشتیبانی قوی در صحنه نبرد

از همیاری مالی زنان در انقلاب مشروطه، در دوره‌های دیگر نیز یاد شده. به نوشته ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان زمانی که مبارزان مشروطه برای تأمین هزینه‌های مقاومت و خرید اسلحه با مشکل مالی مواجه می‌شدند، زنان با فداکاری و ایثار و با فروختن جواهرات یا وسایل خانه، به کمک می‌آمدند. از جمله پس از فتح اصفهان به دست سواران بختیاری، شماری از زنان زیورآلات خود را به انجمن ایالتی اصفهان پیشکش کردند. در این میان، زنی کاسه‌ای مسی را که تنها دارایی او بود به مشروطه‌خواهان تقدیم نمود.

سهم زنان از انقلاب مشروطیت

اما برغم این جوشش‌ها و کوشش‌های زنان، قانونگذاران مجلس مشروطه، در قانون انتخابات مصوب ۱۹۸۵، زنان را از حق رای مطلقاً محروم دانستند. مذاکرات مجلس شورای ملی در دوره دوم ج ۳ ص ۵۳۰: «ماده چهارم نظامنامه انتخابات (مجلس مشروطه) زنان را در کنار مهجورین، صغار، متکدیان، و مرتکبین قتل و سرقت قرار داد و آنها را از حق رأی محروم ساخت. طبق ماده هفت نظامنامه، حق انتخاب شدن نیز از ایشان سلب گردید.»

البته در مجلس مشروطه دوم، اصلاح نظامنامه در برنامه کار نمایندگان مجلس دوم قرار گرفت اما باز هم کمیسیون نظامنامه زنان را از حق برگزیده شدن و برگزیدن محروم دانست.

این در حالی بود که مبارزه زنان در حدی بود که ناظران خارجی از آن همچون یک پدیده بسیار شگفت سخن می گفتند:

کتاب اختناق در ایران ویلیام مورگان شوستر: «از سال ۱۹۰۷ (۱۲۸۵ شمسی)، زنان ایران تقریباً به متری ترین، اگر نگوئیم رادیکال ترین، زنان جهان تبدیل شده اند. اینکه این نکته ایده های قرون و اعصار را در هم می پیچید تفاوتی در (واقعیت) داستان نمی کند. اغراق نیست اگر گفته شود که بدون نیروی قدرتمند اخلاقی این زنان، جنبش انقلابی که عاری از ستاره و کوتاه مدت بود، در همان اوائل به یک اعتراض غیر سازمانیافته تبدیل می شد. زنان برای زنده نگاه داشتن روحیه آزادی تلاش فراوانی کردند. آنها که خود از سرکوب مضاعف سیاسی و اجتماعی رنج می بردند، بیشتر (از مردان) علاقه داشتند تا به ایجاد یک جنبش ملی دست بزنند. آنها در مبارزه برای آزادی و بیان آن به شیوه مدرن، بسیاری از (بظاهر) مقدس ترین رسومات را که سالها این جنس را در سرزمین ایران به بند کشیده بود، درنوردیدند.»

زنان خار چشم مرتجعان

برخی واپسگرایان در مجلس می‌پرسیدند «آیا تشکیل انجمن زنان شرعاً صحیح است یا خیر؟» برخی ملایان گفتند: «در اصل نباید چنین انجمنی تشکیل شود. اما اگر زنان اجتماع کردند و به مثل گفتند می‌خواهیم آشپزی یا خیاطی کنیم و یا منسوجات خارجه نپوشیم، عیبی ندارد!!»

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران فریدون آدمیت ص ۴۲۷: «زنان تأسیس مجلس ملی را مبارکباد گفتند. به پشتیبانی قانون بانک ملی برخاستند؛ گروهی از آنان پنجهزار تومان برای سرمایه بانک ملی به مجلس فرستادند و نامه‌ای «از طرف نسوان در خصوص اقدام در تسهیل تحصیل و ترقی معارف دختران مملکت» به مجلس رسید که در جلسه رسمی خوانده شد. ... اما همین که «انجمن نسوان» برپا گشت سروصدا برپا شد.»

رد توجیهات ارتجاعی در مورد زنان

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران فریدون آدمیت ص ۴۲۸: نخستین نماینده‌ای که صرفاً از تشکیل انجمن زنان دفاع نمود و کیل‌الرعا یا بود که گفت: اولاً باید معلوم شود که از بدو اسلام تا کنون، جمع شدن نسوان در یک جا شرعاً ممنوع بوده یا نه؟ منتها اسم انجمن چیزی است که اصطلاح شد. چه ضرر دارد که جمعی از نسوان دور هم جمع شده و از یکدیگر کسب اخلاق حسنه نمایند؟»

حتی مطبوعات پس از پیروزی مشروطه در این باره که زنان در قانون انتخابات حق رأی دادن یا برگزیده شدن نداشتند، سکوت کردند. اما زنان مأیوس نشده به جنبش خود ادامه می‌دادند.

گرفتن حقوق نقض شده

روز ۸ دیماه ۱۲۸۵ همزمان با امضای قانون اساسی توسط مظفرالدین شاه، یک عریضه زنان که در نشریه مجلس شورا چاپ شده بود از دولت می‌خواست که به مشارکت زنان و امر آموزش آنان همت گمارد و مسئولانه اقدام به تأسیس مدارس دخترانه نماید.

اگرچه مجلس با این درخواست همراهی نکرد و در عوض اعلام داشت که زنان فقط حق دارند آموزشی که آنان را برای «بچه داری»!! و کارهای منزل آماده کند، دریافت کنند! و به آنان سفارش کرد که در امور سیاسی و دولتی درگیر نشوند، اما زنان خودشان دست به کار شده، اقدام به ایجاد شبکه ای از انجمنهای گوناگون و بنیانگذاری مدارس دخترانه و بیمارستان کردند.



صدیقه دولت آبادی

«انجمن آزادی زنان» در اواخر سال ۱۲۸۵ تشکیل شد. گروهی از زنان و مردان روشنفکر و برجسته در این انجمن عضویت داشته و یا در آن شرکت می‌کردند. «صدیقه دولت

آبادی" و "شمس الملوک جواهر کلام" از اعضا و مؤسسان این انجمن بودند.

افتخار السلطنه و تاج السلطنه یا (توران) دختران روشن بین ناصرالدین شاه نیز از اعضای انجمن آزادی زنان بودند. خود این گسترش درجه بالایی از حضور زنان و خواست‌های مطرح آنها را در آن دوران نشان می‌دهد.

اتحادیه غیبی نسوان

در سال ۱۲۸۵ یک تشکل دیگر از زنان، بنام "اتحادیه غیبی نسوان"، که یک سازمان مخفی بود بنیانگذاری شد. این اتحادیه خود را سخنگوی تهیدستان جامعه می‌دانست، و مواضع سرسختی در پیگیری خواست‌های خود داشت. این اتحادیه نمایندگان مجلس را در زمینه رعایت حقوق مردم به چالش می‌کشید.

برای درک میزان فعالیت این انجمنها باید اشاره کنیم که در زمستان ۱۲۸۵، یک اجتماع زنان، ۱۰ قطعنامه در مورد تقاضای لغو تبعیض علیه زنان و امکان آموزش برای دختران صادر کرده بود. یکی از این قطعنامه‌ها خواستار حذف جهیزیه سنگین برای دختران شده و خواسته بودند مبالغی که هزینه تدارک جهیزیه می‌شود صرف آموزش دختران شود.

فراز دیگر مبارزات زنان، در زمان وادار کردن محمدعلیشاه و دولت به تصویب متمم قانون اساسی بود. یک تلگراف از سوی انجمن ملی تبریز،

که به تهران مخاپره شده، به خروش زنان تبریز و درخواست ایستادگی بیشتر مجلس برای تصویب متمم قانون اساسی اشاره دارد:

روزنامهٔ مجلس، سال اول، یکشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ برابر با ۴ خرداد ۱۲۸۶: «وضع و انقلاب شهر از امروز صبح به تحریر نمی‌آید. تمامی اهل شهر در هیجان، حتی طایفهٔ نسوان با بچه‌های شیرخوار در مساجد محلات جمع، اهالی بی‌طاقتی و بی‌صبری به درجهٔ اعلا رسانده، تسکین و تسلی اهالی امکان ندارد. حق تعالی تفضل فرماید انجمن ملی تبریز.»

اتحادیهٔ غیبی نسوان، نامهٔ بلندی به روزنامهٔ ندای وطن فرستاد و از نمایندگان مجلس درخواست کرد که به سرعت متمم قانون اساسی را تصویب کنند و به بی‌سروسامانی کشور خاتمه دهند. این اتحادیه تأکید کرده بود که اگر مجلسیان از عهدهٔ این کار برنمی‌آیند استعفا کنند و کار مملکت را به زنان بسپارند.

انجمنهای نیمه‌سری زنان در نهضت مشروطه، ژانت آفاری ص ۱۰۵: «نامهٔ اتحادیهٔ غیبی نسوان به مجلس: ... بدون قانون امکان ندارد احدی از شما اطاعت کند. چرا قانون به دست ما نمی‌دهید که هر کس در هر کجا هست تکلیف خود را بداند؟».

فراگیری جنبش در شهرهای دیگر

مهدی ملک زاده در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ج ۲ ص ۲۶ تأکید می‌کند که غیر از زنان تبریز و تهران، تشکلی از زنان شیراز نیز نامه نوشتند

که اعیان و اشراف مانع تدوین و تصویب قانون اساسی می‌شوند پس علیه آنان انقلاب کنید. اعتراض زنان ماکو نیز به تأخیر در تدوین متمم قانون اساسی، به اندازه‌ای شدت یافت که اقبال السلطنه گماشته استبداد، شماری از آنان را به شهادت رساند. کشتار زنان ماکو اعتراض زنان تهران و اصفهان را در پی داشت.

زنان ضمن پشتیبانی از مجلس نویناد مشروطه، ملایان و جناح‌های محافظه کار مجلس را که بیم سازشکاریشان بر سر قانون اساسی می‌رفت به چالش می‌کشیدند.

جنگیدن زنان برای عقب راندن استبداد صغیر

اما مهمترین دورانی که زنان در آن فداکاری و جانبازی کردند، دوران ایستادگی تبریز در برابر استبداد صغیر بود.

به هنگام محاصره یازده ماهه تبریز، زنان این شهر افزون بر بدوش داشتن اغلب کارهای پشت جبهه همچون تهیه غذا و لباس مجاهدان، پرکردن فشنگ‌ها، رساندن اخبار درگیری‌ها به سنگرها، پخش شبنامه، و مداوای زخمیان، خود نیز در لباس مجاهدت در سنگرها برضد استبداد می‌جنگیدند.

محمدرضا عافیت، سردار ملی ستارخان تبریز ص ۷۰: «یکی از این زنان می‌گوید: در بحرانی‌ترین روزهای قیام مجبور بودیم برای رعایت اصول پنهانکاری «تکه‌های نان را زیر چادر به سنگر مجاهدان برسانیم».

قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرجعفری ص ۴۶۷: «یکی از این شیرزنان مبارز تبریز، عزت‌الحاجیه مادر کلنل محمدتقی‌خان پسیان بود. در بین زنان مبارز تبریز، زنانی از گیلان و کردستان نیز دیده می‌شدند.» در این زنان مبارز از دختران سیزده ساله تا زنان کهنسال شصت ساله به چشم می‌خورده است.

تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم‌الاسلام کرمانی جلد ۲ ص ۴۵۶: «زنان کشاورز روستاهای آذربایجان در حالی که نوزادان خود را بر پشت بسته بودند اسلحه برداشته و دوش به دوش مردان می‌جنگیدند.»

زنان دیگری نیز برای خرید اسلحه کمک مالی می‌کردند و حتی از بذل جواهرات زینتی و جهیزیه خود در راه پیشبرد انقلاب دریغی نداشتند. در روزهایی که محله دوجی در دست میرهاشم و دیگر حامیان استبداد قرار داشت، زنان دوجی نامه‌یی به ستارخان نوشته به انجمن حقیقت فرستادند. آنان از ستارخان خواستند که در زدودن کوی دوجی از وجود مستبدان شتاب کند.

شکایت و به یاری طلبیدن سردار ملی

روزنامه ترقی: «نامه زنان دوجی به ستارخان: سیزین بیزیم باره میزده بیر تدبیر گورمه مه نیز عیب دگیلمی؟ رحیم خانی و باشقلارینی قووا بیلدیگینیز حالدا عجبا نه ایچون بیزلری. ۵۰ گون مدتینده (تبریز ده انقلابین باشلانیدیگی گوندن کچن دوره اشاره دیر). زنداندا کی کیمی ساخالیر

سینیز؟ گلیز بیزلری خلاص ایدیز، بیزیم هامی میزین محبتی سیز طرفده دیر.»

«آیا از این که تا کنون فکری به حال ما نکرده‌اید، احساس ناراحتی نمی‌کنید؟ در حالی که شما می‌توانید به راحتی رحیم‌خان و دیگر دشمنان مشروطه را از تبریز برانید. شگفتی آور نیست؟ که در طول پنجاه روز (مدتی که از شروع قیام تبریز می‌گذرد) ما را از زندان مستبدان رهایی نداده‌اید؟! بیاید ما را نجات دهید. ما همه طرفدار شما هستیم.»

زنان با لباس مردانه در صحنه جنگ

ستارخان تحت تأثیر نامهٔ زنان دوچی حمله به دوچی را پیش‌انداخت و نیروی استبداد و ارتجاع را عقب راند و پرچم آزادی را در دوچی به اهتزاز در آورد. افزون بر این، گروهی از زنان نیز در سنگرها می‌جنگیدند و از کشته شدن هراسی به دل راه نمی‌دادند. زنان و دخترانی بودند که در لباس مردانه می‌جنگیدند تا شناخته نشوند.

روزنامهٔ جبل‌المتین: «در یکی از نبردهایی که بین اردوی انقلابی ستارخان با لشکریان شاه رخ داد، بین کشته‌شدگان انقلابیون جنازهٔ بیست زن مشروطه طلب در لباس مردانه پیدا شده است.»

یکی از مجاهدان را که از ناحیهٔ پا زخمی شده بود، به انجمن حقیقت بردند؛ اما وقتی خواستند زخمش را درمان کنند اجازه نداد. ستارخان از سنگر به انجمن حقیقت رفته به او گفت: «تو نباید بمیری. ما به نیروی تو

نیاز داریم. چرا راضی نمی‌شوی زحمت را مداوا کنند؟» آن مجاهد به آرامی گفت: من یک زنم. نگذارید این راز آشکار شود. ستارخان پدرانہ گفت: قیزیم من دیری اولا اولاسن نیه دعویاه گتدون = دخترم من که هنوز زنده‌ام، تو چرا به جنگ رفتی! «نوشته‌اند نام این زن مجاهد تلی بوده است.

در شهریور ۱۲۸۶ که عین‌الدوله به مردم تبریز اتمام حجت داد و تهدید کرد که اگر تا ۴۸ ساعت تسلیم نشوند، تبریز را با خاک یکسان خواهد کرد، کمیته زنان تبریز در تلگرافی وضع نابسامان تبریز و خطری که مردم را تهدید می‌کرد را، به کمیته زنان ایرانی مقیم استانبول گزارش کرده و از آنها می‌خواهند افکار عمومی را به این امر جلب کنند.

فعالیت بین‌المللی زنان برای شکستن محاصره

تلگرام کمیته زنان ایرانی مقیم استانبول به ملکه آلمان: «علیا حضرت ملکه آگوستا ویکتوریا، قصر جدید (پوتسدام)، کمیته زنان ایرانی در قسطنطنیه به نام خواهران خود در ایران آن علیا حضرت را فرا می‌خواند تا به نام زنان و بشریت ... با اعمال نفوذ ... خویش، در دفاع از خواهران ما، به پایان دادن جنایت و خونریزی وصف‌ناپذیر در ایران و ظلم علیه خواهران ما توسط نیروی شاه اقدام کنند» ...

بی‌شک رنج و تلاش و مبارزه زنان تبریز یک عامل مهم در پیروزی مقاومت یازده ماهه مجاهدان به رهبری ستارخان بود. و همیشه رزم این

زنان و عزم آنها برای پایداری، به مردم و مجاهدان روحیه ایستادگی تا پای جان می‌داد. و اینطور بود که آن جنبش مقاومت کوچک، بر استبدادی که به استعمار روس هم اتکاء داشت پیروز شد.

روشنگری و آموزش زنان

در دوران مشروطه دوم، انجمنها و تشکلهای بیشتری از زنان بنیان گذاشته شد و روزنامه‌های مستقل زنان نیز بنیاد گذاشته شد.

زنان پیشتاز بر این باور بودند که نخستین گام ضروری برای ارتقاء وضعیت اجتماعی زنان، افزایش سطح آگاهی جامعه است. امری که با بنیانگذاری مدارس و انجمن‌های زنان شدنی بود.

نخستین مدارس دخترانه دولتی

نخستین مدرسه دولتی که در تهران در سال ۱۲۸۶ شمسی گشایش یافت، «دبستان دوشیزگان» بود که بدست «بی بی خانم وزیرف» بنیاد شد. مدارس دیگری بعداً به همت زنان روشنفکر گشایش یافتند. از جمله مدرسه «ترقی

بنات» توسط «ماهرخ گوهر شناس»،

«مدرسه ناموس» به کوشش طوبی

آزموده و مدارس «تربیت نسوان»، و

«دره المعالی».



طوبی آزموده

در سال ۱۲۸۷ که مدرسه دخترانه "ناموس" به همت طوبی آزموده تأسیس شد، بسیاری از اطرافیان وی تصورش را هم نمی‌کردند که این مدرسه بتواند حتی برای یک هفته دوام بیاورد. چون آخوندها و مرتجعان آنزمان به سرکردگی شیخ فضل الله نوری با تأسیس مدارس دخترانه مخالف بودند و همان مکتب‌خانه‌های کهن رو برای آموزش دختران کافی می‌دانستند. واپس‌گرایان فریاد می‌زدند که مدارس دخترانه کانون فساد است و گشایش مدارس را با ترویج فحشا یکی می‌دانستند.

در اثر ایستادگی همین زنان روشن‌بین، پنجاه مدرسه دخترانه تا سال ۱۲۸۹ در تهران بنیاد شد. نشریه شکوفه در سال ۱۲۹۱ فهرستی از ۶۳ مدرسه دخترانه را در تهران منتشر کرد که حدود دو هزار و پانصد دانش‌آموز داشتند. در این نشریه اعلام شده بود که از هر هفت دانش‌آموز تهرانی، یک نفر دختر است. مدارس دخترانه با انجمنهای زنان ارتباط مستقیم داشتند.

در زمینه فعالیت‌های روشنگرانه زنان نیز طی سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۵، سی (۳۰) زن روزنامه‌نگار به خانواده مطبوعات پیوستند و روزنامه‌های مستقل زنان هم منتشر شد. این روزنامه‌ها نقش قابل توجهی در روشن شدن افکار عموم، گسترش انقلاب و طرح حقوق زن در جامعه داشت. هفته‌نامه دانش در سال ۱۲۸۹ و شکوفه در سال ۱۲۹۱ از اولین انتشارات زنان بود.

انجمنها و تشکل زنان

اما در زمینه بنیاد انجمنهای زنان، "انجمن مخدرات وطن" بوسیله شصت تن از زنان فعال ایرانی در سال ۱۲۸۹ پایه ریزی شد. این انجمن با رهبران مشروطه همکاری داشته و نقش شایانی را در راه اندازی تظاهرات در سال ۱۲۹۰ بازی کردند. اعضای این انجمن از طرح تحریم کالا و وام خارجی پشتیبانی کردند و به اقدامات نیکوکارانه‌ی مثل بنیانگذاری مدرسه دخترانه و کلاس‌های آموزش بزرگسالان و راه‌اندازی یتیم‌خانه‌ها، دست زدند

رئیس انجمن مخدرات وطن، "آغاییگم" دختر "شیخ هادی نجم‌آبادی" بود. "سکینه کنداشلو" مادر آغاییگم نیز در شمار زنان مبارز آن روزگار بود. آغاییگم که مدرسه دخترانه‌ی نیز در جنوب تهران تأسیس کرده بود، در یکی از سخنرانی‌های خود حکومت را به خاطر غفلت از پرداختن به مصالح ملت به باد انتقاد گرفت و خواستار بهبود وضع اجتماعی زنان ایران گردید.

آغاییگم: «کشاکی که ناشی از مسائل شخصی است شما وزیران و سایر مقامات کشور را به جان هم انداخته است. محض خدا دست از این دشمنی بردارید و اندکی به آینده دختران معصومان فکر کنید و نگذارید که ایشان مانند دختران مصری و سودانی و قفقازی برده این و آن گردند.»

قیام زنان بر علیه استعمار بر خلاف سازش دولت

صحنه بارز دیگری که نقش فعال زنان را در جنبش مشروطه نشان می‌دهد، هنگامی بود که استعمار روس اتمام حجتی به دولت ایران صادر نمود و تهدید کرد که در صورت نپذیرفتن خواسته‌هایش برای اخراج مستشار مالی، یعنی مورگان شوستر، ارتش تزاری به اشغال تهران خواهد پرداخت. دولت با موضع ضعیفش قصد پذیرش این ننگ آن را داشت. اما زنان قزوین درخواست کمک کردند. زنان اصفهان، آذربایجان و تهران از هر سو برخاستند و حتی زنان هندی در همدردی با زنان ایرانی، صدا به اعتراض بلند کردند. سه شکل بنامهای اتحادیه نسوان، انجمن همت خواتین، هیأت خواتین مرکزی، در جریان اتمام حجت روسیه در ۱۲۹۰ نقش بسزایی داشتند.

انجمنهای نیمه‌سری زنان در نهضت مشروطه، ژانت آفاری ص ۴۸: «در تهران حدود پنجاه هزار نفر ... به خیابانها ریختند. هزاران زن در حالی که می‌گریستند و برخی از آنها کفن پوشیده بودند آمادگی خود را برای جنگ با روسیه و دفاع از کشور اعلام کردند.»

انجمن مخدرات وطن در ۹ آذرماه ۱۲۹۰ تظاهراتی با شرکت هزاران زن در مقابل مجلس برگزار کرد.

در تظاهرات گسترده‌ای که بوسیله «انجمن مخدرات وطن» ترتیب یافته بود، شمار زیادی از زنان با سخنرانیهای پرشور خود از استقلال و آزادی

میهن دفاع کردند. یکی از دختران دانش آموز بنام زینت امین، با شور و حرارت این شعر را برای جمعیت خواند:

« ای پسران پدر ناخلف مرگ به از زندگی بی شرف
زندگی آن است که باشد بنام ور نبود زندگی، انسان حرام
تن که دراو رگ نبود خاک به خاک از این هیکل ناپاک به
آنکه در او غیرت و ناموس هست کی به دلش وحشتی از روس هست؟
آنکه بترسد گه سختی و جنگ نام وی البته برآید به ننگ
جنگ چو شیران و دلیران کنیم نام خود آرایش دوران کنیم.»

گشودن میادین و سلحشوری زنان

بسیاری از زنان روی دیوارها و سکوها، برای مردم سخنرانی کردند و بر ضرورت پایداری در برابر تهدیدهای روسیه تاکید کردند.

انجمنهای نیمه‌سری زنان در نهضت مشروطه، ژانت آفاری ص ۴۸: «زمانی که خبر تصمیم محرمانه مجلس مبنی بر تسلیم در مقابل اتمام حجت روسیه افشا شد، زنان به یک اقدام متهورانه دست زدند. شوستر این اقدام را اینگونه توصیف کرده است: «سصد زن محجوب ایرانی از خانه‌های خود بیرون ریختند و آهنگ پارلمان کردند. بسیاری از ایشان با خود سلاح داشتند... سپس در برابر مجلس گرد آمدند و خواستار ملاقات با رئیس مجلس گردیدند، و در نتیجه تنی چند از ایشان به درون پارلمان راه یافتند. و سلاحهای خود را به نمایش گذاشتند و پرده از چهره برگرفتند و به

رئیس مجلس اخطار کردند که “اگر لحظه‌ای از اجرای وظایف خود غفلت ورزید نخست همسران و پسران خود، و سپس خود را از میان برمی‌داریم.”

می‌توان با قاطعیت گفت که به خاطر تلاش‌های این زنان شجاع بود که مجلس مشروطه مدت‌ها در برابر اتمام حجت متجاوزان پایداری کرد.

اگرچه انقلاب مشروطه به اهداف خود نرسید، ولی نقش آن از جمله در پیش برد جنبش زنان در ایران چشمگیر بود. بویژه در دوران مشروطه دوم، حقوق زنان به یک مسئله مطرح در جامعه تبدیل شد.

نفی فرهنگ فئودالی و فعالیت‌های اجتماعی زنان

انقلاب مشروطیت در تاریخ معاصر ایران زمینه ورود زنان به عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را فراهم کرد. بر اثر فعالیت‌ها و تلاش‌های زنان در جنبش مشروطه، موضوع حقوق زنان که هیچ جایی در جامعه نداشت، بعنوان یک خواسته آزادیخواهانه در جامعه به ثبت رسید. با شکست استبداد فئودالی، دیدگاه ارتجاعی فئودالی که زن را موجودی پایین‌تر از مرد می‌دید، ترک برداشته، راه ورود زنان به عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی بتدریج باز شد.

قلم انقلاب



عبدالرحیم طالبوف

«آنان که آزادیشان از دست رفت، اگر منتظر بشوند که غاصبان با طیب خاطر به ایشان برگردانند، عمر آنها کفایت نیل به مقصود را نمی‌کند. پس در سر حفظ حریت باید مرد و زحمت انتظار را نکشید.»

میرزا فتحعلی آخوندزاده

«به هر چه که دست می‌زنی ایجاب می‌کند که از آن انتقاد شود.»

نامه آخوندزاده به روزنامه ملتی: باید امورات پولیتیکیه خارجه را بیان بکنی! تدابیر اولیای دولت ایران را در خصوص نظم ولایت، منافع مُلک و ملت بنویسی! مثلاً باید ذکر بکنی که در تبریز شدت و با، به چه درجه رسیده بود. باید سرزنش بنویسی به آن امراء و ارباب مناصب که در وقوع این نوع ناخوشی پیش‌تر از همه کس، فرار کرده‌اند.

ملک الشعرا بهار

ظلم ظالم، جور صیاد آشیانم داده بر باد ای خدا ای فلک ای طبیعت

میرزا آقاخان کرمانی

«ترقی همیشه در سایه رد و اعتراض است نه عفو و اغماض»

زین العابدین مراغه‌ای

در سیاحتنامه ابراهیم بیگ: «در ایران یکنفر ندیدم بدین خیال که عیوب دولت و ملت را به قلم آرد. آن که شعرایند،... تمام حواس و خیال آنها منحصر بر این است که یک نفر فرعون صفتِ نمرودروش را تعریف نموده، یک رأس یابوی لنگ بگیرند... آن چه علما می‌باشند از مسئله تطهیر فراغت حاصل نکرده‌اند. در آن خاک وسیع یک روزنامه انتشار نمی‌یابد.»

ادبیات مشروطه

در نوشته های گذشته، شرح وقایع انقلاب مشروطه را به پایان بردیم. انقلابی که اگرچه با توطئه استعمار و فرصت طلبی میوه چینیان به شکست کشانده شد، اما تحولی عظیم در جامعه ما ایجاد کرد. یک جنبه از این تحول، گشوده شدن راه ترقی علمی و فرهنگی جامعه ما بود.. بخاطر دارید که در خلال شرح جنبش مشروطه جا به جا از، از پیدایش روزنامه‌ها و ترویج علوم و انتشار کتابهای روشنگر و از نویسندگان و شاعران مبارز مشروطه در دوره اول مشروطیت، تا روی کار آمدن محمدعلیشاه و شروع سرکوبگری‌های او سخن گفته‌ایم. اما از آنجا که در شرح رویدادهای جنبش، برضد بازگشت استبداد، بیشتر به شرح نبردها و رخدادهای سیاسی پرداختیم، در این بخش ابتدا به ذکر ویژگی عام ادبیات مشروطه

می‌پردازیم و سپس فشرده‌ای از ادبیات دوره استبداد صغیر و سپس دوره دوم مشروطه را شرح می‌دهیم.

ایران در آستانه ادبیات مشروطه، باقر مؤمنی ص ۱۱۹: «ادبیات مشروطه در جریان جدال با ادبیات کهنه، شکل و جان می‌گیرد، و به همین جهت، چه از نظر شکل و چه از نظر محتوا، نو و سنت‌شکن است... و از آنجا که به توده‌های «تعلیم نیافته» تعلق دارد زبانش ساده است... برای این که انتقادش به دل بنشیند و بگیرد غالباً با طنز و نیش‌خند همراه است... از آنجا که در مقابل عقب‌ماندگی قرار گرفته، ترقیخواه است و چون نظام کهنه، نظام استبدادی است، این ادبیات دموکراتیک است. و از آنجا که... با عناصر خارجی برخورد می‌کند، ناسیونالیست است. و چون باید مناسبات جامعه را تغییر بدهد انقلابی یا حداقل اصلاح طلب است.»

ادبیات دوره اول مشروطه

نسیم شمال نشریه فکاهی - سیاسی

از اواسط سال ۱۲۸۴، دقیقاً از ۹ ماه پیش از بمباران مجلس هفته‌نامه ادبی و فکاهی کوچکی به نام نسیم شمال در شهر رشت انتشار یافت. مدیر آن سیداشرف‌الدین قزوینی معروف به گیلانی فرزند سیداحمد قزوینی بود.

ترانه:

غلغلی انداختی در شهر تهران ای قلم

گشت از برق تو ظاهر نور ایمان ای قلم
مشکلات خلق گردد از تو آسان ای قلم
نیستی آزاد در ایران ویران ای قلم.

سیداشرف‌الدین گیلانی معروف به نسیم شمال، به دلیل افشاگری و
اعتراض علیه استبداد محمدعلیشاهی بسرعت به یکی از شاعران محبوب و
ملی تبدیل شد.

از صبا تا نیما جلد ۲، یحیی آرین پور ص ۶۳: «روزی که موقع انتشار
آن (نسیم شمال) می‌رسید، دسته دسته کودکان ده دوازده ساله که موزّعان
او بودند، در همان چاپخانه گردمی آمدند و هر کدام دسته‌ای بزرگ از او
می‌گرفتند و زیر بغل می‌گذاشتند. این کودکان راستی مغرور بودند که
فروشنده نسیم شمال هستند.

وقتی روزنامه فروش‌های دوره گرد فریاد اعلان نسیم شمال را سر
می‌دادند، مردم از زن و مرد، و پیرو جوان، و با سواد و بی‌سواد، هجوم
می‌آوردند و هفته نامه را دست به دست می‌گرداندند.

در قهوه‌خانه‌ها، در سر گذرها و در جاهایی که مردم گرد می‌آمدند، با
سوادها برای بی‌سوادها می‌خواندند. مردم حلقه می‌زدند و روی خاک
می‌نشستند و گوش می‌دادند.

اغیا مرغ مسما می‌خورند با غذا کنیاک و شامپا می‌خورند
منزل ما جمله سرما می‌خورند خانه ما بدتر است از گردنه
آخ عجب سرماست امشب آی ننه

اندرین سرمای سخت شهر ری اغنیا زیر بخاری مست می
ای خداوند کریم فرد و حی داد ما گیر از فلان السلطنه
آخ عجب سرماست امشب آی ننه»



سید اشرف الدین گیلانی

سید اشرف الدین گیلانی

سید اشرف الدین به سال ۱۲۸۷ هجری قمری در قزوین به دنیا آمد و شش ماهه بود که یتیم ماند. در یتیمی دچار فقر و تنگدستی شد. در جوانی به عتبات رفت و بعد شور میهن پرستی او را به ایران

کشید. در بیست و دو سالگی به تبریز رفت و با

پیری روشن ضمیر آشنا شد. او در تبریز هیأت و جغرافیا و صرف و نحو و منطق و هندسه را آموخت و چندی بعد به گیلان آمد و در رشت اقامت گزید. او از رشتیان نوازش ها دید و نخستین شعرهای خود را همانجا سرود.

از صبا تا نیما جلد ۲ ص ۶۳: «در آن گیرودار اختلاف مشروطه خواهان و مستبدان، (نسیم شمال) اشعار معروفی در نکوهش زشتکاری های محمدعلیشاه و امیربهادر و اعوان و انصار ایشان گفته بود که دهان به دهان می گشت. در این حوادث هیچ کس مؤثرتر از نسیم شمال نبود. ... حتی این مرد شریف بزرگوار در قزوین تفنگ برداشته و با مجاهدان دسته ... سپهدار ...، جنگ کرده و در فتح تهران جانبازی کرده بود.»

یاران چه کنم که کس ندارم بلبل شده ام قفس ندارم

بازار وطن شده پر از دزد
یک شحنه و یک عسس ندارم
عید است برای پختن آش
پول نخود و عدس ندارم
در فصل بهار چون کنم چون؟
دل در غم یار خون کنم خون

در سال ۱۲۸۷ که مجلس بمباران، شد، هفته نامه نسیم شمال نیز توقیف شد. سیداشرف پس از فتح تهران دوباره هفته نامه خود را در تهران دایر کرد.

سیداشرف الدین درباره کارهای دینفروشانه شیخ فضل الله نوری هم شعرهایی سرود. شعر معروف او علیه شیخ فضل الله نوری در ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ شمسی در هفته نامه نسیم شمال به چاپ رسید

حاجی، بازار رواج است رواج
کو خریدار؟ حراج است حراج
می فروشم همه ایران را
عرض و ناموس مسلمانان را
رشت و قزوین و قم و کاشان را
بخريد اين وطن ارزان را!
يزد و خوانسار حراج است حراج
کو خریدار؟ حراج است حراج
دشمن فرقه احرار منم
قاتل زُمره ابرار منم
شيخ فضل الله سمسار منم
دين فروشنده به بازار منم

اشرف الدین و رضاخان

اشرف الدین گیلانی، در سراسر زندگی مجرد زیست تا سرانجام در ۱۳۰۹ شمسی در حکومت رضاخان، به او تهمت جنون زدند

مجله سپید و سیاه شهریور ۱۳۴۴، سعید نفیسی: « او را به تیمارستانی بردند ... من نفهمدم چه نشانه جنون در این مردم بزرگ بود؟! همان بود که همیشه بود. این یکی از بزرگترین معماهای حوادث این دوران ماست. خبر مرگ او را هم به کسی ندادند. آیا راستی مرد؟ نه هنوز زنده است و من زنده تر از او نمی شناسم.»

می خواند خروسی به شبستان قوقولی قو
می گفت که ای فرقه مستان قوقولی قو
کو بهمن و کو رستم دستان قوقولی قو
آوخ که خزان زد به گلستان قوقولی قو

روزنامه دیگری که در تاریخ مشروطیت ایران اهمیت بسیار دارد نامه هفتگی صوراسرافیل بود که نه ماه پس از آن که کشور ایران در شمار دولتهای مشروطه قرار گرفت در تهران منتشر شد.

از صبا تا نیما ص ۷۷: «شماره یکم آن به تاریخ ۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۵ هجری قمری، (۹ اردیبهشت ۱۲۸۶ شمسی) و شماره ۳۲ که آخرین شماره دوره اول آن بود سه روز پیش از بمباران مجلس و چهار روز قبل از اعدام میرزا جهانگیرخان مظلوم، منتشر شد. این روزنامه با سرمایه میرزا قاسم خان تبریزی و کوشش میرزا جهانگیرخان شیرازی و همکاری میرزا علی اکبر خان دهخدا اداره می شد.»

میرزا جهانگیر خان شیرازی



میرزا جهانگیر خان شیرازی یکی از ۱۶ عضو مخفی کمیته سری انقلاب بود که رهبری انقلاب را بعهدده داشت. میرزا علی اکبر خان دهخدا هم از همان سالهای ابتدای جنبش مشروطه عضو این کمیته بود. این دو یار در اولین شماره نشریه صور اسرافیل بر پابندی تا به آخر در راه آرمان آزادی

تاکید کرده بودند:

از اولین شماره روزنامه صور اسرافیل: «آمده ایم در «تکمیل معنی مشروطیت» و «حمایت مجلس شورای ملی» با «معاونت روستائیان، ضعفا و فقرا» کوشش کنیم، پس «امیدواریم تا آخرین نفس ثابت قدم باشیم».

اقبال گسترده مردمی از روزنامه صور اسرافیل و سَر نترس میرزا جهانگیر خان شیرازی در دفاع از مشروطه، دشمنی محمد علیشاه را برانگیخته بود. درست سه روز پیش از کودتای محمد علیشاه و به توپ بستن مجلس، میرزا جهانگیر خان با شوری بی حد از آزادی خواهی نوشت: «ما هم از این جانبازی و فداکاری عاری نداریم و هیچ وقت نمی گوئیم که چرا ما مغلوب مستبدین و ... شدیم زیرا که برادران آذربایجانی و گیلانی و فارسی و اصفهانی ما در راهند و عنقریب خواهند رسید. ما می خواهیم با بدن های خود زیر سم های آنان نرم و

مفروش کرده و زمین تهران را برای تشریفات مقدم این مهمان های تازه رسیده از خون گلوی خود زینت دهیم و به آن برادرهای مهربان بگوییم و افتخار کنیم که مایم پیش صف های شهدای راه آزادی.»

از صبا تا نیما ص ۷۷: «(میرزا جهانگیرخان) بارها به علت شدت حملات خود تحت تعقیب قرار گرفت تا سرانجام در کودتای جمادی الاولی ۱۳۲۶ هجری قمری (خرداد ۱۲۸۷) به دستور محمدعلیمیرزا در باغ شاه کشته شد.»

نشریه صوراسرافیل

نشریه صوراسرافیل مقالات طنزی با عنوان چرند و پرند و با امضاهای مستعار دیگر مثل دخوعلی، خرمگس، اسیرالجوال، برهنه خوشحال، و نخود همه آش، درج می کرد که به قلم میرزا علی اکبر خان قزوینی معروف به دهخدا نوشته می شد.

از صباتا نیما ص ۷۸: «دهخدا، در حدود سال ۱۲۹۷ هجری قمری (۱۲۵۹ شمسی) در تهران متولد شد. چون مدرسه سیاسی در تهران گشایش یافت چندی در آن مدرسه به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۲۱ هجری (۱۲۸۳ شمسی) به اروپا رفت و پس از دو سال و نیم به ایران بازگشت و در انقلاب مشروطه شرکت کرد.»

نثر ویژه ای که دهخدا در نوشتن مقالات انتقادی صوراسرافیل به کار برد بنیانگذار نثر انتقادی فارسی شناخته شد.

از صبا تا نیما ص ۷۹: «لبه تیز مقالات دخو متوجه رژیم استبدادی و ملوک الطوائفی است... بر فساد دستگاه سلطنت، بیشرمی و خیانت رجال دولت، ظلم و ستم اغنیا و مالکین، ریاکاری روحانی نمایان و آخوندهای دروغین می تازد.»

عناوینی از نشریات ادبی مشروطه:

شماره ۴ صور اسرافیل مورخ هشتم جمادی الاولی ۱۳۲۸ هجری قمری، (۲۷ اردیبهشت ۱۲۸۹ شمسی): «با عالم نمایان مفسد و غافل از حقایق اسلام که می خواهند چند صباحی قاضی القضاات تهران باشند.»

«ظهور جدید» از علی اکبر خان دهخدا: «امروز در تمام وسعت عالم اسلامی ایران، یک طلبه، یک عالم و یک فقیه نیست که بتواند اقلا یک ساعت بدون برداشتن چماق تکفیر، که آخرین وسیله غلبه بر خصم است، با یک کشیش عیسوی، با یک خاخام یهودی و با یک کشیشی مدعی قطیبت، اقلا یک ساعت منظم و موافق اصول منطق صحبت کند.»

بعد از کودتای محمدعلیشاه دهخدا با چند تن دیگر از آزادیخواهان به اروپا تبعید شد. و در شهر ایوردون (Yverdon)، روزنامه صور اسرافیل را در سوم بهمن ۱۲۸۸ شمسی دوباره به همان سبک دایر کرد. ولی بیش از سه شماره از آن انتشار نیافت.

شعر دهخدا در سوگ میرزا جهانگیر خان شیرازی

در همان شماره‌های صور اسرافیل بود که دهخدا شعر بسیار سوزناکی به یاد شهید راه آزادی، میرزا جهانگیرخان سرود.

ای مرغ سحر چو این شب تار
بگذاشت ز سر سیاهکاری
وز نَفخه روح بخش اسحار
رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زرتار
محبوبه نیلگون عماری
یزدان به کمال شد پدیدار
و اهریمن زشتخو حصاری
یاد آر ز شمع مرده یاد آر!

مطبوعات دوره دوم مشروطیت

اکنون پردازیم به جراید و مطبوعات دوره دوم مشروطیت. یعنی دوره پس از فتح تهران.

پس از بمباران مجلس روزنامه‌ها همه بسته شد. و در تهران تنها روزنامه دولتی ایران و ورقی به نام اقیانوس گاهی چاپ می‌شد. ولی در تبریز در خلال پایداری مجاهدان و ستارخان، همین که انجمن دوباره برپا شد، روزنامه «نالۀ ملت» که قبلاً به قلم میرزا آقاخان نوشته می‌شد و دیگری روزنامه «انجمن» از نو به دست غنی‌زاده سلماسی آغاز انتشار کرد. که از

آن بعلت نبردهای خونینی که در تبریز جریان داشت، آثاری در دست نیست. اما پس از پیروزی مجاهدان بر استبداد و فتح تهران، آزادیخواهان و مدیران جراید که در خارج کشور می‌زیستند به ایران بازگشتند و با تشکیل احزاب دوباره بازار جراید رونق گرفت.

از صبا تا نیما جلد ۲ ص ۱۰۸: «در تهران و شهرستانها روزنامه‌های جدیدی از جمله در تهران روزنامهٔ حبل‌المتین انتشار یافت. اینبار روزنامه‌ها با قطع بزرگتر و مطالب مفیدتری به کار پرداختند.»

برخی روزنامه‌های دورهٔ دوم مشروطه:

- ایران نو، به مدیریت محمدامین رسول زاده یکی از اعضای سابق فرقهٔ سوسیال دموکرات باکو.

- روزنامهٔ پلیس ایران در سال ۱۲۸۸ شمسی تاسیس شد و وابسته به حزب اعتدالیون بود.

- روزنامه‌های شرق و برق و رعد در همان سال در تهران انتشار یافت.

- استقلال ایران ارگان مطبوعاتی حزب اتحاد و ترقی بود.

- چنتهٔ پابرنه، از روزنامه‌های مدافع دموکراتها با مقالات فکاهی و حکایت به زبان عامیانه در فواید مشروطیت.

- بهلول، روزنامهٔ انتقادی و کاریکاتوری در سال ۱۲۹۰ در تهران انتشار یافت.

از صبا تا نیما ص ۱۰۹: «ایران نو مدافع جدی اصول دموکراسی بود و نظریات سیاسی که در آن درج می‌شد ارزش و اهمیت زیادی به مقالات روزنامه می‌بخشید.

شعری از روزنامه بهلول را بخواند، با زیر نویس از شماره ۱۶ سال اول بهلول:

گویند که دسته‌ای ز جهّال خواهند حکومت نظامی
تا مثل زمان شاه مخلوع این ملت بینوا تمامی،
برگردنشان نهد حکومت بی واهمه رشته غلامی
مشروطه طلب کنند توقیف هر جا بیند مرد نامی

جراید شهرستانها

اما از جراید شهرستانها، یکی جریده شفق بود که در تبریز انتشار یافت. و نویسنده آن میرزا حاجی آقا رضازاده بود که بعلت روش تند خود مورد خشم و غضب روسهای تزاری بود و بعد از تجاوز آنان به ایران در آذر ۱۲۹۰ شمسی توقیف شد.

در خراسان نیز روزنامه خراسان و تازه بهار، در رشت صدای رشت، در اصفهان، زاینده رود، منتشر می‌شد که همه این روزنامه ها طرفدار دموکراتها بودند.

یک نشریه معتبر دیگر که در بهار سال ۱۲۸۹ منتشر شد، «بهار» نام داشت که توسط اعتصام الملک، پدر شاعر بنام ایران پروین اعتصامی در تبریز منتشر شد.

اعتصام‌الملک از شخصیت‌های دانشمند تبریز بود. او چاپخانه‌ای به تبریز آورد و کار چاپ کتب و مجلات را که تا آن زمان با چاپ سنگی انجام می‌شد آسان کرد. کتاب تربیت نسوان نوشته اعتصام‌الملک که ترجمه‌ای بود از تحریرالمراة قاسم امین مصری، در آن روزگار تعصب عمومی، در شهری مثل تبریز، ارزش خاصی داشت.



اعتصام‌الملک مترجم قابل و زبردستی بود و ترجمه‌های زیادی داشت. از جمله ترجمه کتابی از شیلر، ترجمه رمان بینویان اثر ویکتور هوگو، ترجمه کتابی از ژول ورن با نام سفینه غواصه، ترجمه حال تولستوی، هانری چهارم، سقوط ناپلئون سوم. و ترجمه آثاری از ژان ژاک روسو.

تاریخ‌نویسی در مشروطه

اما اگر بخواهیم از تاریخ‌نویسی دوران مشروطه هم یاد کنیم باید از مهمترین اثر تاریخی آن دوران یعنی تاریخ بیداری ایرانیان نام ببریم. از صبا تا نیما جلد ۲ ص ۱۱۹: «یگانه تاریخ معتبری که در دوران انقلاب مشروطه نوشته شده تاریخ ناتمام بیداری ایرانیان، تألیف ناظم‌الاسلام

کرمانی است که به نوشته ادوارد براون، مقامش بالاتر از تمام تواریخ فارسی است که در شش یا هفت قرن اخیر تحریر یافته است.»

ناظم الاسلام کرمانی

میرزا محمد ناظم الاسلام، در سال ۱۲۴۲ شمسی در کرمان متولد شد. از



ناظم الاسلام کرمانی

طرف سید محمد طباطبایی به مدیریت مدرسه‌ای پرداخت اما با بلند شدن زمزمه آزادی، به سیاست و روزنامه نویسی و تألیف تاریخ پرداخت.

شعر دوره مشروطه

اکنون به شعر دوره مشروطه بویژه در دوران دوم مشروطه پردازیم. و بینیم که شعر در انقلاب مشروطه دچار چه تحولی شد.

هر انقلاب اجتماعی، لزوماً فرهنگ جامعه را هم تغییر می‌دهد. تأثیر انقلاب مشروطه بر فرهنگ ما هم در نشر این بود که با رواج روزنامه و کتاب و ترجمه آثار سایر ملتها، زبان نوشتار به زبان گفتار نزدیک شد و نوشته‌ها از آن تکلف پیشین خارج شد. این تغییر از ۵۰ سال پیش از انقلاب از زمان قائم مقام فراهانی شروع شد و بعد از مشروطه، اوج و سرعت بیشتری پیدا کرد. در زمینه شعر هم انقلاب باعث شد که مسایل سیاسی و اجتماعی و

دردهای جامعه به شعر راه باز کند. ضرورتی که در ابتدا تنها تغییر در محتوای اشعار بود ولی قالبها دست نخورده باقی می ماند. بعدا بتدریج، خود شکل و قالبهای شعر هم تغییر کرد چرا که قالبهای قدیمی پاسخگوی محتوای اجتماعی روز نبود. این تغییر به پیدایش شعر نو در ایران منجر شد.

معروفترین شاعران مشروطه

معروفترین شاعران وزین دوره مشروطه، عبارتند از ملک الشعرای بهار خراسانی، ادیب الممالک فراهانی، عارف قزوینی، ابوالقاسم لاهوتی، و میرزاده عشقی که غزلها و قطعات پرشوری را در دفاع از آزادی مردم سرودند.

قسمتی از مرغ سحر
مرغ سحر ناله سر کن داغ مرا تازه تر کن



محمدتقی خان بهار ملک الشعرا

محمدتقی بهار در ۱۶ آبان ۱۲۶۵ شمسی در شهر مشهد به دنیا آمد. پدرش، صبوری، ملک الشعرای آستان قدس رضوی بود. بهار، در سن ۱۹ سالگی به جای پدرش ملک الشعرای آستان قدس شد. در جنبش مشروطه به

آزادیخواهان پیوست. پس از کودتای محمدعلیشاه، بهار و چندتن از

مشروطه خواهان روزنامه خراسان را به طور پنهانی منتشر کردند و در آن زبان به انتقاد از خود کامگی محمدعلیشاه گشودند.

باشه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست کار ایران با خداست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهبها جداست کار ایران با خداست
هردم از دریای استبداد آید برفراز موجهای جانگذار
زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست کار ایران با خداست

بهار عضو کمیته ایالتی حزب دموکرات مشهد بود. او در سال ۱۲۸۹ شمسی روزنامه نوبهار را که ناشر افکار و سیاست حزب بود دایر کرد. بهار در ذیحجه سال ۱۲۹۰ که دولت تزاری روس، به ایران اتمام حجت داد این مسمط را ساخت و در روزنامه نوبهار انتشار داد.

هان، ای ایرانیان ایران اندر بلاست
مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست
غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست؟



ادیب الممالک

ادیب الممالک

یکی دیگر از شاعران عهد مشروطه میرزا محمد صادق فراهانی ملقب به ادیب الممالک بود. که در ۱۱ مرداد ۱۲۳۹ شمسی هجری قمری در دهکده کازران نزدیک سلطان آباد (اراک) بدنیا

آمد. حیات سیاسی و ادبی فراهانی پس از جنبش مشروطه آغاز شد. او به باکو مسافرت کرد و با روزنامه ترکی ارشاد، همکاری نموده و ورقه ضمیمه آن روزنامه را به فارسی انتشار داد. پس از گشایش اولین دوره مجلس شورای ملی سردبیری روزنامه مجلس را عهده‌دار شد.

این روزنامه نخستین نشریه دوران آزادی پس از انقلاب مشروطه بود و شاید بتوان آنرا آغازگر روزنامه‌های مردمی محسوب نمود. پس از کودتای محمدعلیشاه، میرزا محمدصادق به صفوف مجاهدین پیوسته، در فتح تهران شرکت داشت. او چندی بعد به خدمت وزارت عدلیه درآمد.

از ادیب الممالک قصیده بلندی درباره عشق وطن در سال ۱۲۸۳ شمسی در روزنامه ادب بچاپ رسیده که بیانگر قدرت و تبخر ادبی اوست.

تا زبرِ خاکی ای درخت برومند مگسل ازین آب و خاک رشته پیوند
مادر توست این وطن که در طلبش خصم

نار تطاول به خاندان تو افکند

هیچت اگر دانش است و غیرت و ناموس

مادر خود را به دست دشمن مپسند



عارف قزوینی

عارف قزوینی

یکی دیگر از شخصیت‌های برجسته ادبی دوران مشروطه عارف قزوینی بود که با

شعرها، و تصنیف هایش شور آزادی خواهی را در بین مردم برمی‌انگیخت.

ابوالقاسم عارف قزوینی، در ۱۲۵۸ و یا به قولی ۱۲۶۰ شمسی در قزوین به دنیا آمد. دوران زندگی‌اش، با سلطنت مظفردالدین‌شاه، و سالهای انقلاب مشروطه و بخشی از دوران سیاه دیکتاتوری رضاخان مصادف شد. در جوانی او با جنبش اجتماعی مردم قفقاز آشنا شد و به زودی، به حلقه‌ی روشنفکران دگرگونی خواه پیوست. جنبش آزادیخواهی ایران از سالهای ۱۲۸۳ تا ۱۲۹۰، با شور اشعار و ترانه‌های این هنرمند پرذوق میهن‌پرست که در آن شوق مردم ایران برای آزادی طنین داشت، همراه شد.

عارف در سال ۱۲۸۵ شمسی، صدور فرمان مشروطه را چنین سرود:

پیام دوشم از پیر می‌فروش آمد بنوش باده که یک ملتی به هوش آمد

هزار پرده از ایران درید استبداد هزار شکر که مشروطه پرده‌پوش آمد

عارف در سال ۱۲۹۷ شمسی هنگامی که شعله‌های جنبش اجتماعی آزادی خواهی در اثر تشتت آرا و پراکندگی انقلابیون، کم فروغ شده بود، سرود:

به غیر عشق نشان از جهان نخواهد ماند

بماند عشق، و لیکن جهان نخواهد ماند

به رنجبر ببر از من پیام کز اشراف

دگر به دوش تو بار گران نخواهد ماند

عارف هم شعر می‌سرود و هم تصنیف‌های خود را برای مردم اجرا می‌کرد.

ابوالقاسم لاهوتی

شاعر دیگر دورهٔ بیداری ابوالقاسم لاهوتی بود که در سال ۱۲۶۶ شمسی در



کرمانشاه به دنیا آمد. شانزده ساله بود که اشعارش در روزنامهٔ جبل‌المتین کلکته انتشار یافت. او خود در تهران شبنامه و اوراق سیاسی منتشر می‌کرد و در انقلاب مشروطیت در صف فدائیان آزادی قرار داشت.

از صبا تا نیما جلد ۲ ص ۱۶۸: «از یک شعر او به

نام نشان بر می‌آید که در سال ۱۲۸۷ شمسی در رشت با گروه مستبدان جنگیده و نشان ستارخان گرفته است:

سواره روبروی ما دویدند ز پیش صف به پیش ما رسیدند

به دست هر یکیشان یک نشانی به ما گفتند با صدقهرمانی

که این اسباب فخر این زمان است نشان عالی ستارخان است

شیوهٔ شعر لاهوتی، شعر واقعگرا بود. نخستین اشعار او بعد از فتح تهران در جبل‌المتین و ایران نو منتشر می‌شد. در سال ۱۲۸۸، هنگام محاصرهٔ تبریز از طرف نیروهای استبداد، و شکست آنان از مجاهدان، لاهوتی شعری سرود که نمونهٔ جالبی برای شناخت سبک شعر اوست.

اردوی ستم خسته و عاجز شد و برگشت

برگشت نه با میل خود، از حملهٔ احرار!

ره باز شد و گندم و آذوقه به خروار
 هی وارد تبریز شد از هر در و هر دشت
 از خوردن اسب و علف و برگ درختان
 فارغ چو شد آن ملت با عزم و اراده
 آزاده زنی بر سر یک قبر ستاده
 با دیده‌ای از اشک پَر و دامنی از نان

میرزاده عشقی



دیگر از شاعران پرشوری که انقلاب
 مشروطه آنان را پرورد و در دوره دوم
 مشروطه، به سرودن شعر اجتماعی
 پرداختند میرزاده عشقی بود. عشقی
 در سال ۱۲۷۳ شمسی در همدان متولد
 شد، در دوران کودکی ایام جنگ
 اول جهانی در گرفت و عشقی جوان
 همراه سایر مردان سیاسی آن روزگار
 دست به هجرت زد و به استانبول
 رفت. در آن جا با ملیون ایرانی آشنا

شد و نخستین آثار شاعرانه خود به نام نوروزی نامه و اپرای رستاخیز
 شهریان ایران را به نوشت. این اپرا که یک نمایشنامه منظوم است پایه

موسیقی آن بر آوازه‌های ملی نهاده شده است. این اثر در نوع خود در ادبیات فارسی بی سابقه بود.

بسیاری از ادب شناسان، عشقی را پیش از نیما راهگشای اشکال جدید در ادب فارسی میدانند. شعر "برگ باد برده" که در همان سال ها در استانبول سروده بود گواه همین مطلب است.

به گردش بر کنار بوسفور، اندر مرغزاری

رهم افتاد دیروز

چه نیکو مرغزاری

طرف دریا در کناری

نگاهش دیده افروز

درختان را حریر سبز بر سر

زمین را از زمرد جامه در بر

به هرسو با گلی، راز

نموده مرغی آغاز.

عشقی بعد از چندسال هجرت سیاسی از وطن به تهران آمد. سال ۱۲۹۶ شمسی در صف طرفداران حزب سوسیالیست و همکاران اقلیت مجلس به مبارزه پرداخت. تیغ قلم عشقی بیش از هر کس متوجه وثوق الدوله نخست وزیر و قرارداد معروف و منحوس ایران و انگلیس بود:

رفت شاه و رفت ملک و رفت تاج و رفت تخت

باغبان، زحمت مکش کز ریشه کنند این درخت

میهمانان و ثوق الدوله خونخوارند سخت

ای خدا، باخون ما این میهمانی میکنند

در ابیاتی از شعر ملکه کفن پوشان که عشقی در مظلومیت زنان ایرانی سروده است، میشود تغییرات شعر را که در اثر انقلاب مشروطه ایجاد شده دید. غیر از تغییر قالب و سبک، طرح موضوع اسارت‌های زنان، تغییری در محتوای شعر و وارد شدن موضوعات اجتماعی در شعر بود. صدای دیگر با تصاویر مناسب از رنج زنان مشروطه:

مر مرا هیچ گنه نیست بجز آنکه زخم
زین گناه است که تا زنده ام اندر کفتم
من سیه پوشم و تا این سیه از تن نکنم
تو سیه بختی و بدبخت، چوبخت تو منم

محمدفرخی یزدی

محمد فرخی نیز از شاعرانی بود که شعرش مبین تأثیرات مشروطیت است.



محمدفرخی یزدی

فرخی در سال ۱۲۶۴ شمسی در یزد به دنیا آمد. در همان شهر به کار در نانوائی و پارچه‌بافی مشغول شد. در اوایل جنبش مشروطیت، فرخی با وجود دوری از تهران و سایر کانونهای جنبش مشروطه، به

دفاع از مشروطه برخاست. در ۲۵ سالگی دربارهٔ ظلم حاکم وقت یزد، قطعه‌ای سرود بخاطر همان سروده، لبه‌ایش را به هم دوختند. اما چندماه بعد، فرخی از زندان یزد گریخت و به تهران رفت. فرخی در تهران بزودی مورد توجه آزادیخواهان قرار گرفت.

باز گویم این سخن را گرچه گفتم بارها

می‌نهند این خائنین بر دوش ملت بارها

دفع این گفتارها، گفتار نتواند نمود

از ره کردار باید دفع این رفتارها

سخن از ادبیات مشروطه، بطور شایسته و فراگیر در همهٔ زمینه‌های ادبیات، در این نوشته نمی‌گنجد. در این بخش تنها توانستیم از بزرگان شعر آن دوره یاد کنیم. شرح راهگشایی‌های مشروطه در ادبیات میهنمان به تحقیق مفصل نیازمند است.

کتابهای مورد استفاده:

- تاریخ مشروطه - احمد کسروی
تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام کرمانی
تاریخ هیجده ساله آذربایجان - احمد کسروی
پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت خسرو شاکری
تاریخ مشروطیت ایران - م. س. ایوانف
تاریخ ایران و انگلیس
ناسخ التواریخ
سفرنامه فریه: روابط سیاسی ایران و انگلیس
اسناد وزارت خارجه انگلیس
چکیده انقلاب - حیدرخان عمواوغلی
اختناق در ایران، مورگان شوستر
حیات یحیی - یحیی دولت آبادی
تجربه مشروطه - علی معصومی
انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت
روزنامه تایم چاپ امریکا ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۸
دو مبارز جنبش مشروطه - رحیم رئیس نیا

بخشها و عنوانها

بخشها و عنوانها

۲
۴ فدایی ملت نمره ۴۱
۵ انگیزه مشروعه خواهی
۱۰ مشروعه و آشوبگری
۱۵ اتحاد مرتجعین
۱۷ کمیته سری انقلاب
۲۳ سران حقیقی انقلاب
۲۴ نخستین انجمنهای انقلاب مشروطه
۲۶ مهمترین انجمن
۳۴ تصویب متمم قانون اساسی
۳۶ قرارداد ۱۹۰۷
۳۶ جهان در آستانه جنگ جهانی اول
۴۳ مجلس خوابیده، ملت بیدار
۴۷ برپا کردن انجمن اسلامیه در تبریز
۵۱ آشوب توپخانه
۵۴ جنایتهای آخوندهای مرتجع در میدان توپخانه
۵۹ راپورت نمره ۶۰
۶۰ آماده‌سازی کودتا

- ۷۰ تطهیر رحیم خان توسط طباطبایی
- ۷۲ تطهیر میرزا حسن امام جمعه توسط بهبهانی
- ۷۳ اقدامات آخوند سیدمحمدیزدی
- ۷۶ شمشیر شاه و توپ شاپشال
- ۸۷ توپ باران مجلس
- ۹۱ ستم بر بارگه داد
- ۹۹ پایداری آزادگان و ستم استبداد
- ۱۰۹ بیرقهای سفید
- ۱۰۹ تبریک شاه به شیخ
- ۱۱۰ سپاسگزاری فضل‌الله نوری
- ۱۱۶ بیرقهای به تسلیم کشاندن
- ۱۲۰ امان دادن به ستارخان!
- ۱۲۳ دشتگیر قره‌داغی
- ۱۲۴ زندگینامه ستارخان
- ۱۳۳ سازماندهی مجاهدان
- ۱۳۳ یارمحمدخان
- ۱۳۷ هفت بحر آتش
- ۱۴۳ حمایت چند روحانی از نجف
- ۱۵۲ تکلیف آخر مستبد
- ۱۵۸ سپهدار تنکابنی از دولت کناره می‌گیرد
- ۱۶۳ مجازات شجاع نظام مردی
- ۱۷۲ طعم آزادی
- ۱۷۲ پیوستن ارمنیان به ستارخان

- ۱۸۵ شهادت مستر باسکرویل آمریکایی
- ۱۸۸ گفتگوهای روس و انگلیس
- ۱۹۰ رشت و اصفهان
- ۱۹۴ جنبش رشت
- ۱۹۶ سپهدار تنکابنی که بود؟
- ۲۰۰ میوه‌چینان به میدان می‌آیند
- ۲۰۵ حمله به قزوین
- ۲۰۶ توافق دولتهای روس، انگلیس و ایران
- ۲۰۹ سر شاه و سنگ تقدیر
- ۲۱۲ کسب تکلیف آزادیخواهان از ستارخان
- ۲۲۰ چگونگی فتح تهران
- ۲۲۳ خواری لیاخوف
- ۲۲۴ مکافات شاه و شیخ
- ۲۲۴ تقسیم قدرت در نبود مجاهدان
- ۲۲۶ جایگزینی بازماندگان استبداد
- ۲۳۱ سازشکاری دولت جدید
- ۲۳۴ ارتجاع؛ شریک استبداد و دشمن آزادی
- ۲۳۶ مماشات با شاه جنایتکار
- ۲۳۸ فرار محترمانه شاه و همدستانش
- ۲۴۰ میوه‌چینان بر سفره انقلاب
- ۲۴۲ مجرمان اصلی به مجازات نرسیدند
- ۲۴۵ جلو افتادن مرفه‌هان و محرومیت مردم
- ۲۴۸ غفلت مجاهدان از حيله دشمن

۲۵۰	محاصره مجاهدان با همدستی ارتجاع و استعمار.....
۲۵۲	بهانه روس و ماندن سپاه بیگانه در ایران.....
۲۵۳	تمکین ضد انقلاب به تعادل قوای جدید.....
۲۵۵	تیری به پای انقلاب.....
۲۵۶	شروع انحراف از هدف.....
۲۵۹	جنبش دو باره جان می‌گیرد.....
۲۷۱	ارتجاع در کمین مجاهدان.....
۲۷۲	آتشباری بر مجاهدان.....
۲۷۴	خاموشی کوره انقلاب.....
۲۷۹	نقشه استعمار برای سرکوب.....
۲۸۳	نشانه گرفتن تبریز و جنبش.....
۲۸۶	ایستادگی به هر قیمت.....
۲۸۸	نسل کشی از مجاهدان.....
۲۸۹	دلیری حماسی در زیر چوبه دار.....
۲۹۲	اثبات بودن.....
۲۹۲	محرومیت زنان از انقلاب.....
۲۹۴	زنان پیشرو در مشروطیت.....
۲۹۶	فعالیتها اجتماعی و سیاسی زنان.....
۲۹۷	پشتیبانی از طرح‌های مترقی.....
۲۹۸	پشتیبانی قوی در صحنه نبرد.....
۲۹۸	سهم زنان از انقلاب مشروطیت.....
۳۰۰	زنان خار چشم مرتجعان.....
۳۰۲	اتحادیه غیبی نسوان.....

۳۰۴ جنگیدن زنان برای عقب راندن استبداد صغیر
۳۰۶ زنان با لباس مردانه در صحنه جنگ
۳۰۸ نخستین مدارس دخترانه دولتی
۳۱۰ انجمنها و تشکل زنان
۳۱۲ گشودن میادین و سلحشوری زنان
۳۱۴ قلم انقلاب
۳۱۵ عبدالرحیم طالبوف
۳۱۵ میرزا فتحعلی آخوندزاده
۳۱۵ ملک الشعرا بهار
۳۱۵ میرزا آقاخان کرمانی
۳۱۶ زین العابدین مراغه‌ای
۳۱۶ ادبیات مشروطه
۳۱۷ نسیم شمال نشریه فکاهی - سیاسی
۳۱۹ سید اشرف‌الدین گیلانی
۳۲۵ مطبوعات دوره دوم مشروطیت
۳۲۸ اعتصام‌الملک
۳۲۸ تاریخ‌نویسی در مشروطه
۳۲۹ ناظم‌الاسلام کرمانی
۳۳۰ معروفترین شاعران مشروطه
۳۳۱ ادیب‌الممالک
۳۳۴ ابوالقاسم لاهوتی
۳۳۵ میرزاده عشقی
۳۳۸ محمدفرخی یزدی

۳۴۰ کتابهای مورد استفاده:

۳۴۱ بخشها و عنوانها